

به مناسبت روز حکمت

انتشارات ستاد تبلیغ حزب کمونیست کارگری ایران. حکمتیست

۱۰

و زبان

فارسی و کردی

منصور کهت

# ملت، ناسونا یشم و برنامه کمونیشم کارگری

۱۰

# ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیست کارگری

کو زبانه فارسی و کردی

انتشارات ستاد قبليح حزب کمونيست کارگري ايران. حكمتيست

# ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری



## بخش اول: بازبینی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

منصور کاهن

چهارده سال قبل، وقتی روی پیش نویس برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و بعداً برنامه حزب کمونیست ایران کار میکردیم، بند مربوط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از سر راست ترین و بی ابهام ترین بخش‌های برنامه محسوب میشد. اگر اشتباه نکنم حتی یک رفت و برگشت جدلی ساده هم پیرامون این بند خاص صورت نگرفت. اتحاد مبارزان کمونیست و در مرحله بعد حزب کمونیست ایران، "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بعنوان یک فرمول بدیهی و بدون قید و شرط و تفسیر ناپذیر در برنامه‌های خود گنجاندند. بعد از سال‌ها امروز دوباره در جریان تهییه یک برنامه حزبی با این فرمول رو布و شده‌ایم. اما اینبار، بر عکس، هیچ چیز این فرمول سر راست و بی ابهام بنظر نمیرسد. در واقع هر تک کلمه این عبارت مشکل دار، نامعین و ابهام برانگیز است. این فرمول، با این شکل، بنظر من نمیتواند در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد. هدف این نوشته، که در چند شماره انترناسیونال خواهد آمد، یک بازبینی انتقادی از ملت و ملی گرایی و مفاهیم کلی تر و واقعیات سیاسی ای است که زیربنای این فرمولبندی را میسازند. بر مبنای این مباحثات کلی تر، بعداً فرمول مشخصی که برای برنامه حزب درست میدانم را طرح خواهم کرد.

## چه چیز عوض شده است؟

هم ما و هم واقعیات بیرونی هر دو تغییر کرده‌ایم. بدون شک آن حقیقت سوسیالیستی که چهارده سال قبل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را بعنوان یک اصل بدیهی در برنامه ما گنجانده بود، امروز هم به روشنی قابل درک است. مصدق پراتیکی بند حق تعیین سرنوشت برای ما در آن مقطع مساله کرد و

کردستان بود. فرمول عام حق ملل در تعیین سرنوشت در واقع یک مقدمه چینی اصولی برای صدور این حکم زمینی، صحیح و کاملاً کمونیستی بود که مردم کردستان از نظر کمونیستها در ایران حق دارند برای رفع ستم ملی حتی جدا شوند و دولت مستقلی تشکیل دهند، که تصمیم گیری در این مورد با خود مردم کردستان است و نه کل مردم ایران و یا دولت و نهادهای مقننه مرکزی، و بالاخره اینکه کمونیستها هر نوع اعمال قهر علیه استفاده از این حق توسط مردم کردستان را محکوم میکنند و در مقابل آن می‌ایستند. در متن انقلاب ۵۷ این معنی واقعی و عملی بند حق ملل برای جریان ما بود و بطور مشخص هدف آن کوبیدن ناسیونالیسم ایرانی و افشاری مبلغین رنگارنگ لشگرکشی برای "حفظ تمامیت ارضی کشور" در جناحهای راست و چپ بورژوازی ایران بود.

تا آنکه به کردستان برمیگردد، در اساس موضع ما چیزی عوض نشده و نباید بشود (در بخش آخر این نوشته به نکاتی در نقد مقوله خودمختاری و نیز به طرح پلاتفرم مشخص حزب برای حل مساله کرد خواهم پرداخت). اما مشکل فرمولهای کلی، و در واقع حسن آنها، اینست که فراگیرند و محمول ها و کاربستهای عملی مختلفی پیدا میکنند. مطمئناً در همان ۱۴ سال قبل نیز فرمول عمومی ما از نظر خود ما دفاعی از فدرالیسم و یا خرد کردن کشورهای بزرگ به اجزاء باصطلاح ملی و قومی نبود. حتی همان زمان هم اگر کسی تذکر میداد که این فرمول عمومی فقط به مساله کرد و فلسطین منحصر نمیماند و حق تشکیل دولت خواه ناخواه به فرانسوی زبانهای کانادا در کبک، به باسکها، به کاتالونی ها، به صربها و کرواتها و چک ها و اسلواکی ها و مقدونی ها و گرجی ها و افحازی ها و اسکاتلندي ها و ولزی ها و آفریکانها و زولوها و با قدری دستکاری به سیکها و شیعیان و مسیحی ها و یا حتی به "ملت سیاه" در واشنگتن و خلاصه به هر عده که در دفاتر جایی و اذهان کسانی یک ملت محسوب شده اند تعمیم پیدا میکند، قطعاً جدلی که سر این بند نداشتیم فوراً برآ میافتد. اما این تذکر آن روز داده نشد و این جدل صورت نگرفت. و این آن راهی است که ما آمده ایم و تغییری است که کرده ایم. با طرح مباحثات کمونیسم کارگری، جریان ما نسبت به ماهیت اجتماعی و تاریخی جنبشها و گرایشات سیاسی مختلف، و از جمله و بویژه ناسیونالیسم، و تقابل تاریخی – جهانی آنها با سوسیالیسم کارگری، حضور ذهن بسیار بیشتری یافت. ملت و ملی گرایی، حتی در مورد "ملل اقلیت" و یا تحت ستم، اکنون در چهارچوب تاریخی و تحلیلی وسیعتری ارزیابی و قضاوت میشود و لذا معانی وسیعتر فرمول عمومی حق تعیین سرنوشت با حساسیت و موشکافی بیشتری دنبال میشود. بعلاوه، چه با فروکش تب و تاب و شتاب دوران انقلاب ۵۷ و چه با بلوغ نظری و سیاسی جنبش ما، احکام برنامه ای اکنون هرچه بیشتر در یک چهارچوب جهانی سنجیده میشوند. فرمول عمومی حق ملل از زیر سایه مساله کرد و کردستان و سرنگونی رژیم اسلامی بیرون میاید و وزن عمومی و جهانی خود را پیدا میکند. در یک مقیاس جهانی فرمول حق ملل در تعیین سرنوشت

خویش بهیچوجه قطب نمای سوسیالیستی ای برای عبور از درون جنگل منافع و تضادهای "ملی" بیشمار نیست.

اما بیش از ما، خود جهان مادی و واقعیت تاریخی تغییر کرده است. اشاره من به رویدادهای دوران بحران و سپس فروپاشی بلوک شرق و جهان پس از جنگ سرد است. اگر از چرخش‌های جنبشهای آزادیبخش سابق به سمت غرب و مدل بازار در سالهای آغازین بحران بلوک شرق بگذریم (چرا که بهر حال جریان ما در توهمنات چپ سنتی نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم جهان سومی و ناسیونالیسم اقلیتها سهیم نبود)، حرکتهای استقلال طلبانه و سپس جنگها و نسل‌کشی‌های "ملل" افسار گسیخته در اروپای شرقی و مرکزی براستی مطالبه ملی و استقلال طلبی را حتی در چشم کسانی که از حداقلی از انساندوستی برخوردارند بی ارزش و حتی در موارد زیادی انژجار آور کرده است. همه میتوانند ببینند که چگونه ناسیونالیسم ترجمه مادی خود را در گورهای دسته جمعی و "پاکسازیهای قومی" و کوره‌های آدم سوزی پیدا میکند، و چگونه نه فقط مطالبه ملی، بلکه حتی خود مقوله ملت و هویت ملی در بسیاری موارد غیر اصیل و دست ساز محافل سیاسی خاص است.

رویدادهای ملی جهان پس از جنگ سرد فرمول علی الظاهر خیراندیشانه و منصفانه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بالاجبار به بازبینی ای انتقادی میسپارد. بنظر من، برای کمونیسم کارگری نتیجه این بازبینی جز رد فرمول در شکل کنونی اش نمیتواند باشد.

## حق ملک در تعیین سازو شست خودیش:

بحث اصلی من درباره مساله ملی و "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" از شماره بعد و در نقد نفس هويت ملي شروع ميشود. در اين بخش، بگذاريده کمی راجع به اين فرمول با صدای بلند فکر کنيم. بيايده اجزاء اين فرمول را در همين صورت ظاهر آن يك به يك وارسي کنيم. اين کمک ميکند تا لاقل يك سلسه از سوالات و تناقضاتي را که ميتوانند نقطه شروع بحث ما باشد پيدا کنيم.

۱- از آسان ترین و کم تناقض ترین جزء شروع کنیم: "تعیین سرنوشت خویش". منظور از این عبارت چیست؟ ملتی که حق تعیین سرنوشت خود را بدست می‌باورد (اگر فعلاً فرض کنیم معانی "حق" و "ملت" بر ما معلوم باشد) حق چه کاری را بدست آورده است؟ از نظر تاریخی و همینطور در سنت کمونیستی

این عبارت به معنی حق جدایی و تشکیل یک کشور مستقل است که "ملت" مورد بحث در آن "ملت اصلی" یا "اکثریت" محسوب بشود.

سنتا، دو رشته بدفهمی و یا سوء تعبیر وارد این بحث شده است. ایراد اول، که بخصوص در عبارت فارسی "تعیین سرنوشت خویش" غلطت بیشتری هم پیدا میکند، تلقی به اصطلاح دموکراتیک و آزادیخواهانه کاذبی است که در خود این عبارت تعییه شده است. نفس عبارت، بخصوص در تبیین فارسی و استفاده از کلمه رومانتیک و حماسی "سرنوشت"، یک مشروعیت از پیشی را با خود یدک میکشد. و کدام انسان باشرف و آزادیخواهی هست که واقعاً از اینکه کسی، هرکسی، "سرنوشت خویش" را خود تعیین کند به وجود نماید و آن را یک امر مقدس و گامی به پیش در امور بشر نداند. عبارت self determination در زبان انگلیسی برای مثال فاقد این استنباط شورانگیز و حماسی است، اما به حال این مشروعیت از پیشی را تا حدودی با خود حمل میکند. اما تشکیل یک کشور جدید، برای مثال از مردم شمال ایتالیا که احیاناً عده ای هم اکنون مشغول تدارک اسناد هویت ملی مستقل آن هستند، یا مردم موسوم به تامیل یا باسک، هنوز هیچ چیز راجع به اینکه این مردم، فردی یا جمعی، با این تحول سرسوزنی بیش از قبل اختیار "سرنوشت خویش" را بدست خواهند گرفت یا خیر نمیگوید. نظام داخلی کشور جدید، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، تابع کشمکشها و تحولات دیگری است که تاثیرات نفس استقلال بر آن از پیش قابل پیش بینی نیست. کشور جدید میتواند ارجاعی تر، نابرابرتر، سرکوبگرتر و مردم آن میتوانند بیحقوق تر و مستاصل تر از قبل از آب در بیانند. یک نگاه ساده به دنیا پس از جنگ سرد که تابلوی عظیمی از "ملت" های مستقل شده و "سرنوشت خویش بدست گرفته" را به نمایش گذاشته است برای درک این مساله کافی است. بعده در بررسی مقوله "ملت" به این خواهم رسید که چگونه در تبلیغات ناسیونالیستی، حاکمیت ملی بسادگی با حاکمیت آحاد آن "ملت" یکی جلوه داده میشود. این حقیقت پرده پوشی میشود که در واقع نفس حاکمیت بنام یک ملت و قرار گرفتن هویت ملی بعنوان مبنای حقوقی و معنوی وجود یک کشور، خود ناقض حق حاکمیت شهروندان و محدود کننده حق مردم واقعی در "تعیین سرنوشت خویش" است.

خلاصه کلام حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدایی و تشکیل کشوری به نام یک ملت معین. صحبت بر سر تحقق حقوق مدنی و فردی و گسترش اختیارات مردم و یا دموکراسی به معنی رایج کلمه نیست. مشروعیت از پیشی مستتر در این عبارت زائد و غیر واقعی است.

سوء تعبیر دوم عمدتاً به مقولات خودمختاری اداری و فرهنگی و خودگردانی و نظایر اینها مربوط میشود. به رسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت از نظر حقوقی و سیاسی و همینطور در تاریخ جنبش کمونیستی، برای مثال در تبیین لینین و برنامه سوسیال دموکراسی روس و بعد بلشویکها، به معنی حق جدایی است

و نه هر سناریوی بینابینی که برقراری رابطه متفاوتی میان ملت مربوطه با قدرت و دولت مرکزی را پیشنهاد میکند. بحث حق تعیین سرنوشت به معنی اخص به این مقولات مربوط نیست. برسمیت شناسی این حق به معنی قبول حق برقراری رابطه حقوقی و اداری ویژه ای میان یکی از "ملل" ساکن کشور با دولت و سایر شهروندان نیست. این نکته را بعدا در بخش آخر مقاله که به نقد خودمختاری میرسیم بیشتر توضیح خواهم داد. اینجا به این تاکید اکتفا میکنم که برخلاف حق جدایی که لاقل از نظر صوری متوجه ارتقاء موقعیت یک "ملت" در روابط بین المللی و نیز حذف تبعیض ملی در رابطه میان شهروندان و دولت است، کسب خود مختاری و اتونومی، برعکس، بیانگر ایجاد نوعی نابرابری جدید میان شهروندان یک کشور بر مبنای تعلق ملی است. این ادعا یا امید که خودمختاری متوجه جبران ستمهای گذشته و تضمینی در برابر اعاده تبعیضات در آینده خواهد بود، تغییری در این حقیقت که مبنای خودمختاری تعریف یک رابطه نابرابر جدید و زنده نگاهداشتن کشمکش و تمایز ملی در چهارچوب یک کشور است نمیدهد. بنابراین دفاع کمونیستها از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، با هر تعبیری که از این شعار وجود داشته است، تکلیف مساله خودمختاری و خودگردانی و غیره را روشن نمیکند. حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فرمولی برای مجاز دانستن قانون اساسی های "زنگین کمانی" و درجه بندی شهروندان بر حسب تعلقات ملی و قومی در کشورهای "کثیرالله" نیست. لاقل در سنت کمونیستی ای که این فرمول را برای برنامه های ما به ارث گذاشته است چنین تفسیری از این حق به عمل نیامده است.

بهر حال این تعبیرات امروزه ضمیمه این فرمول است. عبارت "تعیین سرنوشت خویش" تیتر خوبی برای جدل بر سر این استنباطات هست، اما قطعا مقوله کارسازی برای بنا کردن یک فرمول روشن و آزادیخواهانه کمونیستی در قبال ملت ها و مساله ملی نیست.

بهررو ما در این بحث، حق "تعیین سرنوشت خویش" را منحصرا بعنوان حق جدایی و تشکیل یک دولت ملی مستقل بکار میبریم.

۲ - کلمه کلیدی دیگری که باید در آن دقیق شویم کلمه "حق" یا عبارت "بررسمیت شناختن حق" در شروع فرمول است. وقتی کسی "حق" ملل در تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت میشناسد، آن را چه نوع حقی میداند و خود را به چه فکر یا فعلی متعهد میکند؟ به رسمیت شناختن یک حق یعنی چه؟ در نظر اول ممکن است این سوال زائد و یا بهانه گیرانه تلقی شود. اما واقعیت اینست که مجادله بر سر این سوال، آنهم تنها از یکی از زوایای آن، تاریخا یک عرصه مهم در مباحثات کمونیستی بر سر مساله ملی بوده است. منظور من مشخصا مباحثات پیرامون تبصره انترناسیونالیستی و پرولتاریایی است که دقیقا به دلیل تفسیر بردار بودن عبارت فوق فورا در پی آن آورده میشود: "بررسمیت شناسی حق تعیین

سرنوشت (حق جدایی) فی نفسه و لزوماً به معنای توصیه جدایی نیست." این تبصره حاکی از قائل بودن به نوعی طبقه بنده از "حقوق" در جامعه است. فوراً معلوم میشود که خود کلمه "حق" بخودی خود چیزی راجع به اهمیت، مطلوبیت و گاه حتی امکانپذیری مادی تحقق آن به ما نمیگوید و قاعده‌تا از مایی که حق را "به رسمیت" میشناسیم، بسته به اینکه این حق از چه نوع باشد، انتظارات مختلفی میرود. حق حیات، حق امراض معاش، حق تشكل، حق طلاق، حق مصرف دخانیات، حق سفر به فضا، همه جزو حقوق مردم هستند. همه باید به رسمیت شناخته شوند، اما همه از یک منشاء در فلسفه سیاسی و جهان نگری و آرمانهای ما مایه نمیگیرند و مکان مشابهی را در سیاست فکری و اولویتهای اجتماعی ما اشغال نمیکنند.

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش چه نوع حقی است؟ مقایسه رایج، مقایسه حق تعیین سرنوشت با حق طلاق است. حق طلاق باید وجود داشته باشد، اما خود جدایی لزوماً توصیه نمیشود. دفاع از حق طلاق معادل توصیه طلاق نیست. اما این قلمرو بنظر من بسیار خاکستری است. مقایسه حق تعیین سرنوشت با حق طلاق بنظر من از یک جنبه مهم قیاسی گمراه کننده است و این را پائین تر در بررسی مقوله ملت خواهم شکافت، اما اینجا لاقل این روشی است که حق تعیین سرنوشت از نظر کمونیستها از زمرة "آن حقوقی" نیست که باید نظیر حق رای، حق سلامتی یا حق آموزش، هرچه بیشتر بطور مادی تحقق هم بباید و پیاده شود. بلکه حقی است که باید برسمیت شناخت، و سپس، با توجه به مضمون اغلب کشمکشهای ملی که تا بحال شاهد بوده ایم، آرزو کرد یا حتی کوشید حتی المقدور مورد استفاده قرار نگیرد. گفتن اینکه کسی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت میشناسد، لاجرم، هنوز بخودی خود اینرا توضیح نمیدهد که وی چه جایگاهی برای این حق قائل است و آن را چه نوع حقی میداند.

اما تفسیر بردار بودن مقوله حق به اینجا خاتمه نمیابد. برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت به معنی تعهد به چه عمل سیاسی ای است؟ تصویب یک نظام فدرال در صورت کسب قدرت و یا اعطای حق جدایی به "ملل" ساکن کشور؟ همبستگی و یاری با جنبشهای جدایی طلب؟ آیا برسمیت شناسی این حق به معنی قراردادن اتوماتیک جنبشهای جدائی طلبانه در زمرة جنبشهای آزادی خواه و مترقی است؟ طبعاً این یک دریچه دیگر برای ورود تفسیرهای مختلف است. تبیین لنین از مساله، برای مثال، بدرست بر اصل اجتناب از جدایی متکی است و به حق تعیین سرنوشت بعنوان یک حق "منفی" نگاه میکند. برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت به اعتقاد لنین به این معناست که اولاً، کمونیستها با الحاق اجباری و "بکار بردن قهر و یا روشهای غیرعادلانه" برای ملحق نگاهداشتن ملل مخالفند و ثانياً، معتقدند که این فقط حق خود ملت مربوطه است که در مورد جدایی و عدم جدایی تصمیم بگیرد. این

تبیین حاکی از هدف و نگرشی کمونیستی و انترناسیونالیستی است که ما هم عیناً در تنظیم برنامه های حزبی قبلی مد نظر داشتیم. اما از نظر حقوقی ابهام را کاملاً از میان بر نمیدارد. میتوان برای مثال به این اشاره کرد که حتی در صورت برسیت نشناختن حق جدایی برای یک ملت، کمونیستها همچنان با بکار بردن قهر و روش‌های ناعادلانه در برابر مطالبات و حرکات استقلال طلبانه توده‌های مردم مخالفند و آن را محکوم میکنند. اما جنبه دوم این تعبیر، یک سوال بزرگ‌تر را پیش میکشد و تا حدودی باز جنبه اول را مبهم میکند. "خود ملت مربوطه باید تصمیم بگیرد". بسیار خوب. فرض کنیم هویت ملی آن ملت قابل تعریف باشد و بشود مردم و مراجعی که نباید در این تصمیم دخالت کنند را معلوم کرد. اما چگونه میتوان تشخیص داد، تا چه رسد به اینکه تضمین کرد، تصمیم به جدایی تصمیم خود آن ملت بوده است. مشکل این فرمول اینست که از یک طرف مفهومی از "اراده ملی" را در خود مستتر دارد و فرض میگیرد. این توهمندی میدان پیدا میکند که گویا در میان تمام مسائل جامعه بورژوازی که در آن اراده ها و منافع، طبقاتی هستند، موضوعی به نام جدایی ملل یافت شده است که در آن میشود یک اراده همگانی و ماوراء طبقاتی را، که دیگر نه اراده طبقه حاکمه، بلکه اراده کل "ملت" است، سراغ کرد و به اجرا درآورد. در سطح نظری این یک آوانس ضمنی به ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی است. اما از طرف دیگر این تبیین دروازه را برای بحث از هر دو سو مبنی بر اینکه آیا تصمیم اتخاذ شده (له یا علیه جدایی) تصمیم خود ملت بوده است یا خیر باز میگذارد. پروسه ای که در آن تصمیم "خود ملت" معلوم و ثبت میشود چیست؟ چگونه میتوان برای مثال تحقیق و اثبات کرد که جدایی‌های اخیر در کشورهای بالتیک یا چکسلواکی انعکاس اراده خود ملل جدا شده و تصمیماتی مشروع و اصلی بوده است یا خیر؟ این سوال که چه کسی در مورد اصالت و صحت پروسه اظهار نظر یک ملت در مورد جدایی و عدم جدایی تصمیم میگیرد، بحث حق تعیین سرنوشت را مجدداً به نقطه اول برمیگرداند. آیا دخالت دولت مرکزی یا کمونیستها و یا حتی توده مردم "ملت بالادرست" در قضایت اصالت حقوقی تصمیم "ملت پائین دست"، خود بنا به تعریف نافی برسیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت نیست؟ و متقابلاً، آیا چشم بستن بر این پروسه و عدم دخالت در آن به معنی عدول واقعی از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و جایگزین کردن آن با "حق ناسیونالیسم در تعیین سرنوشت ملل" نخواهد بود؟ به اندازه کافی مهمات برای یک مرافعه ملی جدید در همین سوال وجود دارد.

و بالاخره باید یادآوری کرد که پروسه معلوم کردن اراده ملت، که رفراندوم و مراجعه به افکار عمومی تنها یکی از اشکال آن است، بهره‌حال یک پروسه فرمال و حقوقی است. اعم از اینکه مانند کشورهای بالتیک احزاب راست افراطی روی موج تبلیغات منکوب کننده غرب و با سلب رای از قریب نیمی از جمعیت، استقلال را عملی کنند، یا یک رفراندم آزاد و بدور از فشار و ارعاب فوق برنامه به چنین تصمیمی منجر

شود، به حال برای کمونیستها نمونه مادی ای از اعمال اراده واقعی توده مردم رحمتکش در سرنوشت شان نخواهد بود. کلمات و عباراتی نظیر "حق"، "تصمیم آزادانه خود ملت"، و امثالهم این واقعیت را می‌پوشاند که آنچه عملاً دارد اتفاق می‌افتد، حتی در دموکراتیک ترین پروسه‌ها، نه متحقق شدن یکی از حقوق قائم به ذات و همواره معتبر انسانها، نظیر آزادی بیان و یا حق طلاق، بلکه انتخابی میان سناریوهای مختلف بورژوازی برای سازماندهی اداری و آرایش ایدئولوژیکی جامعه است و انسانها در این پروسه بعنوان آحاد یک "ملت" و بر مبنای هویتهای کاذب و آگاهی‌های وارونه شرکت می‌کنند. ممکن است در این یا آن مورد معین استفاده از حق تعیین سرنوشت زندگی مادی انسانها زیادی را برای دوره ای کم مشقت تر کند. اما توصیف این تحولات و سخن گفتن از آنها در قالب مقولاتی مانند حق و آزادی و اعمال اراده، ماهیت مشروط و طبقاتی پروسه را می‌پوشاند. برای یک کمونیست لاجرم برسیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت منطقاً موجب همان تکالیف و تعهداتی نمی‌شود که برسیت شناسی حقوقی که مستقیماً از آرمانهای انسانی و مساوات طلبانه اثباتی کمونیسم بر می‌خیزد. بنظر من تبیین شیوه برخورد کمونیستها به استقلال طلبی ملی تحت عنوان "برسیت شناسی" نوعی "حق" و لاجرم قرار دادن این مساله در کنار سایر حقوقی که برای تحقق آنها در جامعه می‌جنگیم، بیش از آنکه شفافیت ایجاد کند، مایه ابهام و بدفهمی می‌شود.

۳ - و بالاخره به مقوله "ملت" میرسیم. ملت چیست؟ این از آن سوالهاست که مدام که نپرسیده اند می‌پنداشیم پاسخشان را میدانیم. واقعیت اینست که ملل یا ملت مبهم ترین و پرمعدل ترین جزء این فرمول است. نقد مقوله ملت یک محور اصلی بحث من در این نوشه است و اساساً در بخش بعد به آن می‌پردازم. اما اینجا برای تکمیل مرور اجمالی مان بر اجزاء فرمول حق تعیین سرنوشت، بدون تفصیل و استدلال به تناقض محوری مقوله اشاره کوتاهی می‌کنم.

به مثال حق طلاق برگردیم. مثالی گویاست. تفاوت حق جدایی ملل با حق طلاق اینست که بر خلاف طلاق که در آن دو طرف موجوداتی حقیقی و از نظر هویتی قابل ارجاع و معین هستند، هویت شان در زمان و در مکان استمرار دارد، در مورد حق ملل چنین تعبیری از تعین و عینیت و استمرار هویت طرفین نمیتوان بدست داد. معلوم نیست که حق جدایی به چه موجودیتی دارد اعطا می‌شود. تلاش‌های ناموفق زیادی برای بدست دادن تعریفی از ملت بعمل آمده است. تعبیر ابژکتیو، که به فاکتورهایی مانند اشتراک در زبان، سرزمین، تاریخ، رسوم و آداب و غیره اشاره می‌کند، و تعبیر سوبژکتیو، که به نحوی از احاء تعلق ملی را منتج از انتخاب خود توده مردم تصویر می‌کند. همه این تعاریف هنگامی که با تقسیم بندی ملی واقعی دنیا مقابله قرار داده می‌شوند، نادرستی و ناخوانایی شان با واقعیت را آشکار می‌کنند.

ملت مقوله‌ای متعین و به سادگی قابل تعریف و بازشناسی نیست. این عدم تعین در سطوح مختلف قابل بررسی است. ملیت قابل ردیابی به نژاد و یا حتی قومیت نیست. قابل ردیابی به مشخصات بیولوژیکی مردم نیست، با حضور و زندگی در یک سرزمین واحد مشخص نمیشود. ملیت و تعلق ملی، زبان یکسان نیست، رسوم واحد نیست، از لی نیست، ابدی نیست، محصول تاریخ است، بوجود میاید و از میان میرود، تغییر میکند و باز تعریف میشود. از نظر فیزیکی، ملت یک موجودیت یگانه با تنی واحد، با ذهنی واحد نیست، موجودیتی مرکب از آحاد انسانی متعدد و نسلهای مختلف و دائما در حال تغییری از انسانهاست. تا این زمان تعریفی از ملت که بتواند هویت مشترک ملی را بطور ابژکتیو، بر مبنای مشخصات قابل مشاهده و غیر قابل تفسیری بیان کند بدست داده نشده است. هریک از فاکتورهای فوق، یا هر مجموعه‌ای از آنها، نظری زبان مشترک، تاریخ و فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک و غیره را مبنای قرار دهیم با قدری تعمق به غلبه استثنائات بر قاعده عمومی و به ذهنی بودن و اختیاری بودن کل دسته بندی ملی و حتی خود فاکتورها پی میبریم. در میان همه هویتهایی که در طول تاریخ برای دسته بندی انسانها تراشیده شده است، از تعلق خونی، قبیله‌ای، قومی، جنسی، نژادی و غیره، ملت از همه مواجه نامعین تر، غیر قابل اثبات تر و ذهنی تر و از نظر تاریخی مشروط تر است.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. عنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعبیر سوبژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوqi است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندازند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را عنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، بر عکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، بر عکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

همانطور که گفتم بحث تفصیلی تر در نقد هویت ملی را باید به شماره بعد موکول کنیم. اینجا همینقدر لازم بود اشاره شود که مقوله ملت که محور فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" است، مقوله ای است نامعین و غیر ابژکتیو. این به این معنی نیست که تعلق ملی و هویت ملی غیر مادی و خیالی است. بلکه به این معناست که مستقل و در تفکیک از دوره تاریخی و روندهای سیاسی و موازنه ایدئولوژیکی در هر مقطع در جامعه قابل تعریف نیست. ملت مقوله ای قائم به ذات نیست. محصول جاری و دائما در حال تغییر قلمرو سیاست است. به این اعتبار، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مبهم تر و نامعین تر از آن است که یک اصل پارچای سیاسی و برنامه ای تلقی شود.

با توجه به آنچه قبلا بحث شد، اگر معنی تحت اللفظی این فرمول را مبنا قرار بدهیم، برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت به معنای سپردن حق تصمیم گیری یکجانبه برای تشکیل یک دولت مستقل به هر مجموعه ای از مردم است که خود، یا جریانی به نیابت آن، داعیه هویت ملی مستقل داشته باشد. این را بسختی میتوان یک اصل آزادیخواهانه کمونیستی نامید.

واقعیت این است که "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای کمونیستها به چیزی جز آنکه از کلماتش مستفاد میشود اشاره میکند و ما بعنوان کمونیست دقیقا تنها در این معنی غایب و غیابی این شعار است که واقعاً ذینفعیم. برسمیت شناختن حق دسته بندی های ملی و قومی به اینکه هر یک کشور خویش را تشکیل دهد، از نظر من یک اصل پرنسیپی کمونیستها نیست، حتی اگر تعبیر مینیمالیستی و بنظر من صحیح لینی از تکالیف ناشی از این برسمیت شناسی را بپذیریم. اما نه برای لینین و نه برای ما صورت ظاهر این فرمولبندی و تعهدات حقوقی ناشی از آن اصل مساله نیست. شعار حق ملل در تعیین سرنوشت، فرمولی برای مقابله کمونیستها با یک واقعیت تلخ تاریخی و تصمیم کم مشقت ترین راه پشت سر گذاشتن آن در مسیر مبارزه برای رهایی و آزادی انسان است. این واقعیت تلخ، ستم ملی است که از قضا فرمول حق تعیین سرنوشت حتی اشاره ای به آن ندارد. نقش این فرمول برای لینین و بلشویسم و برای ما تسهیل مبارزه برای وحدت طبقاتی علیرغم تفرقه افکنی ملی، مبارزه علیه ستم و تبعیضات ملی، و جلوگیری از نشر سموم ملی گرایی در جنبش طبقه کارگر بوده است. امروز، در مقطعی که این تفرقه حکم میراند و تلاش ما برای وحدت کارگران تلاشی خلاف جریان است، در مقطعی که ملی گرایی و ملت تراشی میلیونها انسان را در اقصی نقاط جهان و قبل از همه در قلب اروپا به خون میکشد و بیخانمان میکند، در مقطعی که جهانی شدن تولید، پوچی تعلق ملی و رابطه تنگاتنگ "سرنوشت" مردم کل جهان را جلوی چشم آنها گرفته است، شرط مبارزه واقعی با ستم ملی و تفرقه ملی، استفاده از شعاراتی است که خود میتولوزی ملت و "سرنوشت" های ملی جدگانه را تقویت نکند. اگر فرمول حق تعیین ملل در تعیین سرنوشت خویش روزی چنین مصرف سازنده ای برای جنبش کمونیستی داشته، امروز، در دوران

دیگری در حیات مقوله ملت، این فرمول چیزی جز خورجینی از تناقضات و ابهامات و توهمندی‌ها نیست.

# ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

## بخش پنجم: گیست استالین

بخش اول این نوشه را با یک بازبینی مقدماتی از فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" آغاز کردیم. هدف البته حلایق این فرمول نبود، بلکه نشان دادن گوشی از تناقضات و ابهاماتی بود که کل مبحث ملت و ملی گرایی به آن آغشته است. در پایان بخش قبل به مقوله "ملت" رسیدیم. بنظر من این مقوله گره گاه اصلی است. مقوله ملت، نه فقط در تفکر چپ و یا در موازین برنامه کمونیستی تاکنونی در قبال مساله ملی، بلکه در بخش اعظم آنچه جامعه امروز بعنوان تاریخ خود و یا هویت و هستی اجتماعی خود به آن رجوع میکند، منشاء یک سردرگمی عمیق و یک وارونگی بنیادی در تحلیل و اندیشه است.

نشان دادن اینکه مکاتب حاکم علوم اجتماعی و تئوری سیاسی، و گاه حتی علوم دقیقه و طبیعی، در انتهای قرن بیستم تا چه حد با خرافه و اساطیر عجین اند چندان دشوار نیست. اینکه بشر انتهای قرن بیستم، بویژه از زبان اندیشمندان رسمی اش، پیدایش خود، فلسفه زندگی خود، علل افعال فردی و جمعی خود، منشاء سعادت و تیره بختی یا رفاه و محرومیت‌های خود و غیره را چگونه و با چه مقولاتی توضیح میدهد، بیشک مایه سرگرمی نسلهای بعد خواهد بود. بعضی از این خرافات البته عمرشان را کرده اند. امروز، برای مثال، علیرغم موج برگشت آنتی سکولاریسم و رونق مجدد بساط مذاهب، برگرداندن "خدا"، لاقل خدای مذهبی، به دانشگاهها و مباحثه علمی، هنوز عملی نیست. اما بستر رسمی تبیین علمی دنیای معاصر، بخصوص در رشته‌هایی مانند تئوری سیاسی، اقتصاد، جامعه شناسی و روانشناسی بر مقولات و مفروضاتی متکی است که به همان درجه خرافی و غیر حقیقی هستند. مقوله ملت یکی از مهمترین اینها است.

## ۱۴) ملت چیست؟

این نقطه شروع بسیاری از مباحثات در مورد ملت و ملی گرایی است. در وله اول چنین بنظر میرسد که مشکل اصلی دشواری ارائه یک تعریف علمی و یا قابل توافق از مقوله ملت است. این درست است که بدست دادن یک تعریف جامع و مانع از مقوله ملت بر مبنای یک سلسله مشخصات مادی و قابل مشاهده (نظیر زبان مشترک، سرزمین مشترک، خلق و خوی مشابه و غیره) که بر مبنای آن ملل اصیل در جهان از ملل قلابی تمیز داده شوند، هر که ملت هست در آن بگنجد و آنکه نیست نگنجد، تا امروز برای علماء سیاسیون مقدور نشده است. استالین، حتی به اذعان مخالفان سیاسی و مکتبی اش، از زمرة کسانی است که لیست نسبتاً جامعی از مشخصات تمیز دهنده ملل را گردآوری کرده است. اما، همانطور که پائین تر خواهیم دید، لیست های مشخصات ملل حتی در روایت جامع و استالینی و مکانیکی آن، همین ملل واقعاً موجود جهان را به درستی دسته بندی نمیکنند و در اکثر آنها استثنایات بر قاعده غلبه دارد. اما بنظر من اشکال بر سر سختی تعریف ملت نیست. در مورد دو جزء دیگر فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" شاید بتوان با تعریف درست و یا بهرحال با توافق بر سر یک تعریف خاص، گره از کار باز کرد. برای مثال میتوان توافق کرد که "تعیین سرنوشت" در فرمولبندی ما به معنی تشکیل دولت مستقل است و "برسمیت شناسی" این حق همان معنی سلبی و حداقلی را دارد که مورد نظر لనین بود. در مورد مقوله ملت، اما، اصل مساله بنظر من ابداً اینجا نیست، بلکه یک قدم قبل تر است. مشکل اینجاست که نمیتوان تعریف و لیست مشخصاتی از "ملت" بدست داد (همانطور که نمیتوان در مورد "خدا" یا "سیمرغ" چنین کرد) بدون اینکه بدوا نفس وجود آن اثبات شده یا فرض گرفته شده باشد. چیزی را میتوان بر مبنای مشخصات آن تعریف کرد که خود مقدم بر تعریف ما و مستقل از تعریف ما وجود داشته باشد. اگر این پدیده یا شیئی، مستقل از تعریف ما غائب و ناموجود باشد، آنوقت اقدام ما به تعریف مشخصات و خصوصیات آن، در واقع تلاش برای خلق آن است. تعریف مشخصات خدا یک تلاش علمی نیست، بلکه یک اقدام مذهبی، و لذا سیاسی، برای خلق یک خالق قادر در اذهان و زندگی مردم است. ذکر مشخصات هیولاها و موجودات اساطیری تلاشی برای ایجاد تصویر آنها در تخیل شنونده و از این طریق تاثیرگذاری بر زندگی و عمل آنهاست. تعریف ملت و مشخصات ملی هم، یک تلاش علمی برای بازشناسی و توصیف ابژکتیو یک موجودیت بیرونی و قابل مشاهده نیست، بلکه دخالتی فعال و سوبژکتیو در پروسه شکل گیری ملت و ملتهاست. این اقدامی سیاسی است. تلاش های علمی و دانشگاهی در تعریف مشخصات ملی، جزء و لحظه ای، در یک حرکت وسیع تر سیاسی برای خلق و یا ابقاء و بازتولید

ملل اند. تفاوت اینجاست که اگر دین نهایتا قادر نمیشود خدایی خارج از اذهان و باورهای مردم خلق کند، ملت سازی، یعنی "تعريف" کردن "ملت" به معنای سیاسی و پراتیکی کلمه، در موارد زیاد واقعا به ایجاد دسته بندی های مادی ملی میان مردم منجر میشود.

تلقی حاکم بر اذهان عمومی، بر تفکر دانشگاهی، بر چپ موسوم به کمونیست و حتی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی کارگری تاکنوئی، این وارونگی را در خود مستتر دارد. حتی در درون چپ و جنبش کمونیستی تاکنوئی، تعلق و هویت ملی فرد، نظیر جنسیت او، یک خصوصیت عینی و داده شده و غیر قابل تردید وی محسوب میشود (فعلا از این میگذرم که تبدیل جنسیت و تفاوت جنسی به یک رکن هویت و خودشناسی اجتماعی فرد هم یک محصول تاریخی قابل نقد جامعه طبقاتی تاکنوئی است.).

اشاره من اینجا حتی به آن گرایشات متعددی در تاریخ کمونیسم نیست که انواع خاصی از ناسیونالیسم و عرق ملی و وطنپرستی را تقدیس کردند و بر تارک کمونیسم خود نشاندند. کمونیسم روسی و چینی و جهان سومی، کمونیسم ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و ضد یانکی و کمونیسم سوسیال دموکراتیک – سندیکایی و چپ نویی غربی که بر ویرانه های انقلاب اکتبر روئیدند، همه بیش از آنکه رنگی از انترناسیونالیسم در خود داشته باشند، مشتقات ناسیونالیسم و ناسیونال رفرمیسم بودند.

در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پریروز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دموکرات "پسا – جنگ سردی"، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ابژکتیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است. ملت، برای این جریانات، یک ظرف عمومی است که مردم یک کشور قبل از هر تقسیم بندی دیگری بعنوان طبقات و غیره در آن جا میگیرند. کارگر و بورژوا و زن و مرد و سیاه و سفید، فقیر و غنی و پیر و جوان، به زعم اینها تقسیمات درونی یک "ملت" و جزو متعلقات آن هستند. عبارت چندش آور "کارگران میهن ما" که زینت بخش تقریبا تمام مطالب "کارگری" گروههای این سنت سیاسی است، یا اصرار ناسیونالیستی برای اطلاق "کارگر تبعیدی ایرانی" به کارگر متولد تهرانی که در مرسدس بنز در خود آلمان ۸ سال سابقه کار دارد، همه حاکی از این تقدم تحلیلی و عاطفی مقوله ملت بر سایر تقسیمات واقعی و یا فرضی توده مردم است.

جالب اینجاست که برای اغلب اینها پله تحلیلی بعدی، پس از ملت، هنوز طبقه نیست. بلکه "خلقها" هستند. خلق در این نگرش، ملتی است بی دولت، بی قدرت و معمولاً تحت ستم، در متن یک ملت دیگر. برای چپ ایران، مقوله "خلق ها" لاجرم با یک احساس ترحم و رافت و اغماض خاصی هم همراه میشود. فرهنگ و سنتهای خلقها، راه و رسمی که خیلی از خود خلق مربوطه میخواهند هر طور هست از آن فرار کنند، به بخشی از فرهنگ انقلابی چپ سراسری تبدیل میشود. اگر کشوری به حکم پروسه

تاریخی "کثیر المللہ" و چندخلقی از آب درآمده باشد، آنوقت کارگران ساکن آن کشور برای رسیدن به حداقلی از آگاهی طبقاتی باید از روی دو هویت ملی بپرند. مقولاتی نظیر "کارگران کرد"، "کارگران بلوج"، "کارگران آذری" نمونه‌های دیگری از مقولات ناسیونالیستی رایج در ادبیات چپ سنتی در ایران است. بهر حال همانطور که اشاره کردم اینها مرکز توجه ما در این بحث نیستند. مشکل این جریانات تحلیلی – تئوریک نیست، معرفتی یا نظری نیست، بلکه ناسیونالیسم و ملت پرستی اثباتی آنهاست.

اشکال اینست که در سنت کمونیسم انترناسیونالیستی نیز تلقی رایج از مقوله ملت و ناسیونالیسم به اندازه کافی انتقادی نیست و بخصوص رابطه ملت و ناسیونالیسم سروته تصویر میشود. در این نگرش، ملت پدیده ای است داده شده و مفروض و قابل مشاهده، و ناسیونالیسم محصول عقیدتی و سیاسی انحرافی و فاسد یک ملت است. ناسیونالیسم خودآگاهی معوجی است که طبقات بالادرست میکوشند بر آحاد یک ملت حاکم کنند. صورت مساله برای بخش اعظم کمونیسم انترناسیونالیستی، مبارزه با ناسیونالیسم و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در درون یک ملت بوده است. خود ملت، عنوان یک مقوله، عنوان یک پدیده، سرجای خود باقی است و مورد سوال یا نقد نیست. ملت موجودیتی فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاص تلقی میشود. مجموعه ای از انسانها که اشتراکشان در خصوصیات معینی، یک ملت شان میکند. مجموعه ای از انسانها که به همین عنوان، عنوان یک ملت، میتواند بازیگر مستقل و قائم به ذاتی در تاریخ جامعه بشری باشد. میتواند صاحب حق، صاحب دولت، صاحب استقلال و صاحب سرنوشت ویژه ای برای خویش باشد.

در واقع رابطه بر عکس است. این ملت است که محصول و مخلوق تاریخی ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم بر ملت مقدم است. اگر این تعبیر را قبول کنیم، آنگاه فوراً روشن میشود که مبارزه کمونیسم با ناسیونالیسم، نهایتاً مبارزه ای بر سر کشیدن ملتها به این یا آن خودآگاهی و عمل سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بر سر نفس تعلق و یا عدم تعلق ملی انسانهاست. بر سر رد و قبول هویت ملی است. پیروزی بر ناسیونالیسم، بدون تحقق بخشیدن به یک گذار از مقوله ملت و هویت ملی، ممکن نیست. و باز روشن میشود که چگونه فرمول برنامه ای "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" با شخصیت و شیوه بخشیدن به مقوله ملت، عنوان موجودیتی که از پیش دارای حقوق خاص خویش است، عملاً یک موضع تاکتیکی برای عقب راندن و خنثی کردن ناسیونالیسم را به یک برسمیت شناسی استراتژیکی هویت ملی بدل میکند و به این ترتیب به امر واقعی خود لطمه میزند.

این تمایی است باید بیشتر در آن دقیق شد. به این منظور باید چند قدم عقب برگردیم از بازبینی مشخصات و مولفه‌های تعریف کننده یک ملت شروع کنیم.

## ”لیست استالین“

استالین تنها کسی نیست که تعریفی از ملت و لیستی از مشخصات آن بدست داده است. اما شروع کردن از استالین از این نظر مفید است که اولاً اساس فرمولبندی او تبیینی است که چپ با آن آشناست و خواهی نخواهی تحت تاثیر آن است و ثانیاً، لیست استالین یک لیست التقاطی کمابیش جامع از عمد مشخصاتی است که پیشینیان او برای ملتها بر شمرده اند. استالین از این درجه التقاط برخوردار بوده است که بتواند فاکتورهایی را که بعضاً حتی با هم تناقض دارند زیر چتر یک فرمول و یک نظریه واحد در مورد مقوله ملت گردآوری کند.

ملت چیست؟ به روایت استالین ملت به مردمی اطلاق می‌شود که ”در یک روند تکامل تاریخی و به شیوه ای با ثبات، زبان مشترک، سرزمین مشترک، حیات اقتصادی مشترک، و سیما و قالب روانی مشترکی یافته اند که در یک فرهنگ مشترک بازتاب می‌یابد“. استالین البته یادآور می‌شود که ملت عنوان یک محصول تاریخ، ابدی و ازلی نیست، دستخوش تغییر می‌شود و آغاز و پایانی دارد. هیچیک از این مشخصات، از نظر استالین، به تنها برای ملت نامیدن این یا آن مجموعه مردم کافی نیست. اما غیبت هر یک به تنها برای سلب عنوان ملت از آنها کافی است. با این مانور تحلیلی، استالین می‌کوشد، به طرز ناموفقی، گریبان خود را از این مشکل خلاص کند که بر مبنای هر یک از تک مولفه‌ها، ترکیب ملی جهان و لیست ملل واقعی، چه آنوقت و چه امروز، چیز دیگری غیر از ترکیب کنکرت و آمپریکی که عملاً دارد از آب در می‌اید. استالین خود مثالهایی را که تک مولفه‌های او را رد می‌کنند می‌شناسد و بعضاً ذکر می‌کند. اما مشروط کردن صلاحیت ملی به برخورداری از جمیع این خواص نه فقط نقص هر تک مولفه را جبران نمی‌کند، بلکه ناخوانایی تعریف ملت با واقعیت کنکرت را به مراتب چشمگیر تر می‌کند.

فاکتور زبان، ملت بودن مردم کشورهای ”با ثبات و تاریخاً شکل گرفته“ چند زبانی مانند سوئیس، بلژیک، ایالات متحده امروز، کانادا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا، و بخش زیادی از کشورهای قاره‌های آفریقا و آسیا را زیر سوال می‌برد. جالب توجه است که برای مثال در مقطع وحدت ایتالیا و پیدایش ملت واحد ایتالیا، تنها دو و نیم درصد مردم به این زبانی که امروز ایتالیایی نامیده می‌شود تکلم می‌کردند. از طرف دیگر نه فقط ملت‌های چند زبانی، بلکه زبانهای چند ملتی در دنیا فراوان است. یک نگاه ساده به نقشه جهان نشان میدهد که دامنه کاربرد زبانهای انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی عنوان زبان اول و زبان ”خانگی“ مردم چقدر وسیع و جهانی است.

این ملاحظات تازه با این فرض است که خود مقوله زبان با دقت ریاضی قابل تعریف باشد، که در واقعیت امر چنین نیست. برای مثال میتوان پرسید آیا صربها و کرواتها به دو زبان مختلف سخن میگویند؟ و باز، مدافعان تشکیل کردستان واحد بعنوان اثبات ملت بودن کردها از جمله به وجود یک زبان مشترک استناد میکنند، حال آنکه بعضی تحلیلگران غربی عدم تشکیل تاکنونی کشور کردستان را از قضا به فقدان یک زبان کردی مشترک ربط میدهند. یک ناسیونالیست آلمانی دو آتشه که تعلق قومی و اشتراک در زبان را ملاک هویت ملی خویش قرار میدهد، باید طاقت داشته باشد که یهودیان اشکنازی را که به زبان یدیش تکلم میکنند (که شاخه‌ای از آلمانی قدیم است) بعنوان آلمانی‌های اصیل برسمیت بشناسد.

فاکتور زبان کمک زیادی نه به تعبیر استالین و نه به درک مساله ملت نمیکند.

مقوله سرزمین، به همین درجه پیچیده است. نه فقط اقوام و ملیتها مختلف در سرزمینهای مشترکی زیسته اند و به نوبت بر آن حکم رانده اند و یکدیگر را به اینسوی و آنسوی کوچانده اند، بلکه با رشد جمعیت دنیا و با گسترش تحرك و تردد و مهاجرت انسانها در پهنه جهان، هر تعریف ملی مبتنی بر اشتراک در سرزمین باید هر ساله مورد تجدید نظر قرار بگیرد. طول و عرض کره زمین ثابت است. انسانها اما، آنهم با شتاب‌های مختلفی در میان اقوام و ادیان گوناگون، دائماً بر تعدادشان افزوده شده و میشود. در اکثریت کشمکشهای ملی امروز، جداول بر سر سرزمین و دعاوی ارضی، یک موضوع اصلی مورد مشاجره است. فلسطین یک نمونه برجسته است، اما ابداً منحصر بفرد نیست. سرزمین مورد نظر ناسیونالیسم کرد، بعضاً همان خطه مورد علاقه ناسیونالیسم ارمنی است. تلاشی یوگسلاوی و کشمکشی که بر سر ملیت هر متر مربع در بوسنی هرزگوین در جریان است، نمونه‌های زنده و حی حاضر بیشتری بدست داده است. ملاک سرزمین بخصوص بانوی یهودیان در دوران استالین، که فاقد سرزمین واحدی به نام خویش بودند، مقابل قرار داده میشود. با ملاک استالین، یهودیان بنا بر فقدان سرزمین مشترک، یک ملت نبودند. برای نظریه پردازان دیگری مثال "ملت یهود" متقابلاً ردیه ای بر ملاک سرزمین (و البته همچنین زبان) در تعریف ملت است.

تعبیر استالین از ملاک زندگی اقتصادی مشترک و پیوند اقتصادی درونی بسیار مبهم و بخصوص بشدت غیر مارکسیستی است. از یکسو در بحث جنبشهای ملی، عروج ملت را محصول عصر سرمایه داری اعلام میکند و از سوی دیگر ملاک پیوند اقتصادی را به دوران پیش از پیدایش سرمایه داری تسری میدهد و با این ملاکها در دنیای قبل از سرمایه داری نیز دست به کار رد و قبول اعتبار نامه‌های ملی مردم مختلف میشود. برای مثال در رد ملت بودن گرجی‌ها (علیغم زبان و سرزمین مشترک) به فقدان یک همبستگی و چسبندگی اقتصادی در میان مردم گرجستان در دوره سرواز استناد میکند. اگر مقوله بازار داخلی در دوران سرمایه داری را بتوان بعنوان مبنایی برای زندگی اقتصادی مشترک و منفک از دیگران

تعریف کرد (که خود جای بحث دارد) "زندگی اقتصادی مشترک" و "پیوند اقتصادی درونی" در دوران سرواز یا در نظامی فاقد یک سیکل مبادله کالایی گسترده میان جمیعت، دیگر ابدا قابل درک نیست. تا آنها که به سرمایه داری مربوط میشود، اقتصاد مشترک، و بازار داخلی، جدا از مقوله دولت واحد قابل بحث نیست. اگر چنین دولتی وجود داشته باشد، اگر مردمانی واقعاً به تشکیل دولت "خویش" در یک رابطه اقتصادی کاپیتالیستی نائل شده باشند، آنوقت به همین اعتبار، ملت بودنشان فی الحال مسجل شده است و ارجاع به ملاک دیگری اصولاً ضرورت نمی‌یابد. ملاک اقتصاد مشترک به این اعتبار یک ملاک زائد و از نظر تئوریک گمراه کننده است که عملاً کل موضوع تعریف ملت را دور میزند.

و بالاخره فاکتور آخر استالین، مقوله کارآکتر و مشخصات روانی مشترک (فرهنگ مشترک) است. این شاید دلخواهی ترین و غیر علمی ترین بخش تعریف است که از اساس کل مساله تعریف ابژکتیو ملت را لوٹ میکند. استالین مینویسد:

"البته مشخصات روانی یا بعبارتی "کارآکتر ملی" برای ناظر خارجی قابل تعریف نیست. اما تا آنها که خود را در یک فرهنگ مشترک خاص آن ملت به ظهور میرساند، مقوله ای قابل تعریف است و انکار بردار نیست".

این مقوله دریچه ای برای ورود اختیاری ترین دسته بندهای هاست. نژاد، قومیت، مذهب، مجدداً از این دریچه وارد بحث میشوند، چرا که هر یک آشکارا عوامل مشروط کننده ذهنیت و روانشناسی افراد هستند. قائل بودن به یک "فرهنگ ملی" فراتطباقاتی که ذهنیت و موقعیت روانی انسانهای متعلق به یک ملت را کلاً از سایرین متمایز میکند بشدت غیر مارکسیستی، غیر واقعی و خیالی است. استالین مشخصاً از اختلاف کارآکتر ملی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، علیرغم زبان مشترکشان، سخن میگوید. دنیای ذهنی کارگر آمریکایی، به زعم استالین شباهت بیشتری با ارباب صنایع این کشور دارد تا با کارگران ایرلندی و انگلیسی.

قابل بودن به نوعی معنویات مشترک در میان آحاد یک ملت، فرمولاسیون‌های دیگری هم داشته است. "تاریخ مشترک"، "خودآگاهی ملی"، "هویت ملی"، مقولاتی است که کمابیش به همان روانشناسی مشترک استالین اشاره میکند. در تمام این فرمولها، آنچه عیان است، خصلت فوق العاده پروبلماتیک خود این مقولات و مولفه‌هast. بقول ارنست رنان عوضی گرفتن تاریخ خویش (و یا باید گفت تاریخ بافتن برای خویش) خود جزو مشخصات ملت بودن است. توضیح دادن ملت بر مبنای معنویات مشترک، تاریخ مشترک، حافظه تاریخی و کارآکتر ملی مشترک توضیح دادن اساطیر با اساطیر است. عینت و قابل ارجاع بودن مفاهیمی چون تاریخ، فرهنگ، روانشناسی و امثالهم خود باید بدوا اثبات شود.

## ملت و تاریخ

مشکل اساسی تر تعبیر استالین و تعابیر نوع استالین از مقوله ملت، خصلت غیر تاریخی و جامد آنهاست. استالین البته ملت را یک مقوله "تاریخا شکل گرفته" مینامد. جمود این فرمول، علیرغم اشاره به نقش تاریخ در شکل دادن به مقوله ملت، در تعبیر "تکاملی" و شبه بیولوژیکی است که از ملت و نحوه پیدایش تاریخی آن بدست داده میشود. ملت بعنوان یک موجود مرکب دیده میشود (با زبان مشترک، سرزمین مشترک و ...) که تاریخ گام به گام اجزاء آن را بدست میدهد و مقدمات خلق آن را فراهم میکند. وقتی این آفرینش صورت گرفت، وقتی تاریخ محصول نهایی خود را بصورت یک ملت ساخت و سنتز کرد، ملت دیگر بیرون تاریخ، نظیر یک عمارت، یا یک جانور تاریخا شکل گرفته، حیات و موجودیت مستقل و قائم به ذات خود را پیدا میکند. ملتها تاریخا خلق میشوند و "خلق شده" میمانند. به نحوی که ناظر خارجی میتواند براندازشان کند و مشخصاتشان را بشمارد. درست همانطور که میتوان یک اردک را، بعنوان یک محصول تاریخ طبیعی، بر مبنای مشخصاتش توصیف کرد.

ملتی که به این نحو خلق میشود و مشخصاتش را از تاریخ دریافت میکند، دیگر ظاهرا از پروسه تاریخی بی نیاز میشود و از گردونه "تکامل" بیرون می افتد. چنین درکی عمیقا مکانیکی و بخصوص از ریشه غیر مارکسیستی است. ملت به هر شکل که تاریخا پیدا شده باشد، باید در زندگی معاصر جوامع مدام از نو بازتولید شود. باید ابقاء شود. آن چه مکانیسمی است که حس ملی و تلقی مشترک از تاریخ خویش، زبان مشترک، سرزمین مشترک، اقتصاد مشترک و شاخص دیگر ملت بودن را محفوظ میدارد و بازسازی میکند؟ در تعبیر مکانیکی ملت این پروسه مورد اشاره نیست. برای مارکسیسم، برای مثال، طبقه یک مقوله محوری در تبیین جامعه است. طبقات کارگر و بورژوا هم محصول تاریخ هستند. اما در هیچ مقطعی کار تاریخ با آنها تمام نمیشود. تمام داستان جامعه سرمایه داری داستان بازتولید و بازآفرینی کارگر و سرمایه دار بعنوان کارگر و سرمایه دار در متن مناسبات اجتماعی و سیر هر روزه تاریخ است. ملت نیز به طریق اولی چنین است. شرایط ملت بودن و ملت نامیده شدن توده های مختلف مردم هر روز در متن تاریخ معاصر، و نه گذشته، باز تولید میشود. پروسه "تعريف یک ملت" یک پروسه علمی نیست، یک اتفاق مادی است که در قلمرو اقتصاد و سیاست و ایدئولوژی هر روز از نو رخ میدهد. دقیقا به همین دلیل است که ملت آغاز و پایانی دارد.

در هیچ جای این بحث ما منکر این واقعیت نشده ایم که مردم مشخصات نژادی، زبانی و قومی قابل تعریفی دارند، در سرزمین های مختلفی زندگی میکنند، فعل و انفعالات اقتصادی و اجتماعی و معنوی

میان انسانها در جهان آنها را بصورت تجمع‌ها و تمرکزهای محلی و منطقه‌ای، که در هر یک زبان و رسوم خاصی رواج بیشتری دارد، گرد هم آورده است. آنچه مورد نقد است مقوله ملت است. اگر از ما پرسند آیا هر نژاد، یا هر قوم یا متکلمین به هر زبان خاص یا ساکنین هر سرزمین معین "حق" دارند کشور خود را تشکیل دهند، بیشک پاسخ ما منفی است. این مقولات منشاء و توجیهی برای تعریف یک مجموعه و موجودیت مجازی انسانی در تمایز با بقیه نیست. اهمیت مقوله ملت در اینست که این تفکیک را بوجود می‌آورد، مجاز می‌کند و مشروعيت می‌بخشد. تعلق ملی بنابراین اسم دیگری برای قومیت و نژاد و زبان مشترک نیست. عنوانی برای ترکیب همه این مشخصات در یک مجموعه واحد انسانی نیست. بلکه یک تعبیر مجازی و اختیاری، یک پرچم سیاسی، برای تبدیل این مشخصات، و در اغلب موارد فقط یکی از آنها، برای ایجاد تمایز سیاسی و کسب حقوق سیاسی و کشوری متفاوت از سایرین است.

نه فقط ملت، بلکه جدولبندی‌هایی از نوع تعاریف استالین هم محصول تاریخند. در نوشته استالین این واقعیت کاملاً به فراموشی سپرده می‌شود که لیست او در واقع کلکسیونی از مولفه‌ها و مشخصات ملی است که در مقاطع مختلف در تاریخ، توسط جریانات اجتماعی مختلف و در اغلب موارد در تضاد و تقابل با هم طرح شده‌اند. آن جریانات اجتماعی که تاریخاً ملت را با زبان مشترک تعریف کردند و خواهان تشکیل ملت‌ها از مردم هم‌بازان شده‌اند خود را در مقابل مدافعان نظریه ملت بر حسب سرزمین و یا بخصوص ملت بعنوان یک موجودیت اقتصادی، یافته‌اند. اینها پرچم‌های ناسیونالیسم‌های مختلف و بخش‌های مختلف جوامع گوناگون هستند که در پروسه تاریخی واقعی با پراتیک خود ملت‌های موجود را شکل داده‌اند و حراست می‌کنند. این پروسه و این پراتیک هیچ جا تمام نشده و نمی‌شود. این پراتیک دائمًا ادامه دارد، ملت‌های قدیم را باز تولید می‌کند، برای پیدایش ملت‌های جدید تلاش می‌کند، تعبیر مختلف از ملاک‌های اصالت و برتری و حقوق ملی را مقابل هم قرار میدهد و در ذهن توده مردم می‌کارد.

ملاک‌های استالین پرچم ناسیونالیسم‌های مختلف و کشمکشهای اجتماعی و سیاسی گوناگون بوده‌اند و هستند. انقلاب فرانسه، برای مثال، در تعریف انسان فرانسوی، "عضو ملت فرانسه"، ابداً ملاک قومیت، کارآکتر ملی و حتی فرانسوی زبان بودن را مینا قرار نداد. پذیرش وظایف و حقوق شهروندی فرانسه، تنها ملاک بود. تکلم به زبان فرانسه، یعنی زبان رسمی کشور، قاعده‌ای بود که هر فرانسوی و عضو ملت فرانسه مستقل از زبان مادری اش می‌بایست بعداً رعایت کند. مرتبط کردن ملیت به زبان و قومیت و بعداً اصل و نسب، در مقابل ملت سازی از نوع انقلاب فرانسه قرار می‌گیرد. تعریف ملت آلمان بر حسب سرزمین، و یا بر حسب زبان، شاخه‌های مختلفی در ناسیونالیسم آلمانی را تعریف می‌کند و مجموعه‌های مختلفی را بعنوان ملت آلمان به رسمیت می‌شناسد. تاکید بر مولفه اقتصادی در تعریف یک ملت نیز اساساً پرچم جنبش ناسیونال – لیبرالی ای بوده است که با کمترین ملاحظه قومی و زبانی و نژادی، مللی را

به رسمیت شناخته است که قادر باشند مبنایی برای یک اقتصاد ملی بورژوازی قرار بگیرند و محملى برای استقرار دولت واحد و توسعه سرمایه داری باشند. در این مکتب که از نیمه قرن ۱۹ تا نیمه قرن بیستم عملاً ذینفوذترین جریان ناسیونالیستی بود، همبانی، اشتراک در قومیت و تاریخ و هویت ملی نقش چندانی بازی نمیکند. هدف، اتفاقاً، ادغام مردم از اقوام و نژادها و زبانهای مختلف در مجموعه های به اندازه کافی بزرگ ملی و کشوری بود که بتواند بعنوان ظرف سیاسی و اداری برای توسعه سرمایه داری و انباست سرمایه عمل کند. برخلاف ناسیونالیسم قومی، یعنی ناسیونالیسمی که از جمله بر اشتراک زبان پافشاری میکند، ناسیونالیسم لیبرالی متعدد کننده و ادغام کننده اقوام مختلف بوده است. به همین ترتیب میتوان به شعارها و عملکرد های شاخه های دیگر ناسیونالیسم دقت کرد. ناسیونالیسم در اروپای غربی با ناسیونالیسم در اروپای جنوبی و شرقی معضلات و عملکرد و مسیر یکسانی نداشته است. ناسیونالیسم ضد استعماری کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق که در نیمه دوم قرن حاضر با هدف بازاری و مدرنیزه کردن کشور خویش به میدان آمد، ناسیونالیسم خرد بورژوازی و ضد امپریالیستی واپسگرا و سنتگرایی که بویژه در دو دهه اخیر در برخی کشورهای اسلام زده عروج کرد، هر یک امر خاصی را دنبال میکنند و ملاک خاصی در تعریف هویت "ملت خویش" بدست میدهند. چیدن این ملاکها از متن جنبش و حرکت تاریخی مدافعانها و لیست کردن و از آن بدتر ترکیب آنها بعنوان مشخصات تاریخاً تکامل یافته و ثبات یافته ملت ها، پشت کردن به هر مفهوم جدی ای از تاریخ و تحلیل تاریخی جامعه است.

## ۵. ملت و پراتیک کمونیستی

اگر بپذیریم که ملت محصول پروسه تاریخی "ملت سازی" است، که این پروسه تاریخی یک روند پراتیکی است که در آن طبقات و نیروهای سیاسی طبقات بر مبنای آرمانها، سیاستها و اهداف اجتماعی شان شرکت میکنند، که ملت و خصوصیات علی الظاهر ایژکتیو آن در واقع مادیت یافتن شعارها و به اهتزار در آمدن پرچم های جنبشها ملی گوناگون در طول تاریخ دویست سال اخیر است، آنوقت درک این مساله سخت نیست که در تاریخ پیدایش و سیر تکوین ملتها، کارگر و کمونیسم ناظر خارجی نیست. داوری نیست که وظیفه اعاده حقوق ملل را بر عهده خویش می یابد. ملت، ملت سازی و حفظ و ابقاء هویت های ملی در جهان، یک پروسه است که ما را هم در بر میگیرد و از پراتیک ما هم تاثیر میپذیرد. تاریخ پیدایش ملل صرفاً تاریخ ناسیونالیسم و ناسیونالیستها نیست، تاریخ انترناسیونالیسم هم هست. تاریخ مبارزه طبقاتی در جوانب مختلف آن است.

پذیرش این حکم، بحث موضع کمونیستی در قبال ملل و مبارزه ملی را از اساس در یک صفحه متفاوت قرار میدهد.

# ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

## بخش سوم: آندرزاناسیونالیسم و مساله ملی

در بخش‌های قبل به این نکته تاکید کردیم که مقولات و فرمولبندی‌هایی که سنتا در برنامه‌های کمونیستی در قبال ملت و مساله ملی بکار رفته‌اند، نه فقط جوابگوی مساله نیستند، بلکه بطور جدی گمراه کننده و توهمند آفرینند. "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوماً آزادیخواهانه نیست، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیر قابل فهم است. مقوله محوری در این فرمول، یعنی مقوله ملت، از اساس دلخواهی است، ایدئولوژیک و اساطیری است. شرط شفافیت موضع کمونیستی در قبال ملل و مساله ملی، در درجه اول اینست که خود را از این فرمول خلاص کنیم.

در سطح نظری مشکل اساسی این فرمول اینست که اولاً، ملت را بعنوان یک مقوله معتبر و عینی مفروض می‌گیرد. هویت ملی را یک مشخصه ابژکتیو مردم فرض می‌کند. ثانیاً، مساله را بصورت ضرورت برسمیت شناسی یا اعاده حقوق علی الظاهر طبیعی و ذاتی این موجود (ملت) تبیین می‌کند. "حق ملل در تعیین سرنوشت" به این ترتیب به نادرست به سطح یک پرنسیپ انسانی و آزادیخواهانه غیر قابل انکار و جهانشمول ارتقاء پیدا می‌کند. تلقی اولیه هر کمونیستی که با این فرمول بار آمده باشد اینست که حق ملل در تعیین سرنوشت، یعنی تشکیل دولتها مستقل توسط "ملل" مختلف، اصلی است معتبر نظیر برابری زن و مرد، آزادی بیان و تشکل و اعتصاب یا حق طلاق. این یک سوء تعبیر بنیادی است که گواه پیشروی عقیدتی مهمی برای ناسیونالیسم است. در سطح عملی، اشکال این فرمول اینست که اولاً،

علیرغم همه جد و جهدها تاکنون تعریف قابل استفاده ای از ملت بدست داده نشده است تا بتوان صاحبان این "حق" را در دوره های مختلف جامعه معاصر بازشناخت و ثانیا، هیچیک از جریانات و مکاتب دفاع این فرمول، چه سوسیالیست و چه ناسیونالیست، تاکنون حاضر نشده است این بحث را تا نتیجه عملی منطقی اش امتداد بدهد و از دولت دار شدن همه ملل، با همان تعریفی که خود از ملت بدست میدهد، دفاع کند. ادبیات دفاعان فرمول حق ملل در تعیین سرنوشت مشحون از تبصره ها و ملاحظاتی است که به بهانه های مختلف "ملل" متعدد را از دایره شمول این "حق" بیرون میگذارد.

برنامه کمونیستی در قبال مساله ملی باید از اسارت این تبیین ناسیونالیستی رها بشود و مستقیم و بدون گیج زدن و ابهام تراشی سراغ معضل، آنطور که واقعا هست، برود. برنامه کمونیستی قبل از هر چیز باید صورت مساله را درست طرح کند. باید روشن باشد که چرا به مقوله ملت و ملی گرایی و مساله ملی میپردازد و به چه چیز میخواهد پاسخ بدهد. برنامه باید در تبیین خود به مقولات و مفاهیمی متکی باشد که واقعی و قابل تعریف باشند، ماباز اقابل تشخیصی در جهان مادی داشته باشند. برنامه باید روشن کند که استنتاجاتش در قبال مساله مورد بحث تا چه حد اصولی و جهان شمول و تا چه حد سیاسی و مشروط به زمان و مکان و شرایط معین است.

## از اصول تا استراتژی

بخش اعظم بحث ملت و مساله ملی در ادبیات کمونیستی مخلوط در هم جوشی از اصول عقیدتی از یکسو و ملاحظات تاکتیکی و استراتژیکی از سوی دیگر است. اینها در آثار مختلف لزوما با دقت از هم تفکیک نشده اند. اما این تفکیک حیاتی است. باید روشن کرد که از میان احکام مختلف مارکسیستی در قبال ملت و ناسیونالیسم و مساله ملی و حق جدایی و غیره، احکامی که گاه بروشنی در تناقض صوری با یکدیگر قرار دارند، کدام مبین اصول غیر قابل نقض کمونیستی و پرولتری و کدام انعکاسی از مصالح تاکتیکی و مبارزاتی دوره ای جنبش است؟

برای مارکسیسم و کمونیسم کارگری در برخورد با کل پرولئاتریک ملت و مساله ملی، چند اصل عقیدتی بنیادی وجود دارد که جهانشمول و غیر قابل نقض است و از زمان و مکان و دوره تاریخی و مرحله تکاملی جامعه و جنبش طبقاتی کاملا مستقل است. اینها عبارتند از:

- ۱ - کارگران میهن ندارند. ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در تضادی آشکار و مطلق با هم قرار دارند، غیر قابل تلفیق و سازش با یکدیگرند. ناسیونالیسم یک ایدئولوژی بورژوازی است که مانع خودآگاهی طبقاتی و انترناسیونالیستی طبقه کارگر است.

۲ - کمونیسم برای از میان بدن مرزهای ملی و لغو هویتهای ملی تلاش میکند. جامعه کمونیستی جامعه‌ای فاقد تفکیک ملی و کشوری انسانهاست.

۳ - ستم ملی، تبعیض بر مبنای انتساب انسانها به ملیتهای مختلف، یکی از جلوه‌ها و اشکال مهم نابرابری انسانها در جامعه طبقاتی است و باید برچیده شود. محو ستم ملی و تضمین برابری همه انسانها مستقل از تعلقات ملی یک هدف مستقیم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است.

بدیهی است که همه این اصول باید موکدا در برنامه کمونیستی قید شوند. اینها اساس موضع کمونیسم در قبال ملت و ملی گرایی و ستم ملی را تشکیل میدهند.

در همان نظر اول روشن است که حکم حق جدایی، یا به اصطلاح حق ملل در تعیین سرنوشت، برای کمونیسم در ردیف این احکام بنیادی نیست. و نه فقط این، بلکه این اصول را نفی میکند. اینجا صحبت بر سر ایجاد یک مرزبندی ملی و یک تفکیک کشوری جدید است، مرزبندی و تفکیکی که کمونیسم و انترناسیونالیسم کارگری بعنوان یک اصل بنیادی خواهان امحاء همه جانبه آن است. با این وصف چرا کمونیستها از برسمیت شناسی حق جدایی و گاه حتی از مطلوبیت سیاسی آن در این یا آن شرایط خاص سخن میگویند؟ این موضع چگونه با آن اصول وفق داده میشود؟

پاسخ اینست که حق جدایی برای کمونیستها نه یک اصل نظری، بلکه یک ابزار در قلمرو سیاست است. برسمیت شناسی حق جدایی ملل، که شرایط و محدودیتهای آن را در دیدگاه مارکسیستی پائین تر بحث خواهم کرد، از اصول ناشی نمیشود، بلکه حاصل اجبارهای قلمرو سیاست است، این یکی از اهرم‌های عملی برای پیشبرد استراتژی انقلاب کارگری در اوضاع و احوال مشخص سرمایه داری معاصر است.

تاژه حتی در قلمرو عمل و مبارزه سیاسی نیز بلافصله و بی مقدمه به مقوله حق تعیین سرنوشت نمیرسیم. یک اصل عملی و تاکتیکی مارکسیسم در جهانی که فی الحال به کشورها و ملتها تقسیم شده است، ترجیح دادن قالب‌های کشوری بزرگتر به کوچکتر و مخالفت با خرد شدن و تجزیه قالبهای کشوری بزرگ به آحاد کوچکتر، اعم از قومی و غیر قومی، است. بعبارت دیگر «حق جدایی» در خود قلمرو تاکتیک نیز با اصول عام تر و اساسی تری در تقابل قرار میگیرد. همه اینها به این معنی است که حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، یا به معنی دقیق‌تر حق جدایی ملل و تشکیل کشورهای مستقل، نه منتج از اصول مارکسیستی و به طریق اولی نه جزیی از این اصول، بلکه ماهیتا استثنائی بر این اصول است، حاصل شرایط کنکرت سیاسی و اجتماعی ای است که کمونیستها را به عقب نشینی از اصول نظری و موازین سیاسی عام خود ناگزیر میکند. رد مساله حق تعیین سرنوشت بعنوان یک اصل کمونیستی از یکسو و قبول مشروط آن بعنوان یک اجبار تاکتیکی تحت شرایط معین، این بنظر من نقطه عزیمت یک موضع اصولی کمونیستی است. بحث جایگاه حق تعیین سرنوشت در نگرش و برنامه مارکسیستی بنابراین باید،

برخلاف نگرش رایج که این را یک اصل اثباتی مارکسیسم قلمداد میکند، اتفاقاً روی این نکته متمرکز شود که شرایط و محدودیتها و موقعیتهای استثنایی که دفاع از این حق و گاه حتی توصیه آن را ایجاب میکند، کدامند.

جدا از رگه هایی که بعدها در بین الملل دوم و بویژه در قبال جنگ اول، ناسیونالیسم را در بنیادهای سوسیالیسم خویش وارد کردند، و یا کمونیسم روسی پس از استالین که ملت ها و خلقها را در کنار طبقات به پرسوناژهای معتبر و قائم به ذاتی در روند تاریخ ارتقاء داد، کل سنت مارکسیستی در قبال مساله ملی به مساله برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت نه بعنوان یک اصل نظری، بلکه یک روش سیاسی در استراتژی عملی جنبش سوسیالیستی نگاه میکند. علیرغم همه سایه روشنها و حتی ناروشنی ها و ابهاماتی که در شیوه برخورد خود مارکس یا لنین میتوان سراغ کرد، این مساله در برخورد هیچیک قابل تردید نیست که تضاد آشتبانی ناپذیر ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم یک اصل عقیدتی است، حال آنکه برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش خشتبانی در استراتژی عملی جنبش است.

فرمول ما از نظر متدهای کاملاً در این سنت قرار دارد، اما کاربست عملی و دامنه شمولی محدودتر از آنی دارد که چه مارکس و چه لنین در دوران خود مد نظر داشتند. به این دلیل که اولاً، چهره ملی جهان و جایگاه ملت و ملت سازی در دوران مارکس با دوران لنین و هر یک با دوران ما به شدت متفاوت است. ثالثاً، موقعیت ناسیونالیسم و جایگاهش در پروسه تاریخی در هر دوره به شدت متفاوت است، رابطه متقابل سوسیالیسم و ناسیونالیسم، تناسب قوای آنها و نوع تلاقی شان با هم در صحنه اجتماعی امروز به شدت متفاوت است و الزامات تاکتیکی امروز ما تفاوت‌های جدی ای با هر دو دوره قبل دارد و بالاخره رابعاً، بنظر من به لطف متاخر بودن مان، ما این امکان را داریم که مقولات و تبیینهایی را به بحث اضافه کنیم که به موضع کمونیستی دقیق و ظرافت بیشتری میبخشد و شاید برخی ابهامات را رفع میکند. بطور مشخص روشی که ما دامنه این شمول این فرمول را تعریف میکنیم با روشن مارکس و لنین هر دو تفاوت میکند.

## زاویه تاریخی

مارکس در ابتدای عصر ناسیونالیسم زندگی میکرد. اما این، ناسیونالیسم امروز و یا ناسیونالیسم دوران لنین نبود. بستر اصلی ناسیونالیسم در این دوره نه فقط قومی نبود، بلکه ادغام اقوام متعدد در چهارچوبهای ملی واحد مضمون آن را تشکیل میداد. روند ملت سازی و کشور سازی دوران مارکس نه روند کشوردار شدن همه ملل یا اقوام، بلکه شکل گیری اقتصادهای ملی کاپیتالیستی قابل دوام در اروپا

و در هم ریختن نظم کهنه بود. بعض اسنادی وجود دارد که در آنها مارکس و انگلیس "اصل ملت" و یا عبارتی که بعدها رواج یافت، "حق تعیین سرنوشت"، را حق "همه ملل" دانسته اند. اما موضع برجسته تر و شاخص تر مارکس و انگلیس تفکیک "ملت" از "ملیت" و ملل «تاریخی» از ملل «غیر تاریخی» است، یعنی مللی که به حکم شرایط عینی در پروسه عروج پی در پی جوامع صنعتی سرمایه داری شانس واقعی ایجاد کشور خویش را دارند. شمول موضع مارکس و انگلیس در واقعیت امر بسیار محدودتر از "همه ملل" است. صحبت بر سر روند عینی شکل گیری و قوام گرفتن ساختارهای ملی – کشوری قابل دوام کاپیتالیستی در اروپاست و نه حق همه ترکیبهای ملی و قومی جهان به ایجاد کشور خویش. مارکس و انگلیس تعلقات ملی – قومی را بعنوان مبنای تشکیل کشورهای مستقل صریحا رد میکنند. در موارد محدودی که مارکس مشخصا به حمایت از استقلال ملل کوچک تر و فرعی تر و «غیر تاریخی» نظری ایرلند و لهستان برخاسته است، خاصیت سیاسی این موضعگیری برای پیشرفت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر صریحا روشن بوده است. استقلال لهستان به ارتقای تزاری ضربه میزند و استقلال ایرلند زمینداری بزرگ بریتانیا را در حلقه ضعیفش میکوبد و نیز یک عامل تاریخی نفاق بین طبقه کارگر در انگلستان و آمریکا را از میان میبرد.

دوران لnin دوران دیگری است. وقتی لnin از حق جدایی ملل سخن میگوید، اساسا ملتهاي تحت ستم در امپراطوری تزاری و مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جلوی چشممش میایند. توجه لnin به نقش مثبت مبارزات ضد استعماری ملل کوچک در مستعمرات در ضربه زدن به قدرت بورژوازی جهانی است. اینجا هم به معنایی دیگر با یک روند ابژکتیو ملت سازی بر متن یک نظام کهنه و ارتقایی، در راستای تحول مناسبات اقتصادی و رشد سرمایه داری در مقیاس جهانی، روبرو هستیم. با نوعی ناسیونالیسم روبروئیم که نه صرفا در برابر پرولتاپیا و جنبش کارگری، بلکه همچنین در برابر استعمار، ارتقای سیاسی و فئودالیسم معنی پیدا میکند. توجه لnin به توان سیاسی این جریان و نوع و نحوه تلاقی و تقابل آن با جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. مساله حق تعیین سرنوشت برای لnin در این چهارچوب سیاسی معنی پیدا میکند. لnin هم دامنه شمول این حق را محدود میکند. فرمول حق تعیین سرنوشت در روایت لnin از فرمول مارکس و انگلیس عام تر است، اما از نظر عملی با تفکیکی که میان «حق جدایی» و «به صلاح بودن جدایی» قائل میشود، عملاً حمایت جنبش کمونیستی از جدایی ملتها را به موارد محدودی محدود میکند. تشخیص مطلوبیت جدایی و یا توصیه و عدم توصیه به جدایی در فرمولبندی لnin کاملاً به تحلیل شرایط مشخص موکول میشود.

دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است. تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود. موارد پراکنده ای که وجود داشت،

حداکثر میتوانست آرایش ملی جهان معاصر را در جزئیات کم اهمیتی تعديل کند. از این مهمتر، حرکتهای ملی فاقد محتوای اقتصادی ویژه‌ای بودند. تحولات مورد نظر جنبش‌های ملی اساساً سیاسی و فرهنگی بودند. منشاء این جنبش‌ها نه تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، نظیر دوران مارکس و لنین، بلکه اساساً ستم ملی و فرهنگی و یا تخاصمات ناسیونالیستی بر سر قدرت بوده است. اقتصاد سیاسی جهان و قطب بندی‌های اقتصادی و سیاسی آن از این کشمکش‌ها کوچکترین تاثیری نمی‌پذیرد. آنچه اساساً در این دوره در قلمرو بحث حق تعیین سرنوشت وجود دارد، تعدادی مساله حل نشده ملی است، مانند مساله فلسطین، مساله کرد، مساله ایرلند و غیره که بدرجات مختلف مانع سیر متعارف اقتصاد کاپیتالیستی در منطقه خویش هستند و یا به عامل بی ثباتی و تنفس سیاسی در مقیاس منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده‌اند. این مسائل بعضاً به صحنه‌هایی از یک جداول وسیعتر میان غرب و شرق تبدیل شده بودند و به این اعتبار محتوایی غامض‌تر از موارد متعارف کشمکش ملی یافته‌اند.

سقوط بلوک شرق به معنای جدیدی یک روند ملت سازی را آغاز می‌کند، که حتی از نظر اقتصادی هم محتوایی تعیین کننده دارد. سرمایه داری بازار در بخش عظیمی از جهان صنعتی و نیمه صنعتی، در متن گسیختگی کلیه ساختار‌های سیاسی نظام پیشین و نبود یک قالب ایدئولوژیکی پذیرفته شده برای حاکمیت، می‌رود جای مدل به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را بگیرد. نوعی از ناسیونالیسم، اساساً ناسیونالیسم قومی، بعنوان ماتریالی برای بنا کردن شالوده ایدئولوژیکی حکومت و کسب مشروعیت سیاسی برای دولتهای بورژوازی جدید در تکه پاره‌های امپراطوری مض محل شده به جلوی صحنه رانده می‌شود. هر روز مساله ملی جدیدی ساخته می‌شود. بحث حق تعیین سرنوشت وسیعاً به بالای دستور رانده می‌شود. جالب اینجاست همان روندی که مسائل ملی جدید را به میان می‌کشد، حل مسائل ملی قدیم را محتمل‌تر می‌کند.

این شرایط زمین تا آسمان با دوره‌های دیگر فرق دارد. کل مساله بر متن یک واپسگرایی عظیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. ناسیونالیسم قومی در منحط ترین و فاسدترین اشکال آن پرچمدار مساله ملی است. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز و هویتهاي ملی در حال حدادی شدن، ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیماً علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفرم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات و فرمول مارکس در قبال ملت سازی بورژوازی قرن نوزدهم جواب مسائل امروز نیست. کمونیست و کارگر امروز باید جواب مساله ملی امروز را، آنطور که هست، بدهد. در این تلاش بنظر من میتوان به تبیینی رسید که به دوره‌های گذشته نیز قابل تعمیم باشد و جوهر انقلابی و منسجم برخورد مارکس و لنین را نیز با شفافیت بیشتری نشان بدهد.

## از ملت تا "مسئله ملی"

نفس وجود ملت، یا فرض وجود یک ملت، مبنای هیچ حق حاکمیتی نیست. اینکه هر ملتی، با هر تعریفی، حق دارد کشور "خویش" را تشکیل بدهد، نه مبنای علمی دارد، نه حقوقی و نه تاریخی. مارکس و لنین نه فقط از نظر عملی چنین تصویری از مسئله نداشتند، بلکه این را فرض میگرفتند که در جهان واقعی و در متن پیوندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان اقوام و ملیتهای مختلف، "همه ملل"، در جستجوی ایجاد کشور خویش نخواهند بود و جهان هیچگاه به سبدی پر از کشورهای ریز و درشت به تعداد ملل موجود، چه واقعی و چه مجازی، تبدیل نخواهد شد. و همین اطمینان خاطر عملی، بعضاً در عدم سختگیری علمی آنها در تعیین دقیق تر ملاکها و دایره شمول "حق ملل"، یا در عدم ورود جدی تر آنها به نقد حقوقی مقوله ملت، سهم داشته است.

وجود ستم ملی هم فی نفسه مبنای برای برسیت شناسی حق جدایی و تشکیل کشور مستقل نیست. پاسخ کمونیستی به وجود ستم ملی، مبارزه برای رفع ستم ملی است. این روشی است که جنبش طبقه کارگر و کل حرکت برابری طلبانه در ۹۹ درصد جوامع موجود در قبال ستمی که بر ملیتهای اقلیت میرود در پیش گرفته اند. پاسخ نهایی کمونیسم نیز پایان دادن همیشگی به ستم ملی از طریق از میان بردن سرمایه داری، استثمار و تقسیم طبقاتی بطور کلی است.

بررسیت شناسی حق تعیین سرنوشت، یا حق جدایی، اهرم سیاسی و شعار تاکتیکی ای در قبال وجود ملتها و تعلقات و توهمات ملی و یا حتی وجود ستم ملی نیست. ابزاری است برای پاسخگویی به «مسئله ملی». وجود ملت و ستم ملی بخودی خود معادل وجود یک «مسئله ملی» نیست. این یک مقوله اساسی در بحث ماست. بدون هویت ملی طبعاً مسئله ملی نمیتواند وجود داشته باشد. همینطور بدون ستم ملی، یا تصور وجود ستم ملی، و یا لاقل رقابت ملی، مسئله ملی وجود خارجی نخواهد داشت. اینها شرط لازم پیدایش مسئله ملی در جامعه است، اما شرط کافی آن نیست. وقتی میتوانیم از وجود مسئله ملی حرف بزنیم که این هویتهای ملی متقابل و کشمکشها و رقبتها و خصومتها به درجه ای از غلظت و شدت رسیده باشند، از پیشینه و تاریخی برخوردار شده باشند و حساسیتی را در کل جامعه برانگیخته باشند که آنرا در زمرة مسائل محوری جامعه قرار داده باشد. مسئله ای که از نظر توده وسیع مردم و از نظر حیات اقتصادی و سیاسی جامعه پاسخ میطلبد. برسیت شناسی حق جدایی یکی از روش‌های درمانی، یک جراحی اجتماعی، است که در چنین شرایطی در دسترس طبقه کارگر است. اما بدوا باید مسئله ای بوجود آمده باشد تا چنین راه حلی اساساً موضوعیت پیدا کرده باشد. باید دردی وجود داشته

باشد تا چنین درمانی را، که به شهادت تاریخ صد و پنجاه سال گذشته در اکثر اوقات برای کمونیستها "قابل توصیه" نیست، در لیست امکانات قرار بدهد.

وقتی دقیق‌تر نگاه میکنیم میبینیم مارکس و لنین هم تا آنخا که به حق جدایی مربوط میشود در واقع نه کل تنوع ملی یا موارد بیشمار ستم ملی، بلکه «مسائل ملی» مفتوح در جهان معاصر خویش را در نظر داشته‌اند. فرمولبندی‌های آنها را نیز باید در همین متن فهمید و قضاؤت کرد.

برنامه کمونیستی سند تحسیب ملل نیست. قرار نیست طبقه کارگر برای تقسیم هر کشور به جمهوری‌های مستقل هر ملیت بپاخیزد. از نظر طبقه کارگر هر شکایت و اعتراضی از ستمگری ملی فوراً با رفراندم جدایی پاسخ نمیگیرد، پیروزی کارگری، جشن ناسیونالیسم نیست. طبقه کارگر و برنامه کمونیستی موظف است به ستم ملی خاتمه دهد و برای آن مسائل ملی ای که به مسائل واقعی در زندگی توده مردم بدل شده‌اند راهگشایی کند. این راهگشایی میتواند برسمیت شناسی حق جدایی ملت تحت تبعیض و پائین دست باشد.

در مورد ایران بطور مشخص، مساله کرد یک مساله ملی مفتوح و مطرح است. مساله لر یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که میتواند در این یا آن مقطع علم بشود، امروز در سطح مساله کرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق "ملل" در کشور "کثیر الملل" ایران در "تعیین سرنوشت خویش"، نداریم. شعار روشی در مقابل مساله کرد داریم: برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل.

با قرار دادن وجود مساله ملی بعنوان شاخص موضوعیت داشتن حق جدایی، دشواری‌ها و التقاشهای تئوریک مهمی رفع میشود. اولاً، بجای قلمرو سوبژکتیو و دلخواهی تعریف ملت و بعد تقسیم بندی آنها به ملت‌های بزرگ و کوچک، معتبر و غیر معتبر، تاریخی و غیر تاریخی، صلاحیت‌دار و بی صلاحیت، مساله ابژکتیو و قابل مشاهده وجود و عدم وجود «مساله ملی» مبنای تحلیل قرار میگیرد. ما دیگر موظف نیستیم تعریف‌های رنگارانگ ناسیونالیستها از ملت را بپذیریم، موظف نیستیم با قبول هویتهای ملی در خلق و بقاء آنها شرکت کنیم، موظف نیستیم وارد بحث رد و قبول اعتبار نامه‌های ملی و یا حتی مقصربایی تاریخی برای تنشها و کشمکشهای ملی بشویم، موظف نیستیم ناسیونالیسم و ناسیونالیستها را به خوب و بد، مترقی و ارتجاعی و غیره تقسیم کنیم. ما موظفیم وجود ابژکتیو یک مساله ملی در جامعه که مردم بطور جدی حول آن قطبی شده‌اند و پاسخ آن را میطلبند به رسمیت بشناسیم. این خود دامنه شمول حق جدایی و ملی که میتوانند کاندید آن باشند را تعیین و محدود میکند و ما را از سرهم کردن معیار‌های سوبژکتیو، که به حال بر تعاریف و مقولات ناسیونالیستی بنا میشوند، بی نیاز میکند. دامنه شمول حق جدایی حداقل به وسعت تعداد مسائل ملی واقعی در جامعه

در هر مقطع است و نه به تعداد ملل بالفعل و بالقوه و یا موارد ستمگری ملی علیه ملیتهای اقلیت. ثانیا، این تبیین به مساله برسمیت شناسی حق جدایی، همان بار منفی ای را میدهد که این جدایی‌ها در واقعیت برای طبقه کارگر انترناسیونالیست دارند. اعطای حق جدایی، اعاده حقوق از کفرته ملل نیست، پذیرش یک انفکاک جدید درون جامعه انسانی و تسلیم به این واقعیت دردنگ است که زندگی مشترکی بر فراز تعلقات ملی و قومی میان انسانهای زیادی میسر نشده است. برسمیت شناسی حق جدایی از نظر یک کمونیست نه تحقق اصلی "قدس" و "نحاتبخش"، که "دست بر قضا" با انترناسیونالیسم کارگری "کمی" تناقض دارد، بلکه تسلیم به واقعیات تلخی است که در جهان واقعی برخلاف ایده آلهای انترناسیونالیسم کارگری بوجود آمده است. حال میشود به روشنی و بدون هیچ لکن زبانی جواب ملل و ادب و شعرایشان را داد، توضیح داد که چرا بعنوان کارگر و کمونیست حق جدایی را حقی با کاربست محدود میدانیم و حتی آنها که این حق را برسمیت میشناسیم معمولاً به ملت مربوطه توصیه جدایی نمیکنیم. ثالثاً، این تبیین دست ما را برای پاسخگویی به مسائل ملی ای که محتواهای اقتصادی و سیاسی گوناگون و مشخصات تاریخی مختلفی دارند باز میکند. ما دیگر در برخورد به مسائل ملی مطروحه در جامعه موظف به قضایت اخلاقی و یا حکمیت تاریخی خاصی در مورد "اصلت و صلاحیت" ملل مورد بحث، وجود و عدم وجود ستم ملی و ابعاد آن و یا نقش رفع مساله در سیر تکاملی تاریخ بشر نیستیم. ما حتی ناخواسته در کنار یک ناسیونالیسم در برابر دیگری قرار نمیگیریم. قصد ما حل مساله ملی و خلاص کردن جامعه و طبقه کارگر در هر دو سوی شکاف ملی از عوارض منفی آن است، و نه استیفادی حقوق ملی این یا آن ملت. پوچ ترین، بی محتواترین و جعلی ترین کشمکشها و تناقضات ملی هم، اگر براستی جامعه را به قطب بندی کشیده باشند، میتوانند پاسخ روشنی از کمونیستها بگیرند. این جنبه بخصوص در دوران ما با روند ارتجاعی و منحط ملت سازی که در جریان است و مشقانی که به مردم تحمیل میکند، بسیار مهم است.

اما مهمترین وجه این شیوه تبیین مساله اینست که کشمکش کمونیسم و ناسیونالیسم بر سر مساله ملی و جدایی ملل را سرجای واقعی خود قرار میدهد. قلمرو فعالیت ضد ناسیونالیستی کمونیسم کارگری را بشدت گسترش میدهد و متحول میکند. این را باید بیشتر بشکافیم.

## ناسیونالیسم و مساله ملی

مساله ملی، بعنوان یک تقابل اجتماعی بر مبنای هویتهای ملی که چنان اوج میگیرد که جدایی سیاسی را بعنوان یک راه حل طرح میکند، از کجا پیدا میشود؟ نفس وجود هویتهای ملی مختلف پیدایش یک

مساله ملی در جامعه را اجتناب ناپذیر نمیکند. مثالهای همزیستی بی مشکل و کم اصطکاک ملیتهای مختلف در چهارچوبهای کشوری واحد بسیار است. وجود ستم و تبعیض ملی هم هنوز معادل بروز مساله ملی در مقیاس اجتماعی نیست. در بسیاری کشورها تبعیضات ملی در عین اینکه یک واقعیت محسوس و رنج آور زندگی ملیتهای فرودست هستند، با اینحال در متن مناسبات قوام گرفته اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه، برای خود آحاد ملیت فرودست فرعی تراز آن جلوه گر میشوند که یک کشمکش سیاسی حاد را ایجاد کنند. مبارزه برای رفع این تبعیضات در موارد بسیار زیادی به بروز یک مساله ملی برای آن جامعه منجر نمیشود.

واقعیت اینست که برای پیدایش مساله ملی باید ناسیونالیسم بعنوان یک ایدئولوژی و حرکت اجتماعی پا به وسط صحنه گذاشته باشد. تفاوت های ملی و قومی و نابرابری های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برحسب تعلقات ملی، واقعیاتی هستند که در دست جنبش‌های اجتماعی مختلف به سرانجامهای مختلفی میرسند. لیبرالیسم و کمونیسم و سوسيال دموکراسی و ناسیونالیسم با این واقعیات و پتانسیلها یکسان رفتار نمیکنند. ناسیونالیسم آن جریانی است که میخواهد به این شکافها و تفاوتها تبلور سیاسی ببخشد. ناسیونالیسم آن جریانی است که این تفاوت‌های بالفعل و بالقوه را مستقیماً به مساله قدرت سیاسی و ایدئولوژی حاکمیت ربط میدهد.

قبل‌اگفتم که ناسیونالیسم محصول خودپرستانه ملتها نیست. برعکس، ملتها و خودپرستی و تعصبات ملی شان محصول ناسیونالیسم‌اند. ناسیونالیسم، مستقل از اینکه در چه دوره ای و بر متن کدام روندهای پایه ای در قلمرو اقتصادی سیاسی پا به میدان میگذارد، یک ایدئولوژی بورژوازی برای سازماندهی قدرت طبقاتی است. ایدئولوژی ای است که تلاش میکند حکومت طبقاتی بورژوا را به نحوی سازمان بدهد که محصول و تجسم سیاسی خاصیت و مشخصات ذاتی مشترکی میان اتباع آن جلوه گر شود. هویت ملی سنگ بنای استراتژی ناسیونالیسم در سازماندهی دولت طبقاتی بورژوازی است. دولت طبقه حاکمه، تجسم خارجی ذات و هویت ملی مشترک و ماوراء طبقاتی اتباعش قلمداد میشود، حال آنکه بطور واقعی این هویت ملی اتابع جامعه است که تجسم درونی و انعکاس ایدئولوژی ناسیونالیستی قدرت در اذهان آنها است. این نیازهای سازمانیابی قدرت طبقاتی بورژوازی است که برای ناسیونالیسم اختراع مقوله ملت و هویت ملی را ایجاب میکند.

مساله دولت و قدرت سیاسی و رابطه آن با ملت و هویت ملی، مساله محوری ناسیونالیسم است. سهم ناسیونالیسم در خلق مساله ملی، کشیدن اصطکاکها و تفاوت‌های ملی از قلمرو اقتصادی یا فرهنگی به قلمرو سیاست و مساله قدرت است. مادام که تفاوت‌ها، نابرابریها، کشمکشها و تنشهای ملی و قومی

صریحاً به مساله دولت و حاکمیت ربط پیدا نکرده اند، هنوز مساله ملی به معنی اخص کلمه بروز نکرده است. کار ناسیونالیسم اینست که این گذار به قلمرو سیاست و قدرت دولتی را تضمین کند.

مساله ملی بیش از هرچیز نتیجه ملی بودن فلسفه قدرت دولتی در جامعه است. ناسیونالیسم ملت بالادست و به میدان آوردن دولت بعنوان ابزاری در تضمین برتری ملی و قانونیت بخشیدن به تبعیضات ملی یک سرچشمۀ اصلی پیدایش مساله ملی در چهارگوشۀ جهان است. ستم ملی به معنی اخص کلمه مقوله ای سیاسی است. نابرابری های موجود در امکانات اقتصادی و فرهنگی میان ملت‌های مختلف در نظامی که در آن ایدئولوژی حاکمیت بر ملت مبتنی نیست، شанс کمتری برای تبدیل شدن به یک کشمکش سیاسی و شکل دادن به یک مساله ملی در جامعه دارد.

اما سرکوبگری ناسیونالیسم ملت بالادست تنها منشاء و بستر پیدایش مساله ملی نیست. واقعی همین چند ساله اول دهه نود بروشنا نشان میدهد که حرکتهای ناسیونالیستی قادرند تحت شرایط خاص بزرگترین جدالهای ملی را بر کوچکترین و فرعی ترین شکافهای ملی و قومی بنا کنند. اگر فرمول عامی بتوان در مورد پیدایش مساله ملی داد اینست که وجود مساله ملی به معنی اخص کلمه محصول عملکرد ناسیونالیسم است و تقابل و رو در رویی حاد ناسیونالیسم‌های مختلف مشخصه همه موارد مساله ملی است. وقتی این رو در رویی عملاً شکل گرفته و جمال بر سر قدرت تحت پرچم هویتهای ملی مختلف میان بخش‌های مختلف بورژوازی بالا گرفته است، دیگر منشاء اجتماعی و فرهنگی اصطکاکهای اولیه چیزی را در مورد ماهیت و مبنای امروزی مساله توضیح نمیدهد.

مساله ملی محصول ناسیونالیسم است. اما حل آن بارها به دوش سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد. بحث برسمیت شناسی حق جدایی یک ابزار مهم کمونیسم و طبقه کارگر در قبال بن بست و بحرانی است که ناسیونالیسم و بورژوازی ببار آورده اند. به این اعتبار وارد شدن بحث حق جدایی به برنامه کمونیستی به معنی برسمیت شناسی قدرت مخرب ناسیونالیسم در دنیای بورژوازی است. برسمیت شناسی حق جدایی، سلاحی در مبارزه علیه ناسیونالیسم است. و این آن جنبه ای از درک مارکسیستی در قبال مساله ملی است که بطور ویژه مدیون لنین هستیم. یک «کمونیسم پراتیک» که امحاء تبعیضات و هویت‌های کاذب ملی تنها شعاری بر پرچم و آرزوی در دلش نیست، بلکه وظیفه ای است که عملاً در برابر خود قرار داده است. کمونیسم پراتیکی که میخواهد اصول خویش را در جهان واقعی و در برابر نیروی عظیم جریانات بورژوازی به اجرا در بیاورد. برسمیت شناسی حق جدایی ملل تحت ستم بعنوان راه حل مساله ملی، روشی برای خلع سلاح ناسیونالیسم و بورژوازی و راه باز کردن برای خلاصی توده مردم کارگر و زحمتکش از تاثیرات مخرب ناسیونالیسم بر ذهنیت و زندگی شان است.

این بحث در عین حال به این معناست که برسمیت شناسی حق جدایی زمانی موضوعیت پیدا میکند که جریانات ناسیونالیستی پیش روی قابل ملاحظه ای کرده باشند و خرافات خویش را به نیروی مادی در جامعه تبدیل کرده باشند. بخصوص اینکه کار را به قلمرو کشمکش فعال در عرصه سیاسی کشانده باشند. وجود ناسیونالیسمی که هنوز در قلمرو فرهنگ و ابراز وجود فرهنگی مانده است، ناسیونالیسمی که هنوز در میان ملت مربوطه، چه بالادست و چه فرودست، یک جریان حاشیه و یک گروه فشار کوچک است، پریدن به بحث حق جدایی را موجه نمیکند. برسمیت شناسی حق جدایی درمان دردی است که عملاً عارض شده باشد، واکسنی برای پیشگیری از مساله ملی نیست. یک وجه دیگر این بحث این است که مسائل ملی موجود ممکن است در سیر تاریخی از دور خارج شوند و مسائل جدیدی به جلوی صحنه بیایند. شکاف ملی ای که امروز به یک معضل سیاسی و اجتماعی محوری بدل نشده، میتواند در ظرف چند سال به همت ناسیونالیسم چنین شود. تشخیص کنکرت مساله در هر مورد، شرط لازم اصولیت کمونیستی در قبال مساله ملی است.

فرمولبندی ما مبنی بر مرتبط کردن بحث حق جدایی به وجود مساله ملی به معنی سیاسی کلمه، کمک میکند بتوانیم بر وظایف ضد ناسیونالیستی کمونیسم قبل از بروز مساله ملی تاکید بیشتری بگذاریم. مبارزه فعال با ستم و تبعیض ملی، فراخوان به یک مبارزه سراسری برای یک جامعه برابر و بی تبعیض، افشاری ناسیونالیسم و منافع و محتوای بورژوازی آن در هر دو سوی کشمکشهای ملی، تبلیغ هویت طبقاتی مشترک کارگران و هویت انسانی مشترک همه مردم و نقد نگرش تعصب آمیز ناسیونالیستی، اینها وظایف اصلی و حیاتی کمونیسم علیه تحرك ناسیونالیستی و افق ملی است. فرمولبندی برنامه ای ما با قرار دادن بحث "حق ملل" در چهارچوب معین و دامنه شمول محدود و واقعی آن، جنبش کمونیستی را آنطور که باید در تخاصم آشتبانی ناپذیر با ناسیونالیسم تعریف میکند و در اکثریت عظیم موارد به تعرض علیه آن فرا میخواند، بدون آنکه ما را از ابزارهای سیاسی واقعی برای دخالت واقعی در بحرانهای ملی در جامعه محروم کند.

بطور خلاصه:

۱- اساس برنامه کمونیسم کارگری در قبال ملت و ملی گرایی، اصول انترناسیونالیستی مارکسیسم است که کمونیسم کارگری را در تضاد با ناسیونالیسم و ستمگری ملی تعریف میکند و محو مرزها و هویتهای قلابی ملی را در دستور جنبش بین المللی طبقه کارگر قرار میدهد.

۲— برنامه همچنین باید نیروی مادی و مخرب ناسیونالیسم در دنیای معاصر را به حساب بیاورد و راه حل طبقه کارگر را به بحرانها و مسائل ملی دنیای معاصر ارائه کند. برنامه باید حق جدایی ملل فروdest را بعنوان یک راه حل مشروع مساله ملی به رسمیت بشناسد.

۳— برنامه باید در چهارچوب کشوری که قلمرو اصلی فعالیت حزب است، یعنی ایران، آن مسائل ملی را که در این مقطع معین حل آنها مشخصاً اجرای اصل حق جدایی را ضروری می‌سازد، ذکر کند. به اعتقاد من در چهارچوب اوضاع سیاسی ایران امروز، تنها مورد کردستان شامل این حکم می‌شود.

\* \* \*

قبل از پایان این سلسله مقالات باید هنوز دو نکته دیگر را بررسی کرد. اول، اعتبار و عدم اعتبار مقولات خودمختاری و اتونومی و غیره در پاسخ کمونیستی به مساله ملی است. بنظر من ایده خودمختاری، یعنی حفظ چهارچوبهای کشوری واحد و تبعیه کردن حاکمیتهای ملی و قومی خودمختار در آن، نسخه ای برای ابدیت دادن به ناسیونالیسم و هویت ملی و کاشتن شکاف و کشمکش ملی در مغز استخوان جامعه است. این را باید رد کرد. نکته دوم بررسی مشخص تری از مساله کرد و راه حل پیشنهادی حزب کمونیست کارگری در قبال این مساله است. به این نکات باید در بخش بعد بپردازیم.

منصور حکمت

توضیح ناشر (در جلد هشتم): این مقاله همینجا به پایان میرسد. بخش دیگری در ادامه این سلسله مقالات منتشر نشد.

اولین بار از بهمن ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳، فوریه تا نوامبر ۱۹۹۴، در شماره های ۱۱ تا ۱۶ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۱۴۱ تا ۱۷۸

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول نوامبر ۱۹۹۷ سوئد

ISBN 91-630-5761-1

hekmat.public-archive.net #0700fa.html

سے

# میلله‌ت و ناسیونالیزم و برنامه‌ی کومونیزم کریکاری



منصور کارت

بهشی یه که‌م:  
چاوخشاندنه و هیه ک به مافی میلله‌тан له دیاریکردنی  
چاره‌نووسی خویاندا

چوارده سال به‌ره‌لئیستا، کاتیک دهست‌به‌کاری ئاماده‌کردنی پروژه‌ی برنامه‌ی یه‌کیتی تیکوش‌رانی کومونیست و دواتر به‌رنامه‌ی حزبی کومونیستی ئیران بسوین، به‌ندی تاییه‌ت به‌مافی میلله‌تان له دیاریکردنی چاره‌نووسی خویاندا به‌یه‌کیک له روش‌ترین و بی‌پیچ‌وپه‌ناترین به‌شەکانی به‌رنامه داده‌نرا. ئه‌گهر به‌هه‌لله‌دا نه‌چووبم ته‌نانه‌ت بینه‌وبرده‌یه‌کی جدلیی که‌میش له‌سەر ئەم به‌نده دروست نه‌بسو. یه‌کیتی تیکوش‌رانی کومونیست و له‌قۇناغى دواتریشدا حزبی کومونیستی ئیران، مافی میلله‌تان له دیاریکردنی چاره‌نووسی خویاندایان به‌وینه‌ی فورمۇلېکی به‌لگه‌نەویست و بى‌قەيدو شەرت و تەفسیره‌لنه‌گر له‌بە‌رنامه‌کانی خویاندا جى‌کردى‌بۇ. پاش چەندىن سال، ئەمروق دووباره له‌سەر روبه‌ندی ئاماده‌کردنی به‌رنامه‌یه‌کی حزبیدا له‌گەل ئەم فورمۇلە پووبه‌پوو بسوینه‌تەوھ. بەلام ئەم جاره‌یان، بەپیچه‌وانه‌ی پیشتره‌وھ، ھیچ شتىکی ئەم فورمۇلە بى‌پیچ و په‌ناو بى‌تەمۇڭ نایاته به‌رچاوا. له‌پاستىدا ھەردانه ووشە‌یه‌کی ئەم عىبارە‌يە ئاللۆز، نادیاریکراو و مایه‌ینارو شىنىيە. ئەم فورمۇلە بەپرواي من بەم شىيوه‌یه‌ی ئىستايىه‌وھ ناتوانىت له‌بە‌رنامه‌ی حزبی کومونیستى كريکارىدا جىگاى بىيىتەوھ. مەبەستى ئەم نووسىنە كە له‌چەند ژمارە‌یه‌کی ئەنتە‌رناسیونالدا بلاوده‌بىتەوھ، پىداچوونه‌وھ‌یه‌کى رەخنە‌گرانه‌يە به میلله‌ت و میلله‌ت چىتىيۇ چەمكە گشتى‌ترە‌کان و ئەو واقعىيەتە سىياسى‌يانه‌يى كە ژىرىبىنای ئەم فۆرمۇلە‌ندىيە پىنكە‌ھىين. دواتریش له‌سەر پايىه‌يى ئەم باسە گشتى‌يانه فۆرمۇلېكى ديارىکراو كە بىر بە‌رنامه‌ی حزب بە‌درؤستى دەزانم دەخەمە پوو.

چ شتىک گۈرەنى بە‌سەردا ھاتووھ؟

هم ئیمه و هم دنیای دهره‌وهی ئیمه هردوولامان ئاللوگورمان بـسـهـرـدا هـاتـوـوهـ. بـیـگـومـانـ ئـهـمـرـقـشـ ئـهـوـ حـقـيقـهـتـهـ سـوـسـیـالـیـسـتـیـیـهـ بـهـرـقـشـنـیـ دـهـرـکـ دـهـکـرـیـتـ کـهـ چـوارـدـهـ سـالـ بـهـرـلـهـ ئـیـسـتـاـ "ـمـافـیـ مـیـلـلـهـ تـانـ لـهـ دـیـارـیـ کـرـدـنـیـ چـارـهـنـوـوسـیـ خـوـیـانـدـاـ"ـیـ وـهـکـ مـهـبـدـهـ ئـیـکـیـ بـهـلـگـهـ نـهـوـیـسـتـ خـسـتـبـوـوهـ بـهـرـنـامـهـ ئـیـمـهـ وـهـ. لـهـ وـهـرـدـهـمـهـ دـاـ مـصـدـاقـیـهـتـیـ پـرـاتـیـکـیـ بـهـنـدـیـ مـافـیـ دـیـارـیـکـرـدـنـیـ چـارـهـنـوـوسـیـ مـیـلـلـهـ تـانـ لـهـ رـاسـتـیدـاـ زـهـمـینـهـسـازـیـیـهـکـیـ مـهـبـدـهـ ئـیـ بـوـ بـوـ دـهـرـکـرـدـنـیـ ئـهـمـ حـوـکـمـهـ وـاقـعـیـوـ درـوـسـتـوـ پـرـاوـپـرـ کـوـمـؤـنـیـسـتـانـهـیـ، کـهـ خـلـکـیـ کـوـرـدـسـتـانـ لـهـ بـوـانـگـهـیـ کـوـمـؤـنـیـسـتـهـ کـانـهـ وـهـ لـهـئـرـانـدـاـ مـافـیـ ئـهـوـیـانـهـیـ بـوـ لـاـبـرـدـنـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ لـهـسـهـرـ خـوـیـانـ تـهـنـانـهـتـ جـیـاشـ بـبـنـهـ وـهـ دـهـوـلـهـ ئـیـکـیـ سـهـرـبـهـ خـوـ درـوـسـتـ بـکـهـنـ، کـهـ بـرـیـارـدـانـ لـهـسـهـرـ ئـهـمـ مـهـسـهـلـهـیـ کـارـیـ خـودـیـ خـلـکـیـ کـوـرـدـسـتـانـهـ نـهـ کـهـ تـهـوـاـوـیـ خـلـکـیـ ئـیـرـانـ یـانـ دـهـوـلـهـتـ وـ دـهـزـگـاـ تـهـشـرـیـعـیـیـهـ مـهـرـکـهـ زـیـیـهـکـانـ، وـهـ سـهـرـهـنـجـامـ ئـهـوـهـیـ کـهـ کـوـمـؤـنـیـسـتـهـ کـانـ هـرـچـهـشـنـهـ دـهـسـتـبـرـدـنـیـکـ بـوـکـارـیـ تـوـنـدـوـتـیـزـیـ لـهـذـیـ مـوـمـارـهـسـهـ کـرـدـنـیـ ئـهـمـ مـافـهـ لـهـلـایـهـنـ خـلـکـیـ کـوـرـدـسـتـانـهـ وـهـ حـکـومـ دـهـکـهـنـ وـ لـهـبـهـرـامـبـهـرـیدـاـ رـادـهـوـهـسـتـنـ. لـهـجـهـرـگـهـیـ شـوـرـشـیـ ۵۷ـ دـاـ ئـهـمـهـ مـانـایـ وـاقـعـیـ وـعـلـیـیـ بـهـنـدـیـ مـافـیـ مـیـلـلـهـ تـانـ بـوـ بـوـ بـوـ رـهـوـتـیـ ئـیـمـهـ وـهـ بـهـدـیـارـیـکـرـاـوـیـیـشـ ئـامـانـجـیـ ئـهـمـ بـهـنـدـهـ کـوـتـانـیـ نـاسـیـوـنـالـیـزـمـیـ ئـیـرـانـیـ وـ پـسـواـکـرـدـنـیـ مـوـبـهـلـیـغـهـ رـهـنـگـاـوـرـهـنـگـهـکـانـیـ لـهـشـکـرـکـیـشـیـ بـوـ "ـپـارـاسـتـنـیـ یـهـکـپـارـچـهـیـ خـاـکـیـ وـوـلـاتـ"ـ بـوـ لـهـنـیـوـ هـرـدـوـ بـالـیـ رـاـسـتـوـ چـهـپـیـ بـوـرـژـواـزـیـ ئـیـرـانـدـاـ.

تـائـهـ وـ جـیـگـایـیـ کـهـ بـهـکـوـرـدـسـتـانـ دـهـگـهـرـیـتـهـ وـهـ هـیـچـ شـتـیـکـ لـهـ بـنـهـمـایـ هـلـوـیـسـتـگـیرـیـ ئـیـمـهـ نـهـگـوـرـاـوـهـ وـ نـابـیـ بـگـوـرـیـ (ـلـهـ بـهـشـیـ کـوـتـایـیـ ئـهـمـ نـوـوـسـینـهـ دـاـ دـهـچـمـهـ سـهـرـ چـهـنـدـ خـالـیـکـ سـهـبـارـهـتـ بـهـ رـهـخـنـهـ لـهـ مـهـقـوـلـهـ خـوـدـمـوـخـتـارـیـ وـ هـرـوـهـاـ تـهـرـحـیـ پـلاـنـقـوـرـمـیـ دـیـارـیـکـرـاـوـیـ حـزـبـ بـوـ چـارـهـسـهـرـیـ مـهـسـهـلـهـیـ کـوـرـدـ). بـهـلـامـ گـرـیـ فـوـرـمـوـلـهـ گـشـتـیـیـهـکـانـ، وـهـ لـهـرـاستـیدـاـ هـوـنـهـرـیـانـ، لـهـوـدـایـهـ کـهـ سـهـرـاـپـاـگـیـرـنـ وـ مـانـاـوـ بـهـکـارـهـیـنـانـیـ عـلـیـیـ جـوـرـاـوـجـوـرـ پـهـیـدـاـ دـهـکـهـنـ. بـهـدـلـیـاـیـیـهـ وـهـ هـرـ لـهـ ۱۴ـ سـالـهـیـ رـاـبـرـدـوـوـشـدـاـ ئـهـ وـ فـوـرـمـوـلـهـ گـشـتـیـیـهـکـیـ، لـهـرـوـانـگـهـیـ خـوـمـانـهـ وـهـ بـهـمـانـیـ دـیـفـاعـ کـرـدـنـ لـهـفـیدـرـالـیـزـمـ وـ پـارـچـهـپـارـچـهـکـرـدـنـیـ وـلـاتـهـ گـهـوـرـهـکـانـ بـوـ بـهـشـیـ بـهـنـاـوـ قـهـوـمـیـ وـ پـهـگـهـ زـیـیـ نـهـبـوـهـ. تـهـنـانـهـتـ هـهـ وـ کـاتـهـشـ ئـهـگـهـرـ کـهـسـیـکـ گـوـوـتـبـایـ کـهـ ئـهـمـ فـوـرـمـوـلـهـ گـشـتـیـیـهـ تـهـنـهاـ بـهـ مـهـسـهـلـهـیـ کـوـدـوـ فـهـلـهـسـتـیـهـ وـ نـاوـهـسـتـیـ وـ بـمـانـهـوـیـ وـ نـهـمـانـهـوـیـ مـافـیـ پـیـکـهـیـنـانـیـ دـهـوـلـهـتـ بـوـ فـهـرـنـسـیـ زـمـانـهـکـانـیـ کـهـنـداـ لـهـ کـیـوبـکـ، بـوـ باـسـکـهـکـانـ وـ بـوـ کـاتـالـوـنـیـیـکـانـ، بـوـ صـرـبـهـکـانـ وـ کـروـاتـهـکـانـ وـ چـیـکـهـکـانـ وـ سـلـوـفـاـکـیـیـهـکـانـ وـ مـهـکـوـنـیـیـهـکـانـ وـ جـوـرـجـیـیـهـکـانـ وـ ئـهـفـغـازـیـیـهـکـانـ وـ سـکـوـتـلـهـنـدـیـیـهـکـانـ وـ وـیـلـزـیـیـهـکـانـ وـ ئـهـفـرـیـکـانـهـکـانـ وـ زـوـلـوـکـانـ، بـهـهـنـدـیـکـ دـهـسـتـکـارـیـیـهـ وـهـ بـوـ سـیـکـهـکـانـ وـ شـیـعـهـکـانـ وـ مـسـیـحـیـیـهـکـانـ وـ یـانـ تـهـنـانـهـتـ بـوـ "ـمـیـلـلـهـتـیـ بـهـشـ"ـ لـهـ واـشـتـنـوـنـ وـ بـهـکـورـتـیـ ئـهـمـ مـافـهـ بـقـ هـهـرـ دـهـسـتـهـیـکـ کـهـ لـهـ سـجـلـیـ جـیـگـایـهـکـوـ لـهـمـیـشـکـیـ کـهـسـانـیـکـداـ بـهـمـیـلـلـهـ حـیـسـابـ کـرـابـنـ تـعـمـیـمـ دـهـبـیـتـ، بـیـگـومـانـ بـیـنـهـ وـ بـرـدـهـیـکـ کـهـلـهـسـهـرـ ئـهـ وـ بـهـنـدـهـ نـهـمـانـ کـرـدـ دـهـسـبـهـجـیـ دـهـسـتـیـ بـیـئـهـکـرـدـ. بـهـلـامـ لـهـ وـ پـوـرـگـارـهـداـ هـیـچـ کـهـسـ شـتـیـکـیـ وـایـ نـهـگـوـوتـ وـ ئـهـ وـ بـیـنـهـ وـ بـرـدـهـیـهـشـ نـهـکـراـ. ئـهـمـهـشـ ئـهـ وـ پـیـگـایـهـیـ کـهـ ئـیـمـهـ تـائـیـرـهـمـانـ هـیـنـاـوـهـ وـ ئـهـ وـ ئـالـلوـگـورـهـیـ کـهـبـهـرـمـانـداـ هـاتـوـوهـ. بـهـهـاتـنـهـ گـوـپـیـ بـاـسـهـکـانـیـ کـوـمـؤـنـیـزـمـیـ کـرـیـکـارـیـ پـهـوـتـیـ ئـیـمـهـ سـهـبـارـهـتـ بـهـمـاهـیـیـهـتـیـ کـوـمـهـلـایـهـتـیـ وـ مـیـژـوـوـیـیـ بـزـوـوـتـهـ وـهـکـانـ وـ مـهـیـلـهـ سـیـاسـیـیـهـ جـوـرـاـوـجـوـرـهـکـانـ، وـهـلـهـنـاـوـیـانـداـ بـهـتـایـبـهـتـیـ نـاسـیـوـنـالـیـزـمـ، وـهـ بـوـوـبـهـ رـوـوـبـوـوـنـهـ وـهـیـ مـیـژـوـوـیـیـ -ـ جـیـهـانـیـ

ئەوان لەگەل سوسياليزمى كريكاريدا، ئامادەيىيەكى زەينى زور زياترى پەيدا كرد. ميللهت و ميللهت چىتى تەنانەت لەپەيوەند بە "مەيلەتە كەمینە" و سەتم لىكراوهەكانىشەوە، ئىستاكە لەچوارچىوھىيەكى مىژۇويى و تەحلىلى فراوانتىدا ھەلدىسەنگىندرىن و داوهرييان لەسەر دەكرىو ھەربۆيە بەحەساسىيەت و ووردېيىيەكى زياترەوە مانا فراوانتەكانى فۆرمۇلى گشتىي مافى دىيارىكىرنى چارەنوس تاقىب دەكەين. سەرەرای ئەمەش، چ بەھۆى دامرکانەوەي جوش و خرۇش و حەماسەتى دەورانى شۇرۇشى ٥٧ و چ بەھۆى پىگەيشتنى تىورى و سياسى بزووتنەوەكەمانەوە، ئەمپۇق ئەحکامە بەرنامەيىيەكان ھەرجى زياتر لەچوارچىوھىيەكى جىهانىدا ھەلدىسەنگىندرىن. فۆرمۇلى گشتىي مافى ميلەتان، لەزىر سېيەرى مەسەلەي كوردو كوردىستان و روخاندى جمهورى ئىسلامى دىتەدەر و قورسايىھە گشتى و جىهانىيەكەي خۆى پەيدا دەكتات. لەپىوانەيەكى جىهانىدا فۆرمۇلى مافى ميلەتان لەديارىكىرنى چارەنوسى خۇياندا بەھېچ جۆرىك قىبلەنۇمايەكى سوسيالىستى يانە نىيە بۇ تىپەرین بەناو جەنگەلى بەرژەوەندى و ناكۆكى يە قەومىيە بىشومارەكاندا.

بەلام زۆرتر لەئىمە، خودى جىهانى ماددى و واقعىيەتى مىژۇويى گۈرانى بەسەردا هاتووه. مەبەستم پۇوداوهكانى دەورانى ئەزمە و دواترىش لەبرىيەك ھەلۋەشانەوەي بلۇكى رۇزھەلات و دنياى دواى جەنگى سارده. ئەگەر رۇو وەرچەرخاندى بزووتنەوە رېزگارىخوازەكانى پىشۇو بەلائى غەرب و مۇدىلى بازار لە سالانى يەكەمى دەستپىكىرنى ئەزمەي رۇزھەلاتىشدا فەراموش بکەين (چونكە ھەرجىچۈنىك بىت رەوتى ئىمە لە خوشباورەرىيەكانى چەپى تقلیدىي سەبارەت بە پىشکەوتتخوازى ناسىيونالىزمى جىهان سىيەمى و ناسۇنالىزمى كەمینە مىللىيەكاندا شەرىك نەبووه)، بزووتنەوە جودايىخوازەكان و دواترىش جەنگو كۆمەل كۆزىيەكانى "مەيلەت" ھەوسار پەرىيەكەن لە ئەوروپاي رۇزھەلات و مەركەزىدا، بەراستى خواستى مىللى و جىاخوازىي تەنانەت لەبەرچاوى كەسانىكە كە لە لەلانى كەمى ئىنسان دۆستى بەھەممەندن، بىنرخ و زۆرجارىش بىزراو كردووه. ھەمووان دەتوانن بىيىن كە چۆن ناسىيونالىزم تەرجومەي ماددى خۆى لە گۈرە بەكۆمەلەكان و "پاكىزازىيە قەومىيەكان" و كۈورەكانى ئىنسان سووتانىدا پەيدا دەكتات، چۆن نەتەنها خواستى مىللى بەلکو تەنانەت خودى مەقولەي مەيلەت و ناسنامەي مەيللىش لەزۆر حالەتدا نارەسەن و دەسکردى ئەوساتىكى سياسى دىيارىكراوه.

پۇوداوه مەيلىيەكانى جىهانى پاش جەنگى سارد بەناچارى فۆرمۇلى بەرۋالەت خېرخوازانە و عادىلانەي "مافى مەيلەتان لەديارىكىرنى چارەنوسى خۇياندا" دەخاتە بەرددەم چاوخشاندەوەيەكى رەخنەگرانەوە. بەپرواي من، بۇ كۆمۇنizمى كريكارى بەرئەنجامى ئەم چاوخشاندەوەيەجە لەپەتكىرنەوەي ئەم فۆرمۇلە لەشكەل و شىوهى ئىستايىدا ناكىرى شتىكى تر بىت.

## مافسی میللەتان لە دیاریکردنی چارەنوسى خۆیاندا: لە غزیک لە پینچ ووشەدا

باسی ئەسلىي من سەبارەت بە مەسەلەي میللەي چارەنوسى خۆیاندا" لە ژمارەي داھاتوو وەو لە رەخنە لە خودى ناسىنامەي میللەيە و دەستپىدەكتا. پىگا بىدەن لەم بەشەدا كەمىك سەبارەت بەم فۇرمۇلە بە دەنگىكى بە رز بېرىكەينەوە. وەرن با بەشەكانى ئەم فۇرمۇلە ھەر لەم رەواھەتى ئىستايىدا يەك بەيەك تاوتوى بکەين. ئەمە كۆمەكمان پىدەكتا تا لانى كەم زنجىرەيەك لە پېرسىيارو ناكۆكى پەيدا بکەين كەدەتوانى خالى دەستپىكىردىنی باسەكەمان بىت.

۱- لە ئاسانترىن و كەم ناكۆكى ترین بەشەوە دەستپى بکەين: "دیارىكىردىنی چارەنوسى خۆ". مەبەست لەم عىبارەتە چىيە؟ میللەتىك كە مافسى چارەنوسى خۆ بە دەست دەھىتى (ئەگەر لە ئىستادا واي دابىتىن كە ماناي "مافس" و "میللەت" مان بۆ معلومە) مافسى چ كارىكى بە دەست دەھىتەن؟ لە روانگەي مىۋۇسىي و ھەروەھا لە تەقلیدى كۆمۇنىستى دا ئەم عىبارەتە بە ماناي مافسى جىابۇونە وەو پىكھىنانى و لاتىكى سەربەخۆيە كە "میللەت" ئى جىمەبەست تىايىدا بە "میللەتى سەرەكى" يان "زۆرىنە" بژمېردرى.

بە گشتى، دوو جۆر بە دحالى بۇون يان تىكەيشتنى نادروست تىكەلأ بەم باسە بۇوە. عەبىي يەكەم، تىكەيششتىنىكى بەناو ديموکراتىكى و ئازادىخوازانەي درۆيىنەيە كە ئاخىنراوەتە ناو خودى ئەم عىبارەتە، كە بە تايىبەتى لە دارشتنە فارسى يەكەيدا "تعىين سىرنوشت خويش" توختريشە [كە بۆ كوردى يەكەشى "دیارىكىردىنی چارەنوسى خۆ" ھەروايە - وەرگىر]. خودى عىبارەتە كە، بە تايىبەت لە دەربىرینە فارسى يەكەيدا [ھەروەھا كوردى يەكەشى - و] او بە بەكارھىنانى ووشەي پۇمانسى و حەناسىي "سىرنوشت" [چارەنوسى - و] مەشروعىيەتىكى بە لگەنە ويسىتە لە وەپىشى لەگەلأ خۆ دا ھەلگرتۇوە. كام ئىنسانى شەرىف و ئازادىخوازانە يە كە بە راستى لە وەي كە كەسىك، ھەركەسىك، خۆي "چارەنوسى خۆ" دیارى بکات زۆر خۆشحالا نەبىت و ئەم كارە بە پېرۇزۇ بە ھەنگاوىك لە بەرھۇپىش چۈونى بە شهر نەزانى. بۇنمۇونە، عىبارەتى self determination لە زمانى ئىنگلىزى دا ئەم جۆرە تىكەيشتنە حەناسىي يەلى لى بەدى ناكىرى. بەلام بەھەر حالا تارادەيەك ئەم مەشروعىيەتە لە وەپىشە لەگەلأ خۆيدا ھەلدىگرى. بەلام پىكھىنانى و لاتىكى نۇي بۇنمۇونە بۇ خەلکى باكورى ئىتاليا، كە ئىستا كۆمەلىك خەرىكى ئامادەكىردىنی بە لگەنامە كانى ناسىنامە يەكى میللە سەربەخۇن بۇيان، يان بۆ ئەم خەلکەي بە تامىل يان بە باسک ناويان دەبەن، ھىشتا ھىچ شتىك سەبارەت بە وە رپۇشنى ناكاتە وە كە ئاخۇ ئەم خەلکە بە تاك يان بە كۆمەل بەم ئالۇگۇرە بە قەد سەرە دەرزى يەك زىاتر لە جاران "چارەنوسى خۆيان" بە دەستە وە دەگىن يان نا. سىستمى ناو خۆي و لاتى تازە پىكھاتۇو، چ لە رپۇرى سىياسىيە وە چ لە رپۇرى ئابورىيە وە، بەندە بە كۆمەلە كىشەكىش و ئالۇگۇرەيەكى ترە وە كە كارىگەرەيە كانى خودى سەربەخۇبۇون لە سەرە ئاكىرى

له سهره‌تاوه پیشینی بکری. ولاتی تازه ئەشى کونه‌په‌رسنتر، نایه‌کسانانتر، سه‌رکوتگه‌رترو خەلکەکەی له جاران بى مافترو داماوتر دەربچىت. چاوجىگەنیکى سەرپىيى بەدنىای دواى جەنگى سارددا كە تابلوئىھەكى گەورە لە "میللەت" دەرسەنە خۆ بۇوهكانو "چارەنوسى خۆ بەدەست گرتۇوان" دەنۋىنى، بەسە بۇ حالى بۇون لەو مەسەلەيە. دواتر لە تاوتۇی كردىنى مەقولەي "میللەت" دا دەچىنە سەرئەوهى كە چۈن لە تەبلىغاتى ناسىونالىستى دا زۆر بە ئاسانى حاكمىيەتى مىللى بە حاكمىيەتى تاك تاكى ئىنسانەكانى ئەو "میللەت" دادەنرى. وە ئەو حەقىقەتە پەردەپوش دەكىرى كە لە راستىدا خودى حاكمىيەت بەناوى "میللەت" يكەوە دانانى ناسنامەمى مىللى بە بنەماي حقوقى و مەعنەوی وجودى ولاتىك، خۆئى پېشىلەرنى مافى حاكمىيەتى دانىشتۇوانو بەرتەسک كردىنه‌وهى مافى خەلکە واقعىيەكەيە لە "دياريکردىنى چارەنوسى خۆئى" دا.

بەكورتى مافى ديارىكىردىنى چارەنوس بەماناي مافى جىابۇونەوهى پېكەھىنانى ولاتىكە بەناوى میللەتىكى ديارىكراوهە. باس لەسەر بەدىھىنانى مافە مەدەنلىقە فەردىيەكانو فراوانبۇونەوهى مەوداي دەسەلاتى خەلک وەيان ديموکراسى بەمانا باوهەكەي ئەم ووشەيە نىيە. مشروعىيەتىكى لە وەپېش كە لەناو ئەم عىبارەتەدا حەشار دراوه، زىادەو ناواقعىيە.

دووھم تىيەكەيىشتىنى نادرەست بەگشتى پەيوەندى بەمەقۇلاتى خودموختارى ئىدارى و فەرەنگى و خۆبەرپىوه‌بردن و شتى لەم بابەتەوهە يە. بەرسىمەت ناسىنى مافى ديارىكىردىنى چارەنوس لە روانگەي حقوقى و سىاسى و ھەروھا لە مىزۇوى بزووتنەوهى كۆمۇنىستى دا، بۇ نمۇونە لە تىرۋانىنى لىينىن و بەرnamەسى سۆسيال-ديموکراسى رووسى دواترىش بەلشەفىيەكاندا، بەماناي مافى جىابۇونەوهى نەك ھەر سىنارىيەكى بەينابەيىنى كە بەرقەراركىردى پەيوەندىيەكى تر لەنیوان میللەتى جىمەبەستو دەسەلاتو دەولەتى مەركەزىدا پېشىيار دەكات. باسى مافى ديارىكىردىنى چارەنوس بەماناي تايىھەتىي ووشەكە، پەيوەندى بەم مقۇلاتانەوهە نىيە. بەرسىمەت ناسىنى ئەم مافە بەماناي قبولاً كردىنى مافى پېكەھىنانى پەيوەندىيەكى حقوقى و ئىدارى تايىھەت نىيە لەنیوان يەكىك لە "میللەت" دەيشتەجىكانى ولات لەگەل دەولەت و باقى هاولولاتىاندا. دواتر لە بەشى كۆتايى ئەم وتارەدا كاتىك دەگەينە سەرپەختە لە خودموختارى ئەم خالە زىاتر پۇشى دەكەمەوه. لىرەدا بەم تەئكىدە ئىكتىفا دەكەم كە بەپىچەوانە مافى جىابۇونەوهى كە لانى كەم بەرۋالەتىش بىت رووى لەپەرەپىدانى جىڭاوشۇيىتى "میللەت" يكە لەپەيوەندىيە نىيۇدەولەتىيەكانو لابردنى هەلاواردىنى مىلى لەپەيوەندى نىوان هاولولاتىان و دەولەت دا، بەدەستەتىنانى خودموختارى يۇتونۇمى، بەپىچەوانەوهى، بەماناي بەدىھاتنى جۇرىك لە نایه‌كسانى تازەيە لەنیوان هاولولاتىانى يەك ولاتدا لەسەر بناغەي ئىنتىمائى مىلى. ئەم ئىدعايە يان ئەم ئومىدە كە مەبەست لە خودموختارى قەرەبۇو كردىنه‌وهى سەتمەكانى راپىدووه، وە دەبىتە زەمانەتىك لە بەرددەم گەرانەوهى هەلاواردىنەكان لە داھاتوودا، ھىچ لەو حەقىقەتە ناگۇرپىت كە بناغەي خودموختارى دانانى پەيوەندىيەكى نایه‌كسانى نۇئى و زىندۇو ھېشتەوهى كېشىمەكىش و جىاوازىي مىللىيە لە چوارچىوهى ولاتىكدا. بەم پىيە ديفاعى كۆمۇنىستەكان لە مافى میللەتان لە ديارىكىردىنى

چاره‌نوسی خویاندا، به هر تیگه‌یشتنيکه و که‌له م شيعاره ههبووبیت، شتیک دهرباره‌ی مه‌سه‌له‌ی خودمختاری و خوبه‌پیوه‌بردن و... تاد روشن ناکاته‌وه. مافی میلله‌تان له‌دیاریکردنی چاره‌نوسی خویاندا فورمولیک نییه بُو به‌رهوا زانی‌نه دهستوره ۵ "په‌لکه‌زیرینه‌ی" یه‌کان و پله‌به‌پله کردنی هاوولاتیان به‌پی‌ی ئینتما میلیو قه‌ومییه‌کانیان له‌ولاته "فره میلییه‌کان" دا. لانیکه‌م له و ته‌قلیده کومونیستی‌یه‌دا که ئه‌م فورموله‌ی بُو به‌رنامه‌کانی ئیمه به‌میرات هیشتۆت‌وه لیکدانه‌وه‌یه‌کی له‌م چه‌شنه له‌م مافه نه‌کراوه.

به‌هه‌حال ئه‌م تیگه‌یشتنانه ئه‌مرق بوونه‌ته پاشکوی ئه‌م فورموله. عیباره‌تی "دیاریکردنی چاره‌نوسی خو" سه‌ردیزیکی چاکه بُو مشتومر له‌سهر ئه‌م تیگه‌یشتنانه. به‌لام هه‌رگیز مه‌قوله‌یه‌کی کارساز نی‌یه بُو دارشتنی فورمولیکی روشن و ئازادیخوازانه‌ی کومونیستی له‌برام‌به‌ر میلله‌تان و مه‌سه‌له‌ی میلی‌دا.

هه‌رچونیک بیت ئیمه له‌م باس‌دها، مافی "دیاریکردنی چاره‌نوسی خو" ته‌نها به‌مانای مافی جیابوونه‌وه و پیکه‌ینانی ده‌وله‌تیکی میلی سه‌ربه‌خو به‌کار ده‌بئین.

۲ - ووشیه‌یه‌کی تری کلیلی که ده‌بئ لئی وورد بینه‌وه، ووشیه‌ی "ماف" یان عیباره‌ی "به‌رسمیه‌ت ناسینی ماف" له‌سهره‌تای فورموله‌که‌دا. کاتیک که‌سیک "ماف"ی میلله‌تان له‌دیاریکردنی چاره‌نوسی خویان به‌رسمی ده‌ناسی، ئه‌و مافه به‌چ جوره مافیک داده‌نی و خوی به‌پابندی چ کاریک یان فکریک ده‌زانی؟ به‌رسمیه‌ت ناسینی مافیک یانی چی؟

له یه‌که‌م سه‌رنجدا ده‌کری ئه‌م پرسیاره زیاده‌و بیانووگیرانه بیت‌ه به‌رچاو. به‌لام له‌راستی‌دا مشتومر له‌سهر ئه‌م پرسیاره، ئه‌ویش ته‌نها له یه‌کیک له گوشه‌کانیه‌وه، به‌دریزایی می‌ژوو مه‌یدانیکی گرنگی باس و لیکدانه‌وه‌ی کومونیستی بووه له‌سهر مه‌سه‌له‌ی میلی. مه‌بئستی من به‌دیاریکراوی باس و لیکولینه‌وه‌یه دهرباره‌ی ئه‌و تیبینیه ئه‌نته‌رناسیونالیستیو پرولیتاری‌یه‌ی که ریک به‌هه‌وی ئه‌ویه‌ی سه‌ربه‌یه‌ی سه‌ره‌وه ته‌فسیری جیاجیا هه‌لئه‌گری، ده‌کریت‌ه پاشکوی: "به‌رسمیه‌ت ناسینی مافی دیاریکردنی چاره‌نوس، (مافی جیابوونه‌وه) خوی له‌خویداو به‌زهرووره‌ت به‌مانای پیشنيازکردنی جیابوونه‌وه نی‌یه." ئه‌م تیبینی‌یه به‌مانای قایل بوونه به‌جوریک له پله‌پله‌کردنی "مافه‌کان" له‌کومه‌لگادا. یه‌کس‌ه ئه‌و معلوم ده‌بئ که خودی ووشیه‌ی "ماف" خوی له‌خویدا هیچ شتیکمان سه‌باره‌ت به بایه‌خ و گرنگیو هه‌ندی جار ته‌ناته‌ت ممکن بوونی ماددی‌یانه‌ی به‌دیهاتنی پی‌نالیت وه دیاره بُو ئیمه‌یه‌ک که‌مافیک به‌رسمیه‌ت ده‌ناسین، به‌سته به‌وه‌ی که ئه‌م مافه له‌چ جوره مافیک بیت چاوه‌پوانی جیوازمان لی‌ده‌کریت. مافی ژیان، مافی به‌پیوه‌بردنی گوزه‌ران، مافی پیکراوبوون، مافی ته‌لاق، مافی جگه‌ره کیشان، مافی سه‌فه‌ر کردن بُو ئاسمان، هه‌موو ئه‌مانه به‌شیکن له‌مافه‌کانی خله‌ک. ده‌بئ هه‌ر هه‌موویان به‌رسمی بناسرین، به‌لام له‌فه‌لسه‌فه‌ی سیاسی و جیهانبینی و ئامانجه‌کانی ئیمه‌دا هه‌ر هه‌موویان له یه‌ک

چاوگوه سه رچاوه ناگرن و جیگاوشوینی چون یهک له سیستمی فکری و ئهوله ویته کومه لایه تی یه کانی ئیمهدا داگیر ناکەن.

مافى میلله تان له دیاریکردنی چاره نووسی خوياندا چ جوره ما فىکه؟ به راوردکردنی باو، به راوردکردنی ما فى دیاریکردنی چاره نووسه به ما فى ته لاق. ما فى ته لاق ده بى دهسته ربه ر بکریت، به لام ئه مه به زهرورهت به مانای پیشنياز كردن و هاندان بۇ خودى جيابوونه و نى يه. به رگری كردن له ما فى ته لاق هاوتاپ پیشنياز كردنی ته لاق نى يه. به لام ئه مه قەلەمپرەوە به برواي من زور نارقشى و لىلە. به راورد كردنی ما فى دیاریکردنی چاره نووس به ما فى ته لاق، به برواي من له لايەنىكى زور گرنگوه به راوردکردنیكى رىلى ونكەره، دواتر ئه مه له تاوتويكى كردنی مەقولەي میلله تدا روشن دەكەمەوە، به لام لىزەدا لانى كەم ئه وە روشنە كەما فى دیاریکردنی چاره نووس لە روانگەي كۆمۈنىستە كانە وە لە پىزى "ئەو ما فانە" نى يه كە دەبى وە كو ما فى دەنگدان، ما فى سەلامەتى يان ما فى خويىندىن، هەرچى زياتر بە شىۋەيەكى ماددى وەدى بىن و پيا دە بکرېن. بەلكو ما فىکه كە دەبى بە پەسىمى بناسرىت، به لام دواتر، بەلە بەرچاوخىرىنى ناوه پۆكى بەشى هەرە زۆرى ئەو كىشىمە كىشە ميللى يانە كە تائىستا بىنیومانن، دەبى ئارەزوو بکەين يان تەنانەت هە ولېش بەدەين كە تادەكرى بەكار نەھىنرى. كاتىك دەلىيەن كەسىك ما فى میلله تان له دیاریکردنی چاره نووسى خوياندا بە پەسىمى دەناسىت، بىگومان ئەمە هيستا خۆى لە خویدا ئەوە روون ناكاتە وە كە ئەو كەسە چ جيگاوشوينىك بۇ ئەو ما فە دادەنیت و ئەو ما فە بە چ جوره ما فىك دەزانىت.

به لام گرئ و گول و تەفسىر هەلگرتنى مە قولەي ما فە هەر بەمە كۆتايى نايەت. بە پەسىمىت ناسىنى ما فى میلله تان له دیاریکردنی چاره نووسدا به مانای بەلين دان بەئەنجام دانى چ كارىكى سىاسىيە؟ پەسەند كردنى سىستەمەكى فيدرالى لە حالتى گرتنه دەستى دەسەلاتى سىاسى، يان بە خشىنى ما فى جيابوونه وە بە "میلله تانى نىشتەجىي ولات؟" هاپېشى و هارىكارى كردنى بزووتنە وە جودايى خوازەكان؟ ئايا بە پەسىمى ناسىنى ئەم ما فە به مانای دانانى ئۆتۆماتىكى يانە بزووتنە وە جودايى خوازەكانه لە پىزى بزووتنە وە ئازادىخوازو پېشىكە و تەنخوازەكاندا؟ بىگومان ئەمە دەروازە يەكى ترە بۇ هاتنە ناوه وە تەفسىرى جۇراوجۇرى تر. بۇ نموونە، تىپوانىنى لىينىن بۇ مەسەلە كە بە دروستى لە سەر مە بدەئى خۇلادان لە جيابوونه وە بىنیات نزاوه و ما فى دیاریکردنى چاره نووس وە كو ما فىكى "سلبى" سەير دەكتات. بە بۆچۈونى لىينىن بە پەسىمى ناسىنى ما فى دیاریکردنى چاره نووس به مانای ئەوە يە كە: يەكەم، كۆمۈنىستە كان دىرى لكاندى ئىجباريو "بەكارهەتىنى زەبرۈزەنگ وە يان شىۋازى ناعديلانە" ن بۇ وابەستە هيشتە وە میلله تان و، دووەم، لەو بروايەدان كە ئەوە تەنها ما فى خودى ئەو میلله تەيە كە سەبارەت بە جيابوونه وە يان جيانە بۇونە وە بېيار بىدات. ئەم تىپوانىنە نىشاندەرى ئەو ئامانچو دىدە كۆمۈنىستى و ئەنتە رناسىيونالىستى يە كە ئىمەش رېك بەم جورە بۇ دارپشتنى بەرنامە حزبى يە كانى پېشىو و لە بەرچاومان گرتۇوە. به لام لە رووى حقوقى يە وە نارقشنى يە كان بە تەوارى لە بەين نابات. دەكرى بۇ نموونە ئەوە بووتى كە كۆمۈنىستە كان لە حالتى بە پەسىمى نەناسىنى ما فى جيابوونه وە بۇ

میله‌تیکیشدا، دیسانه‌وه دژی به کارهینانی توندو تیژی و شیوازی ناعادیلانه‌ن له به رامبه‌ر خواست و بزووتنه‌وه سه‌ربه‌خویی خوازه‌کانی جه‌ماوه‌ری خه‌لکداو مه‌حکومی ده‌کهن. به‌لام لایه‌نی دووه‌می ئه‌م تیگه‌یشتنه، پرسیاریکی گه‌وره‌تر دینیته پیشه‌وه و تاراده‌یه ک دووباره به‌شی یه‌که‌م ناروشن ده‌کاته‌وه. ده‌لی "خودی میله‌تی جی مه‌بست ده‌بی بپیار بدت". زور چاکه. گریمان ناسنامه‌ی میله‌ی ئه‌وه میله‌ته ده‌کری ده‌ستنیشان بکری و ئیمکانی ئه‌وه هه‌یه که ئه‌وه خه‌لکو لایه‌نانه‌ی که نابیت له‌م بپیاردانه‌دا ده‌حاله‌ت بکه‌ن دیاری بکرین. به‌لام چون ده‌کری ئه‌وه ده‌ستنیشان بکریت، چ‌جای ئه‌وه‌ی ته‌زمین بکریت، که ئه‌وه بپیاری جیابوونه‌وه‌یه بپیاری خودی ئه‌وه میله‌ته بوروه. گرفتی ئه‌م فورموله‌له‌وه‌دایه که له‌لایه ک مه‌فهومیکی له‌ئیراده‌ی میله‌ی "له‌خویدا حه‌شار داوه ووه‌کو به‌لکه نه‌ویست و‌ه‌ریگرت‌تووه. که به‌مه‌ش ئه‌م خوشباوه‌رییه دیته ئاراوه که گوایه له‌نیو هه‌موه مه‌سله‌کانی کومه‌لگای بورژوایدا که تیایدا ئیراده‌و به‌رژه‌وه‌ندی‌یه‌کان چینایه‌تین، مه‌سله‌یه ک هه‌یه به‌ناوی جیابوونه‌وه‌یه میله‌تانه‌وه که‌ده‌کری له‌ودا ئیراده‌یه کی گشتیو سه‌رووچینایه‌تی، که‌ئیتر نه‌ک ئیراده‌ی چینی ده‌سه‌لاتدار، به‌لکو ئیراده‌ی هه‌موه "میله‌ت"ه، په‌یدا بکری و پیاده بکریت. ئه‌مه له‌پووی تیوری‌یه‌وه پاداشت کردنیکی ژیراوژیری ناسیونالیزم و بزووتنه‌وه‌ی ناسیونالیستی‌یه. به‌لام له‌لایه کی تره‌وه ئه‌م تیروانینه ده‌رگای باس له‌هه‌ردوو لاوه له‌سهر ئه‌وه به‌کراوه‌یی ئه‌هیلیت‌وه که ئایا ئه‌م بپیاره‌ی که دراوه (به‌قازانچ یان له‌دژی جیابوونه‌وه) بپیاری خودی ئه‌وه میله‌ته بوروه یان نا. ئه‌وه پرقدره‌یه که تیایدا بپیاری "خودی میله‌ت"ه که معلوم ئه‌بیت و جیئه‌که‌ویت چی‌یه؟ بو نموونه چون ده‌کری له‌وه بکولینه‌وه‌ی بیس‌لمینین که جیابوونه‌وه‌کانی ئه‌م دوایی‌یه له و‌لاتانی بالتیک یان چیک‌سلوفاکیا ره‌نگانه‌وه‌ی ئیراده‌ی خودی میله‌ته جیابووه‌کان و بپیاریکی مه‌شروع و ره‌سنه‌نی ئه‌وان بوروه یان نا؟

ئه‌وه پرسیاره‌ی که چ که‌سیک بپیار له‌سهر ره‌سنه‌نایه‌تیو پاست و دروستی پرقدره‌ی ره‌ئی‌دانی میله‌تیک له‌سهر جیابوونه‌وه‌و جیانه‌بوونه‌وه ده‌دادات، دووباره باسی مافی دیاریکردنی چاره‌نووس ده‌گیگریت‌وه بـو خالی سه‌ره‌تا. ئایا ده‌حاله‌تی ده‌وله‌تی مه‌ركه‌زی یان کۆمۆنیسته‌کان و‌هیان ته‌نانه‌ت جه‌ماوه‌ری خه‌لکی "میله‌تی سه‌رده‌ست" له‌داوه‌ری کردن له‌سهر ره‌سنه‌نایه‌تی حقوقی بپیاری "میله‌تی ژیرده‌ست" له‌گه‌لأ به‌پرسمی‌ناسینی مافی میله‌تان له دیاریکردنی چاره‌نووسدا ناکوک نی‌یه؟ وه له‌به‌رامبه‌ر ئه‌مه‌شدا، ئایا چاوه‌پوشی کردن له‌م پرقدره‌یه و ده‌حاله‌ت نه‌کردن تیایدا له‌واعدا به‌مانانی پاشگه‌ز بوروونه‌وه له "مافی میله‌تان له دیاریکردنی چاره‌نووسی خویان" و جیگرتنه‌وه‌ی به "مافی ناسیونالیزم له دیاریکردنی چاره‌نووسی میله‌تان" دا نابیت؟ هر له‌م پرسیاره‌دا به‌ئه‌ندازه‌ی پیویست که‌ره‌سه بو جه‌نگیکی تری میله‌ی وجودی هه‌یه.

سه‌ره‌نجام ده‌بی ئه‌وه و‌ه‌بیر بهینینه‌وه که پرقدره‌ی نیشاندانی ئیراده‌ی میله‌تیک، که پیفراندوم گه‌پانه‌وه بو پای گشتی ته‌نها یه‌کیک له شیوازه‌کانیتی، به‌هه‌رحال پرقدره‌یه کی فورمالی و حقوقی‌یه. چ به‌و جوره بیت که له و‌لاتانی بالتیکدا پووی‌داوه و حزبه‌ره‌استه توند‌هه‌وکان به پشتیوانی شه‌پولی ته‌بلیغاتی خه‌فه‌که‌ری غه‌رب و به زه‌وتکردنی مافی ده‌نگان له‌نزيکه‌ی نیوه‌ی

دانیشتووان سه‌ربه‌خویی‌یان عمه‌لی کرده‌وه یاخود ریفراندومیکی ئازادانه و به‌دور له فشارو تو قاندنی چاوه‌روان نه‌کراو ببیته مايه‌ی بپیاریکی وا، به‌هرحالا هیچ کام لهم دوو حاله‌ته بق کومونیسته‌کان نابنه نموونه‌یه‌کی ماددی له‌وه‌گه‌پختنی ئیراده‌ی واقعیی جه‌ماوه‌ری خه‌لکی زه‌حمه‌تکیش له‌چاره‌نووسی خویاندا. ووشه‌و عیباراتی وهک "ماف"، "بپیاری ئازادانه‌ی خودی میله‌ت" و شتی لهم بابه‌ته ئه‌م پاستی‌یه په‌ردہ پوش دهکن که ئه‌وه‌ی به‌عه‌مه‌لی خه‌ریکه پو ده‌دات، ته‌نانه‌ت له دیموکراتیک ترین پرسه‌کانیشدا، نهک به‌دیهاتنی یه‌کیک له‌ماوه‌ری ده‌هه‌میشه موتعه‌به‌ره‌کانی ئینسانه‌کان، وهکو ئازادی را در پرین یان مافی ته‌لاق، به‌لکو هه‌لیزاردنیکه له‌نیوان سیناریو جوراوجوره بورژوایی‌یه‌کان بق پیکختنی ئیداری و ئارایشتی ئایدولوژیکی کومه‌لگاو، ئینسانه‌کان لهم پرسه‌یه‌دا وهکو تاکه‌کانی یهک "میله‌ت" و له‌سهر بنه‌مای ناسنامه‌یه‌کی در‌وینه‌و هوشیاری‌یه‌کی ئاوه‌ژوو به‌شداری دهکن. ره‌نگه لهم یان لهو حاله‌تی دیاریکراودا پیاده‌کردنی مافی دیاریکراودنی چاره‌نووس ژیانی ماددی زوریک له‌ئینسانه‌کان بق ده‌ورانیک که‌م ده‌ردہ سه‌ریتر بکات. به‌لام ناوبردنی ئه‌م ئال‌لوگورانه و باسکردنیان له‌قالبی مه‌قولاتیکی وهک مافو ئازادی و وه‌گه‌پختنی ئیراده، ماهیه‌تی مه‌رجدارو چینایه‌تی پرسه‌که په‌ردہ پوش ده‌کات. بیگومان بق کومونیستیک به‌رسمیه‌ت ناسینی مافی دیاریکراونی چاره‌نووسی میله‌تان به‌پیی مه‌نتق به‌مانای هه‌مان ئه‌وه‌یه رکو به‌لینانه نابیت که به‌دوای به‌رسمیه‌ت ناسینی ئه‌وه‌یه مافانه‌ی که راسته‌وحو له‌ئامانجه ئینسانی و یه‌کسانی‌خوازی‌یه‌کانی کومونیزم‌وه سه‌رچاو ده‌گرن. به‌بروای من رونکردن‌وه‌ی شیوازی مامه‌لی کومونیسته‌کان له‌گه‌لأ سه‌ربه‌خویی‌خوازی میلیدا له‌ژیر ناوی "به‌رسمیه‌ت ناسینی" یه‌جوریک له "ماف" و هه‌ربه‌م پییه‌ش دانانی ئه‌م مه‌سه‌لیه‌یه له‌ریزی ئه‌وه‌یه مافانه‌ی که‌بق به‌دیهینانیان له‌کومه‌لگادا خه‌بات دهکه‌ین، زورتر له‌وه‌ی روشنگه‌ری‌یه‌ک به‌دی‌بینی ده‌بیته مايه‌ی ناروشنی و به‌دحالی بون.

۳- وه سه‌رنجام ده‌گه‌ینه مه‌قوله‌ی میله‌ت. میله‌ت چی‌یه؟ ئه‌مه لهو پرسیارانه‌یه که له‌به‌رئه‌وه‌ی لی‌یان نه‌پرسیوین پیمان وایه و‌لامه‌کانیان ئه‌زانین. راستی‌یه‌که‌ی ئه‌وه‌یه که میله‌تان، یان میله‌ت، ناروشنترین و پرپکری و گولترین به‌شی ئه‌م فورموله‌یه‌یه. په‌خنه له مه‌قوله‌ی میله‌ت، ته‌وه‌ره‌یه‌کی ئه‌سلیی باسه‌که‌ی منه لهم نووسراوه‌یه‌داو به‌شیوه‌یه‌کی سه‌ره‌کی له‌به‌شی داهاتوودا ده‌چمه سه‌ری. به‌لام لیره‌دا بق ته‌واو کردنی ئه‌وه‌یه چاوه‌شاندن‌وه‌یه گشتیه‌مان به به‌شه‌کانی فورموله‌ی مافی دیاریکراونی چاره‌نووس‌دا، به‌بی ته‌فسیلات و به‌لگه‌هیت‌انه‌وه ئاماژه‌یه‌کی کورت به ناکوکی می‌حوه‌ریی ئه‌م مه‌قوله‌یه ده‌که‌م.

بگه‌پیینه‌وه سه‌ر نموونه‌ی مافی ته‌لاق. نموونه‌یه‌کی روشنه. جیاوازی مافی جیاپوونه‌وه‌ی میله‌تان له‌گه‌ل مافی ته‌لاق‌دا ئه‌وه‌یه که‌به‌پیچه‌وانه‌ی ته‌لاق‌وه که‌تیايدا هه‌ردوولا بونه‌وه‌ری حه‌قیقی و له‌بروی ناسنامه‌یه‌یه‌وه دیاریکراوو مه‌لموسن، ناسنامه‌یان له‌کات و شویندا به‌ردہ‌وامیی هه‌یه، له‌باره‌ی مافی میله‌تانه‌وه ناکری لیکدانه‌وه‌یه‌کی لهم چه‌شنه له دیاریکراوبون و باهه‌تی بون و به‌ردہ‌وامیی ناسنامه‌ی دوو ته‌رف به‌ده‌سته‌وه بدری. مه‌علوم نی‌یه که مافی جیاپوونه‌وه‌ی

خه‌ریکه دهدربیته چ بعونه و هریک. زور هه ولی بی‌هوده دراوه بق دارشتنی پیناسه‌یه ک بق میله‌ت. لیکدانه‌وه ئه بجه‌کتیقه‌کان، که ئاماژه بق هندی فاكته‌ری و هک بعونی زمان، کات، میژوو، عورفو عاده‌تو نه ریت و شتی تری لهم با به‌ته‌ی هاوبه‌ش ده‌کهن، و ه لیکدانه‌وه سه بجه‌کتیقه‌کان که به‌شیوه‌یه ک له‌شیوه‌کان ئینتمای میلی ببه‌ره‌می هلبزاردن و بپیاردانی خودی جه‌ماهه‌ری خه‌لک داده‌نین. هه موو ئه‌م پینسانه کاتیک له‌گه‌ل ده‌سته‌بندی‌یه میلی‌یه واقعی‌یه کانی دنیادا به‌راورد ده‌که‌ین نادر و ستی و نه‌هاتنه‌وه‌یان له‌گه‌لأ ئه‌وه‌ی که له‌واعدا هه‌یه ئاشکرا ده‌بیت.

میله‌ت مه‌قوله‌یه کی دیاریکراونیه که به‌ساده‌یی بکری پیناسه بکریت و بناسریت‌هه. ئه‌م نادیاریکراوی‌یه ده‌کری له‌ئاستی جیاجیادا شیبکریت‌هه. ئینتمای میلی، ناکری بق نه‌ژادو ته‌نانه‌ت بق ره‌گه‌زیش بگیزدربیت‌هه. ناکری بگیزدربیت‌هه بق تایب‌تمه‌ندی‌یه بایولوژی‌یه کانی به‌شهر، به‌بعون و ژیان له‌سهر یه ک نیشتمان دیاری ناکریت. میله‌ت و ئینتمای میلی، زمانی هاوبه‌ش نی‌یه، عورفو عاده‌تی هاوبه‌ش نی‌یه، ئه‌زه‌لی نی‌یه، ئه‌به‌دی نی‌یه، به‌ره‌می میژوو، به‌وجود دیت و له‌ناو ده‌چیت، ده‌گوچیت و سه‌رله‌نوی پیناسه ده‌کریت‌هه. له‌پووی فیزیکی‌یه‌وه، میله‌ت بعونه‌وه‌ریکی تاقانه‌ی خاوه‌ن یه ک جه‌سته و یه ک هوش نی‌یه، بعونه‌ریکی ئاویت‌هه له تاک تاکیکی جیاجیاو نه‌وه‌ی جو راوجو رو هه‌میشه له‌حالی ئالوگوچی ئینسانه‌کان. تائهم ساته پیناسه‌یه ک له میله‌ت به‌دهسته‌وه نه‌دراوه که بتوانی ناسنامه‌ی هاوبه‌شی میلی به‌شیوه‌یه کی ئه بجه‌کتیف، له‌سهر بنه‌مای کومه‌لیک تایب‌تمه‌ندی مه‌لموس و ته‌فسیر هه‌لنه‌گر به‌یان بکات. هه‌رکام له و فاكته‌رانه‌ی سه‌ره‌وه یاخود هه‌رکومه‌لیک‌له‌وانه و هکو زمانی هاوبه‌ش، میژوو و فره‌هه‌نگی هاوبه‌ش، نیشتمانی هاوبه‌ش و... تاد بکه‌ینه پیوه‌رو بناغه، ئه‌گه‌ر هه‌ندیک لئی قوول ببینه‌وه، ئه‌بینین که ئیستساناکان له قاعیده گشتی‌یه کان زورترن و په‌ی به زه‌نی بعون و هه‌رمه‌کی بعونی هه‌موو دهسته‌به‌ندی‌یه میلی‌یه کان و ته‌نانه‌ت خودی فاكته‌ره‌کانیش ده‌بین. له‌نیو هه‌موو ئه‌م ناسنامه‌ی که به‌دریزایی میژوو بق دهسته‌به‌ندی‌کردنی ئینسانه‌کان داتاشراون، له ئینتمای خوینی، قه‌بیله‌یی، قه‌ومی، جنسی و نه‌ژادی و... تاد، میله‌ت له هه‌مووان شلوکتر، نادیاریکراوتر، بی‌پاساوترو زه‌نی‌ترو له‌پووی میژووییه‌وه مه‌رجدارتره.

ئینتمای میلی به‌پیچه‌وانه‌ی جنسی ئینسانه‌کانه‌وه خولقاوی سروشت نی‌یه، خولقاوی کومه‌لکاو میژووی ئینسانه. ئینتمای میلی لهم روانگه‌یه‌وه له ئایین ده‌چیت. به‌لام به‌پیچه‌وانه‌ی ئینتمای دینییه‌وه، ئینتمای میلی ته‌نانه‌ت له‌ئاستیکی فورمالیشدا شتیک نی‌یه که خوت هه‌لی بژیزی و دیاری بکه‌یت. و هک تاکیک ناتوانیت به میله‌تیکی تایب‌ته‌وه په‌یوه‌ست بیت، یاخود لئی داببریت. (هه‌رچه‌نده به‌شیک له‌توبیزه‌وه‌کانی میله‌ت و میله‌ت چیتی تیپوانینیکی سه بجه‌کتیفی لهم چه‌شنه‌یان لهم مه‌قوله‌یه به‌دهسته‌وه داوه). ئه‌م تایب‌تمه‌ندی‌یه، کارایی و تونایی‌کی سیاسی سه‌رسوپهینه‌ر به میله‌ت و ئینتمای میلی ده‌به‌خشی. کوتیکه له‌گه‌ردنی جه‌ماهه‌ری فراوانی خه‌لک که هیچ که‌سیک نازانی له‌کوئ وه هاتووه و ناتوانی به‌شوین سه‌رچاوه‌که‌یدا بگه‌ریو بهم حاله‌شه‌وه بعونی ئه‌وه‌نده شتیکی سروشتی و به‌لگه‌نه‌ویسته که هه‌مووان به‌شیک له په‌یکه‌رو بعونی

خویانی ده زان. به لام نه و هی ئیمه شانسیئه و هی پی براوه که له ماوهی ژیانی خوی دا به شیوه یه کی رۆژانه دروست بوونی میلله‌تی تازه و بی‌نیعتباری مه قولاته میلایی به کانی پیشواو به چاوی خوی ببینی و هر برم بونه یه وه ده توانی ناسنامه‌ی میلایی و هک به رهه میکی ئابوری سیاسی ببینیت و ته نانه ت ره خنه‌شی لی بگریت. ئینتمای میلای قابیکه بۆ دهسته بهندی کردن و ئارایشت دان به ئینسانه کان له په یوه‌ند به به رهه مهینان و پیکختنی سیاسی کۆمەلگاوه. میلله‌ت به مانای کۆی ئه و ئه فرادانه نی یه که یه ک ئینتمای میلای یان هه یه، به پیچه وانه وه، ئینتمای میلای فه رد به رهه نجامی سه پاندی ناسنامه‌ی میلای کۆیه به سه ره ودا. ئه وه میلله‌ت کان نین که جودا ده بنه وه یان پیکه وه ده لکین، به لکو ئه وه پیکه وه لكان و جیابوونه وه داسه پاوه کانه به سه ره جه ماوه‌ری ئینسانه کاندا که میلله‌ت کان پیکده هینی. ناسیونالیزم به رهه می سیاسی و ئایدو لۆژیکی میلله‌ت ان نی یه، به پیچه وانه وه، ئه وه میلله‌ت ان که به رهه می ناسیونالیزم من.

هه رووهک و تم ده بی باسی دوورو دریزتر له سه ره خنه‌گرتن له ناسنامه‌ی میلای هه لگرم بۆ به شی دواتر. لیره دا هه رهه و هند پیویست بوبو ئاماژه بۆ ئه وه بکری که مه قوله‌ی میلله‌ت که ته وه رهی فۆرمۆله‌ی "مافی میلله‌ت ان له دیاریکردنی چاره‌نوسی خویاندا" پیکده هینی، مه قوله‌یه کی نادیاریکراو و نائۆبجه کتیقه. ئه مه ش به و مانایه نی یه که ئینتمای میلای و ناسنامه‌ی میلای نامادی و خه یالی یه. به لکو به و مانایه یه که له هه برگه یه کدا، به جیاوازو دا براو له دهوره میژوویی و ره و هند سیاسی یه کان و هاو سه نگی یه ئایدو لۆژی یه کان له کۆمەلگادا قابیلی پیناسه کردن نی یه. میلله‌ت مه قوله‌یه کی ره هاو سه ربه خو نی یه. به رهه میکی ناجیگیرو هه میشه له حاچی ئالوگوری قه له مره وی سیاسه ته. له به رهه مه، ما فی میلله‌ت ان له دیاریکردنی چاره‌نوسی خویاندا له وه نارو شنترو نادیاریکراوتره که و هک مه بدهئیکی جیگیری سیاسی و به رنامه بی ته ماشا بکریت.

به له به ره چاوگرتنی ئه وهی که پیشتر باسکرا، ئه گهه مانای ژیره وهی ئه م فۆرمۆله به بنه ما و هر بگرین، به ره سمییت ناسینی ما فی میلله‌ت ان له دیاریکردنی چاره‌نوس دا ده کاته ئه وهی که ما فی بپیار دانی یه کلا یه نه بۆ پیکه هینانی دهوله‌تی سه ربه خو بدری به هه ره کۆمەله خه لکیک که خویان، یان لا یه نیک له جیاتی ئه وان، ئیدعای ناسنامه یه کی میلای سه ربه خو بکات. به زه حمه ت ده کریت ئه مه به مه بدهئیکی ئازادی خوازانه کۆمۆنیستی دابنریت.

راستی یه که هی ئه وهی که بۆ کۆمۆنیسته کان "ما فی میلله‌ت ان له دیاریکردنی چاره‌نوسی خویاندا" ئاماژه به شتیک ده کات که جیاوازه له وهی ووشه کان به یانی ده که ن، وه ئیمه و هکو کۆمۆنیست پیک ته نه لاهو مانا نادیارهی ئه م فۆرمۆله دایه که به راستی سوودمه ندین. به ره سمییت ناسینی ما فی دهسته بهندی یه میلای و قه و می یه کان له وهی هه ریه که ولا تی خو دروست بکات، له پوانگه کی منه و هه مه بدهئیکی پره نسیپی کۆمۆنیسته کان نی یه، ته نانه ت ئه گهه لیکدانه و هه مینیمالیستی و به بروای من دروسته که هی لینین یش له مه ره ئه و هه رکانه کی له ئه نجامی ئه م به ره سمییت ناسینه دا ئه که ویته سه رشانمان قبول بکهین. به لام نه بۆ لینین و نه بۆ ئیمه ش ره روی ده ره و هی ئه م

فۆرمۇلەندىيەو ئەو ئەركە حقوقى يانەى لىرى دەكەۋىتەوە ئەسلى مەسىھەكە نى يە. شىعاري مافى دىيارى كىردىنى چارەنۇوس فۆرمۇلىكە بۇ وەستانەوەى كۆمۈنىستەكان لەبەرامبەر راستىيەكى تالى مىزۈويى و زەمانەت كىردىنى كەم دەردىيسەرىتىن پىڭا بۇ وەلانانى لەپىرەوى خەبات لەپىناو پزگارى و ئازادى ئىنسانەكاندا. ئەم راستىيە تالە، سەتمى مىلىيە كە فۆرمۇلى مافى دىيارى كىردىنى چارەنۇوس تەنانەت ئاماژەيەكىشى پىن ناكات. دەورى ئەم فۆرمۇلە بۇ لىينىن و بەلشەفيزىم و بۇ ئىمە برىتىيە لە پى خۆشكىردن بۇ خەبات لەپىناو يەكىتى چىنايەتى لەبەرامبەر تەفرەقەي مىلىي، خەبات لەدژى سەتمو هەلاؤاردىنى مىلىي، وە پى گرتىن لە بلاوبۇونەوەى ژەهراوى نەتەوەپەرسىتى لەتىو رېزەكانى بزووتنەوەى چىنى كرىكاردا. ئەمۇر، لەرۇڭگارىكىدا كە ئەم تەفرەقەيە حۆكم دەكات و ھەولى ئىمە لەپىناو يەكىتى كرىكاراندا ھەولىكى دژە رەهەنەدە، لەرۇڭگارىكىدا كە مىللەت پەرسىتى و مىللەت داتاشىن لەپەرى دىنیاو لەپىش ھەمووشيانەوە لەناوجەرگەي ئەورۇپادا ملىونەها ئىنسان خەلتانى خوین و بىخانو لانە دەكات، لەرۇڭگارىكىدا كە جىهانى بۇونى بەرەمەھىنان، ناوهەرۇك پۇچىي ئىنتىمائى مىلىي و پەيوەندى لىك دانەبىراوى "چارەنۇوس"ى خەلکى ھەموو دىنیای ھېتىۋەتە بەرچاوى ئەوان، مەرجى خەباتى راستەقىنە لەدژى سەتمى مىلىي و تەفرەقەي مىلىي، گىرنەدەستى شىعاري كە خودى مىتۆدولۇجىاى مىللەت و "چارەنۇوس"ە مىلىي يە جىاوازەكان بەھېز نەكەت. ئەگەر فۆرمۇلى مافى مىللەتان لە دىيارى كىردىنى چارەنۇوس خۆياندا رۇڭگارىك بەكاربرىدىنەكى ئاوا كارسازى بۇ بزووتنەوەى كۆمۈنىستى ھەبۇو، ئەوا ئەمۇر، لەدەورەيەكى ترى ژيانى مەقولەي مىللەتدا، ئەم فۆرمۇلە جەڭلە ھەگبەيەك لەناكۆكى و نارۇشنى و تەخسان و پەخسان كىردىن خۆشباروھرى شىتىكى تر نى يە.

## مىللەت و ناسیونالیزم و بەرناھى كۆمۈزىمى كرىكارى

### بەشى دووھەم: "لىستەمى ستالين"

بەشى يەكەمى ئەم نۇوسىنەمان بە چاوخشاندەوەيەكى خىرا بەسەر فۆرمۇلەي "مافى مىللەتان لە دىيارى كىردىنى چارەنۇوسى خۆياندا" دەست پى كرد. دىارە مەبەستمان ھەللاجىكىردىنى ئەم فۆرمۇلەيە نەبۇو، بەلکو مەبەستمان ئەو بۇ كە گۆشەيەك لە ناكۆكى و نارۇشنى يانە بخەينە پۇو كە سەرتاپاى باسى مىللەت و مىللەتگە رايى داگرتۇوه. لە كۆتايى بەشى پىشۇودا گەيىشتىنە

سهر مه قولهی "میلله‌ت". به رای من گرئ سه‌ره‌کی یه که لهم مه قولهیه دایه. مه قولهی میلله‌ت، نه ک تنها له بیرکردن‌وهی چه پ و هیان له پیوانه به‌رنامه‌بی‌یه کومونیستی‌یه کانی تائیستای سه‌باره‌ت به‌مه‌سه‌له‌ی میلای دا، به‌کو له به‌شی هه‌ر هزوری ئه و شته‌ی که کومه‌لگای ئه‌مرق و هکو میزروی خوی و هیان و هکو ناسنامه وجودی کومه‌لایه‌تی خوی سه‌یری دهکات، بووه‌تی سه‌رچاوی سه‌رلیشیواوی‌یه کی قوول و لنگه و قوچی‌یه کی بنه‌ره‌تی له توییژینه‌وه بیرکردن‌وه دا.

نیشاندانی ئه‌وهی که پیازه بالاده‌سته‌کانی زانسته کومه‌لایه‌تی‌یه کان و تیوری سیاسی‌و، هه‌ندی جار ته‌نانه‌ت زانسته ماتماتیکو سروشتی‌یه کانیش له کوتایی سه‌دهی بیسته‌مدا تا چ را‌دیه‌ک تیکه‌لأ به خورافه‌و ئه‌فسانه‌ن، کاریکی زور دژوار نی‌یه. ئه‌وهی که مرؤ‌فی کوتایی سه‌دهی بیسته‌م، به‌تاییه‌ت له‌زمانی ئه‌ندیشمه‌نده ره‌سمی‌یه کانی‌یه و، سه‌ره‌لدانی خوی، فه‌لسه‌فهی ژیانی خوی، هوی کرده فه‌ردی و جمعی‌یه کانی خوی، سه‌رچاوی به‌خته‌وه‌ری و به‌دبه‌ختی، یاخود خوشگوزه‌رانی و بی‌به‌شی‌یه کانی خوی و ... تاد، چون و به چ مه قوله‌تیک لیک ده‌داته‌وه، بی‌گومان ده‌بیته مایه‌ی گالت‌جه‌جاری نه‌وه‌کانی داهاتوو. هله‌بته هه‌ندیک له‌م خورافاتانه ته‌مه‌نیان به‌سهر چووه. ئه‌مرق، بونموونه، سه‌ره‌پای شه‌پولی پاشه‌پاش گه‌رانه‌وهی دژایه‌تی کردنی عیلمانیه‌ت و پهونه‌ق په‌یداکردن‌وهی سه‌رله‌نوی‌یه بنه و بارگه‌ی دین، هیشتا گیرانه‌وهی "خوا"، لانی که‌م خوای دینی، بو زانکوکان و توییژینه‌وه زانستی‌یه کان، عه‌مه‌لی نی‌یه. به‌لام پیچکه‌ی ره‌سمی‌ی لیکدانه‌وه زانستی‌یه کانی دنیا هاچه‌رخ، به‌تاییه‌تی له‌هه‌ندی رشتی و هک تیوری سیاسی، ئابوری، کومه‌لناسی و ده‌روون‌ناسی‌دا پشتی به‌کومه‌لیک مه قوله و بدیهیات به‌ستووه که به‌هه‌مان راده خورافی و ناحه‌قیقین. مه قولهی میلله‌ت یه‌کیکه له گرنگترینیان.

## میلله‌ت چی‌یه؟

ئه‌مه خالی ده‌ست‌پی‌کردنی گه‌لیک له‌توییژینه‌وه‌کانه له‌سهر میلله‌ت و میلله‌تگه‌رایی. له‌سه‌ره‌تاوه وا دیته به‌رچاو که گرفتی سه‌ره‌کی، دژواری به‌ده‌سته‌وه‌دانی پیناسه‌یه‌کی زانستی‌یه، و هیان پیناسه‌یه‌ک که هه‌موو لایه‌ک له‌سه‌ری کوک بن. ئه‌وه راسته که به‌ده‌سته‌وه‌دانی پیناسه‌یه‌کی پوخته‌و پاراو له مه قولهی میلله‌ت، له‌سهر بناغه‌ی کومه‌لیک تاییه‌تمه‌ندی مادری و مه‌لموس (وهک زمانی هاویه‌ش، نیشتمانی هاویه‌ش، خوو نه‌ریتی هاویه‌ش و ... تاد) که به‌پشت به‌ستن پیتی میلله‌ته ره‌سنه‌کانی جیهان له میلله‌ته ساخته‌کان جیا بکرینه‌وه، کامه‌ی میلله‌ت بیت تیادا بگونجیت و ئه‌وهی میلله‌ت نه‌بیت نه‌گونجیت، تا ئه‌مرق له‌توانای زان او سیاسه‌تمه‌داره‌کاندا نه‌بووه. ستالین، ته‌نانه‌ت به دان پیتیانانی نه‌یاره سیاسی و مه‌کته‌بی‌یه کانیشی، له‌ریزی ئه‌وه که‌سانه‌یه که لیستیکی تارا‌ده‌یه‌ک هه‌مه‌گیریان له و تاییه‌تمه‌ندی‌یانه کوکردوت‌وه که میلله‌تان لیک جیا ده‌کاته‌وه. به‌لام، هه‌روهک دواتر ئه‌بیینین، ئه‌وه لیستانه‌ی که تاییه‌تمه‌ندی‌یه کانی میلله‌تانیان ده‌ست‌نیشان کردووه، ته‌نانه‌ت له لیسته هه‌مه‌گیرو ستالینی و میکانیکی‌یه که‌شیدا، نه‌یانتوانیو هه‌رم میلله‌تانه‌ی که

بەواقعی لەجیهاندا ھەن بەدروستی دەستەبەندی بکەن و لە زۆربەی ئەم لیستانەدا ئىستىساكان زۆرتىن لەوانەی كە قاعىدەكە دەيانگرىتىھەوھ.

به لام به بپروای من گرفته که له دژواریی پیناسه کردنی میله تدا نی یه. له باره هی دوو به شه که هی تری فورموله هی "ما فی میله تان له دیاریکردنی چاره نووسی خویاندا" رهنگه بکری به پیناسه یه کی دروست یان به هه رحال به ریکه وتن له سه ر پیناسه یه کی دیاریکراو، گری یه ک له مه سه له که بکریت و ه. بق نمودن ده کری له سه ر ئه وه ریک بکه وین که دیاریکردنی چاره نووس له فورموله ندی یه که هی ئیمه دا به مانا ی پیکه هیانی دهوله تیکی سه رب خویه و "به رسمی ناسینی" ئه مافه هر ئه و مانا سلبی و لانی کمه هی هه یه که لینین مه بستی بوو. به لام له باره هی مه قوله هی میله ته وه به بپروای من ئه سلی مه سه له که هه رگیز لیره دا نی یه، به لکو هه نگاویک له پیشتره. گرفته که لیره دایه که ناکری پیناسه و لیستیک له تایبه تمه ندی یه کانی "میله ت" به دهسته وه بدریت (هه رو هک ناتوانی له باره هی "خوا" یان "سیمرغ" دوه ئه مه بکریت) به بی ئه وه که له پیشدا خودی بعونی ئه وه سه لمیترابیت یان ودکو به لگه نه ویستیک سهیر کرابیت. شتیک ده تو اریت به پی ای تایبه تمه ندی یه کانی پیناسه بکریت، که خوی به رله پیناسه که هی ئیمه و سه رب خو له پیناسه که هی ئیمه وجودی هه بیت. ئه گهر ئه و دیارده یه یان ئه و شته، سه رب خو له پیناسه که هی ئیمه وجودی نه بیت، و کاته هه ولی ئیمه بق پیناسه کردنی خه سله ت و تایبه تمه ندی یه کانی، له راستیدا هه ولیکه بق خولقاندنی. پیناسه کردنی تایبه تمه ندی یه کانی خوا، هه ولیکی زانستی نی یه، به لکو کاریکی دینی یه، وه به م پی ای سیاسی یه، بق خولقاندنی خولقینه ریکی بالاده ست و به توانا له زهین و ژیانی خه لکیدا. ژماردنی خه سله ت کانی دیوو درنچ و بعونه و دره ئه فسانه بیه کان، هه ولیکه بق دروست کردنی پیناسه کردنی میله ت و تایبه تمه ندی یه کانی میله تیش، هه ولیکی زانستی نی یه بق ناسین و وسکردنی بابه تی یانه هی بعونه و هریکی خارجی و مه لموس، به لکو ده خاله تیکی چالاک و زاتی یه له پر و سه هی دروست بعونی میله ت و میله تاندا. ئه مه کاریکی سیاسی یه. هه وله زانستی و ئه کادیمی یه کان بق دیاریکردنی تایبه تمه ندی یه کانی میله ت، به شیک و ساتیکه له بزوونتنه و هی کی فراوانتری سیاسی بق خولقاندن و هیان هیشتنه وه ده مه زه ر دکردن و هی میله تان. جیاوازی ئه م دووانه له و دایه که ئه گهر دین سه ره نجام ناتوانی خودایه ک له ده ره و هی میشکو بیرو باهه ری خه لکیدا بخولقینه، ئه وا میله ت سازی، و اته "پیناسه" کردنی "میله ت" به مانا سیاسی و پراکتیکی یه که هی ئه م و و شه یه، له زور حالتدا به واقعی ده بیته هوی پیکه هیانی دهسته به ندیه مادردیه میالی یه کان له نیوان خه لکی دا.

تیگه یشتني زال به سه ر زهيني گشتي، به سه ر بيركرنده و هي ئه كادييمى، به سه ر چه پي ناسراو به كومونيست و ته نانه ت به سه ر به شى هر ر زورى بزو و تنه و هي كومونيستى كريكارى تائىستادا، ئهم لىنگه و قوقى يې لە خۆيدا حەشارداوه. ته نانه ت لە دەر وونى چەپ و بزو و تنه و هي كومونيستى تائىستادا، ئىنتماو ناسنامە مىلى كەسەكان، هەروه كو جنسى ئەوان، به تايىبەتمەندى يەكى با بهتى و دراوه گومان ھەلەنگر دەزەندرىتت (ئە و هى كە جنس و جيوازى جنسىي) بۇ وەتە كولە كە يەكى

ناسنامه و خوناسیی کومه‌لایه‌تی کسه‌کان، ئەمەش خۆی بەرھەرمىکى مىژوویی کومه‌لگا چینایه‌تی يەكانی تائىستايە و جىگاى رەخنه‌يەو لىرەدا ناچمه سەرى.)

لىرەدا من تەنانەت مەبەستم لەو مەيلە جۇراوجۇرانە نىيە لە مىژووی کومۇنىزما كە چەند جۇرىكى تايىبەتىان لە ناسىيونالىزم و نەۋادى قەومى و نىشتمانپەروھرى تەقدىس كردوھو لە کومۇنىزما كەى خۆيان باركردووه. كومۇنىزمى روسى و چىنى و جىهان سىيەمى، كومۇنىزمى دېرى مۇنۇپۇلۇ و دېرى ئەمپيرىالىستى و دېرى يانكى و كومۇنىزمى سوسىال ديموكراتىك- سەندىكايى و چەپى نۇرى غەربىي كەلسەر وىرانە شۇرۇشى ئۆكتۆبر سەوز بۇون، ھەموويان زياتر لەوهى كە رەنگوبۇرى ئەنتەرناسىيونالىزم مىيان پىتوھ بىت، داتاشراوى ناسىيونالىزم و ناسىيونال رېفورمۇز بۇون.

لە ئىراندا، گشت چەپى تەقلیدى، لە حزبى تودھى پىرئىوه، تا فيدایى و راھكاڭرو ھىلى سىى دويىنى و چەپە تازە ديموكراتە "پاش- جەنگى ساردى" يەكان، ھەموويان لەسەر زەمينە يەكى بەھىزى ناسىيونالىستى و نىشتمان پەروھرانە سەوز بۇون. كە نەتهنها قبۇل كردنى مەقولەي مىللەت وەكى واقعىيەتىكى بابەتىي دەرەكى بەلکو تەقدىس كردنى و بىناكىرىنى ھەموو وجودى سىاسى خۆى لەسەرى، لە تايىبەتمەندىيە سەرەكىيەكانىتى. مىللەت، بۇ ئەم رەوتانە، چوارچىيەكى گشتىيە كە خەلکى و لاتىك پىش ھەر دابەشبوونىكى تر، بەويىنە چىنەكان و... تاد، تىايىدا كۆدەبنەوە. كرييكارو بۇرۇواو ڙن و پىاواو رەش و سې، ھەزارو دەولەمەندو پېرۇ لاو، بەقسەي ئەوان تەقسىماتى ناوخۇيى يەك مىللەتىكىن و بەشە جياجياكانى ئەو پىك دەھىتن. عىبارەتى قىزەونى "كرييكارانى و لاتەكەمان" كە را زىنەرەوە تەقىرىبەن ھەموو وتارە "كرييكارى" يەكانى گروپەكانى سەربەم تەقلیدە سىاسىيەيە، يان پىداڭرتى ناسىيونالىستىييانە بۇ ناوبردىنى ئەو كرييكارە كە لە تاران لەدايىك بۇوەو ھەشت سال پىشىنەي كارى لە كومپانىي مارسىدەس بىنزاھەيە لە خودى ئەلمانىا، بە "كرييكارى دوور خراوهى ئىرانى"، ھەموويان نىشانە لەپىشتر بۇونى تحلiliyo عاتىفي مەقولەي مىللەتن لە باقى دابەشبوونە واقعى و دراوەكانى جەماوھرى خەلک.

سەير لەوەدایە كە بۇ زۆربەيان ئاستى دووهەمى لىيکانەوه، لەدواي مىللەت، هىشتا چىنەكان نىيە. بەلکو "گەلان". گەل لەم تىرۇانىنەدا مىللەتىكە بىدەولەت، بىھىزۇ زۆرجار ستەم لىكراو، لەناو مىللەتىكى تردا. بۇ چەپى ئىران مەقولەي "گەلان" سەرەنjam ھاوتايە لەگەل ھەست كردن بەبەزەيى و مىھەربانى و چاپۇشى لىكىرىدىنەكى تايىبەتىش. فەرھەنگو نەرىتى گەلان، ئەو نەرىتانە كە ژمارەيەكى زۆر لە خەلکى خودى ئەو گەلان دەيانەۋى ھەرچۈنیك بىت لەدەستى ھەلبىن، دەبىتە بەشىك لە فەرھەنگى شۇرۇشكىرىانە چەپى سەرتاسەرى. ئەگەر ولاتىك بەحوكى پرۇسە مىژوویي "فرە مىللەت" و چەند گەلىي رەخسا بىت، ئەو كاتە كرييكارانى دانىشتۇرى ئەو ولاتە بۇ بەدەستەتىنانى لانى كەمى ھۆشىيارى چىنایەتى دەبى بەسەر دوو ناسنامەي مىللىدا باز

بدهن. مه‌قولاتی و هک "کریکارانی کورد"، "کریکارانی بلوچ"، "کریکارانی ئازه‌ری" چهند نمونه‌یه کی ترن له مه‌قولاتی ناسوئنالیستی باو له ئەدەبیاتی چهپی تەقلیدی ئیراندا.

بەه‌حال هەروهک ئامازهم بۆ کرد ئەمانه جىگاى چەق بەستنى سەرنجى ئىمە نىن لەم باسەدا. گرفتى ئەم پەوتانه تەحلیلى- تیوریک نى يە. مەعریفی يان تیورى نى يە. بەلكو ناسوئنالیزم و مىللەت پەرسىتى ئاگایانە ئەوانە.

كىشەكە ئەوهىيە كە لە تەقلیدى كۆمۆنيزمى ئەنتە رناسىونالىستى شدا تىڭەيشتنى باو له مه‌قولەي مىللەت و ناسىيونالىزم بەئەندازەي پېۋىست رەخنەگرانە نى يەو بەتايبةتى پەيوەندى نىوان مىللەت و ناسىيونالىزم لىگە و قوق نىشان دەدرىت. لەم تىپروانىنەدا مىللەت دىارىدەيەكى دراو، بەلگەنە ويست و مەلموسە، وە ناسىيونالىزم بەرهەمى فکرى و سیاسى چەوت و بۆگەنى مىللەتىكە. ناسىيونالىزم خۇوشيارىيەكى چەوتە، كە چىنە بالادەستە كان تىدەكوشن بەسەر ئەفرادەكانى مىللەتىكدا زالى بکەن. پوالەتى مەسەلەكە بۆ بەشى هەرزۇرى كۆمۆنيزمى ئەنتە رناسىونالىستى، خەبات بۇوە لەدژى ناسىيونالىزم و پېشگەتن بە پەرسەندى نفوزى لەنیو مىللەتىكدا. خودى مىللەت، وەكۆ مەقولەيەك، وەكۆ دىارىدەيەك، لەشۈىنى خۇيدا ماوەتەوە نە جىگاى پرسىارەو نە پەخنە. مىللەت وەكۆ بۇونە وەرييک چاوى لى دەكەيت كە بارىكى سیاسى و چىنایەتى تايىبەتى نى يە. كۆمەلېك لە ئىنسانەكانن كە ھاوبەشى يان لە كۆمەلېك تايىبەتمەندى دىاريکراودا دەيانقاتە مىللەتىك. كۆمەلېك لە ئىنسانەكان كە ھەر بەم ئىعتبارە، وەكۆ مىللەتىك، دەتوان دەورييکى سەربەخۇو تايىبەت بەخويان بىگىرن لەمىزۇوی كۆمەلگەيەتىدا. دەتوان خاوهنى ماف، خاوهنى دەولەت، خاوهنى سەربەخۇيى و خاوهنى چارەنۇوسى تايىبەتى خويان بن.

لە واقعا دا پەيوەندىيەكە بەپىچەوانە وەيە. ئەوە مىللەتە كە بەرهەم و دەستكەرىدى مىزۇوېي ناسىيونالىزمە. ناسىيونالىزم بەرلە مىللەت وجودى ھەيە. ئەگەر ئەم لىكدانە وەيە قبۇول بکەين، ئەوكاتە يەكسەر ئەوە رۇشەن دەبىتەوە كە خەباتى كۆمۆنيزم لەدژى ناسىيونالىزم، سەرنجام خەباتىك نى يە لەسەر پالاً پېوەنانى مىللەتان بۆ ئەم يان ئەو خۇوشيارى و كارى سیاسى و كۆمەلايەتى، بەلكو خەباتە لەسەر خودى ئىتىتما يان عدم ئىتىتماى مىللە ئىنسانەكان. لەسەر رەتكەرنەوە قبۇول نەكەرنى ناسىنامە مىللە. سەركەوتن بەسەر ناسىيونالىزمدا، بەبى تەحقىق كەرنى گۈزارىيک لە مەقولەي مىللەت و ناسىنامە مىللە، ئىمکانى نى يە. هەروەها ئەوە رۇشەن دەبىتەوە كەچۇن فۇرمۇلى بەرنامەيى "مافى مىللەتان لە دىاريکەرنى چارەنۇوسى خوياندا" بە شەخسىيەت پىدان و ماددىيەت پىدان بە مەقولەي مىللەت، وەكۆ بۇونە وەرييک كە پىتشوھەخت كۆمەلېك مافى تايىبەتى خۆى ھەيە، بەكەدەوە لە جياتى ئەوهى ھەلۋىستىكى تاكتىكى بىت بۆ پاشەكشەپى كردن و پۇوچەل كردنە وەي ناسىيونالىزم، دەبىتە بەپەسمىيەت ناسىنەكى ستراتيجىيەنە ناسىنامە مىللە و بەم جۆرە زەربە دەدات لە مەسەلە واقعىيەكەي خۆى.

ئەمانە ئەو بابەتانە يە كەدەبى زیاتر لېيان وورد بىيىھەوە، بۇ ئەم مەبەستە دەبى چەند ھەنگاوىك بىگەرىيەن دواوه لە چاوگىرانيك بەسەر ئەو تايىبەتمەندى و پىكەرانەوە دەستپى بکەين كە پىناسەي مىللەت پىك دەھىن.

### "لىستەي ستالىن:

ستالىن تاقە كەسىك نى يە كە پىناسەيەكى لە تايىبەتمەندى يەكانى مىللەت بەدەستەوە دايىت. بەلام دەستپى كىردىن لە ستالىنەوە لەو رووھو بەكەلکە كە يەكەم، بناغانە فۆرمۇلەندى يەكەي ئەو لىكداھوھى يەكە چەپ لەگەلەيدا ئاشنايەو بمانەۋى و نەمانەۋى كارىگەرى لەسەرەي ھەيە، دووھم، لىستەي ستالىن لىستەيەكى تىكەلەي كەم تازۇر ھەممەگىرە كە سەرەكى ترین ئەو تايىبەتمەندى يانە لەخۆيدا كۆكىردىتەوە كە پىشىنانى ئەو بۇ مىللەت يان ژمارىدۇوە. ستالىن تا ئەو پلەيە لە تىكەلەي بەرھەمەند بۇوە كە بتوانى كۆمەلېك فاكتەر لەزىز چەترى يەك فۆرمۇلاؤ يەك تىئۇرى سەبارەت بەمىللەت كۆبکاتەوە كە ھەندىكىيان تەنانەت لەگەل يەكتەر ناكۆكىن.

مىللەت چىيە؟ بە بۇچۇونى ستالىن بە خەلکىك دەوتريت مىللەت كە "لە رەھوتىكى گەشەي مىژۇویداو بەشىوھى يەكى پايدار، زمانىكى ھاوبەش، نىشتمانىكى ھاوبەش، ژيانىكى ئابورى ھاوبەش، وە سىماو قالىيىكى دەرروونىي ھاوبەشيان گرتۇتە خۇ كە لە فەرھەنگىكى ھاوبەشدا رەنگ دەداتەوە". ھەلبەتە ستالىن ئەوھەش وەبىردىتىتەوە كە مىللەت وەكۇ بەرھەمەكى مىژۇو، ئەبەدىو ئەزەلى نىيە، ئالۇڭورى بەسەردا دىو سەرەتاو كۆتايىيەكى ھەيە. لە روانگەي ستالىنەوە، ھىچ يەكىك لەم تايىبەتمەندىييان بەتەنھايى كافى نىيە بۇ ناودىر كەنەنە ئەم يان ئەو كۆمەل لە خەلکى بە مىللەت. بەلام نەبوونى تەنها يەكىكىيان كافىيە بۇئەوھى ناوى مىللەتىان لى وەربىگىرىتەوە. بەم مانۇرە تحلىلىيە، ستالىن، بەشىوھى يەكى ناسەركە و تووانە، ھەۋلائەدات يەخە خۇي لەم گرفتە دەرباز بکات كە بەپىي ھەر تەنها دانەيەك لە تايىبەتمەندىييان، پىكەتەي مىللى جىهان و لىستى مىللەتلىنى واقعى، چ ئەو كاتە و چ ئەمۇر، شتىكى ترى غەيرى ئەو پىكەتە كۆنكرىت و ئەمپېرىكىيە دەرئەچۈو كە بەعەمەلى ھەيە. ستالىن خۇي ئەو نموونانە دەزانى كە بەتەنها وەرگرتنى ھەرىيەكىك لە تايىبەتمەندىيەكەنە دەكتەر بۇون لە تىكراي ئەم تايىبەتمەندىييان، نەتەنها كەمۇكۇرى ھەرتاكە پىكەنەرەن پېنەكاتەوە، بەلكۇ نەھاتنەوەي پىناسەي مىللەت لەگەلأ واقعىيەتى كۆنكرىتدا ھەرچى زەقىر دەكتەر وە.

فاكتەرى زمان، مىللەت بۇونى خەلکى ولاتە "پايدارو لەمىژۇودا شىڭلۇ گرتۇو" چەند زمانىيەكەنلى وەك سويسرا، بەلجيكا، ولاتە يەكگەرتووەكەنلى ئەمۇر، كەنەدا، فەرەنسا، ئېپانيا،

بریتانیا، بهشی زوری و لاتانی قاره‌ی ئەفریقیاو ئاسیا دهباته ژیئر پرسیاره‌وه. جىگای سەرنجە کە بۆ نمۇونە لەسەردەمی يەکىتىي ئىتالياو دروست بۇونى مىلله‌تى يەكپارچەي ئىتاليا، تەنها دوو و نیو لەسەدی خەلکى بەم زمانە قسەيان دەکرد كە ئەمرۆپى دەلین ئىتالى. لەلايەكى ترەوە نەتنەها مىلله‌تى چەند زمانىي، بەلکو زمانى چەند مىلله‌تىيش لەدنىادا زۆرە. چاوگىرانىكى خىرا بەسەر نەخشەي جىهاندا نىشانى دەدات كە مەوداي بەكارھېنانى زمانى ئىنگلىزىو فەرەنسىو ئىپانى وەكۆ زمانى يەكەم "زمانى مالەوە" خەلکى، چەندە فراوان و جىهانىيە.

ئەم تىبىينىيانە تازە دواى ئەو گۈريمانەيە كە خودى مەقولەي زمان بىرى بەدىقەتىكى زۆرەوە پىناسە بىرىت، كە لەئەمرى واقدا وانىيە. بۆ نمۇونە دەكرى بېرسىن ئايا صربەكان و كرواتەكان بەدوو زمانى جىا قسە دەكەن؟ هەروەها، يەكتىك لەو شتانەي كە لايەنگرانى پىكەھېنانى كوردستانى يەكپارچە بۆ سەلماندى مىلله‌ت بۇونى كوردەكان پىشتى پى دەبەستن بۇونى زمانى ھاوبەشە، لەكتىكدا ھەندىك لە توپىزەرەوە رۆژئاوابىيەكان بەپىچەوانەوە، پىكەنەھاتنى تائىستىي دەولەتى كوردستان دەگەرپىننەوە بۆ نەبۇونى زمانىكى كوردىي ھاوبەش. ناسىۋۇنالىيستىكى ئەلمانىي توندرەو كە ئىنتىماي قەومىي ھاوبەشىي لەزماندا دەكاتە معىارى ناسنامەي مىللى خۆى، دەبى حەوسەلەي ئەوەي ھەبىت كە يەھودىيە ئەشكەنازىيەكان كە بەزمانى يەدىش قسەدەكەن (كە لقىكە لە ئەلمانىي كۆن) وەكۆ ئەلمانىي رەسەن بەرەسمى بىناسىت.

فاكتەرى زمان نە كۆمەكىكى ئەوتۇ بە لىكدانەوەكەي ستالىن دەكات و نە بەدەرك كردى مەسەلەي مىلله‌ت.

مەقولەي نىشتمانىش، بەھەمان رادە ئالقۇزە. نەتنەها قەومو مىلله‌تە جىاجىاكان لەسەر نىشتمانى ھاوبەش ژياون و بەنورە فەرمانپەوايىيان كردووھو يەكتىريان بەملاو بەولادا كۆچ پىكەردووھ، بەلکو بەزياد بۇونى ژمارەي دانىشتووانى دنياو پەرسەندنى جموجۇلۇو ھاتوچۇو كۆچى ئىنسانەكان لە پانتايى جىهاندا، ھەر پىناسەيەكى مىللى كەلەسەر بىناغەي ھاوبەشىي لەنىشتماندا بىنيات نرابى دەبى ھەمو سالىك ئىعادە نەزەرى تىيا بىرىتەوە. درىزىي پانىي گۆزى زەھى نەگۆرە. بەلام ئىنسانەكان، ئەويش بە خىرايى جىاجىا لەنیو قەومو دىنە جىاجىاكاندا، ھەمىشە ژمارەيان زىادى كردووھو زىاد دەكات. لە زۆرەي كىشىمەكىشە مىللىيەكانى ئەمرۆدا، مشتۇمەر لەسەر نىشتمان و دەعواى ئەرزى، مەوزۇوعىكى سەرەكىيە كە بىتەوبىرەدە لەسەرە. فەلەستىن نمۇونەيەكى بەرجەستەيە، بەلام ھەرگىز تەنها نمۇونە نىيە. ئەو نىشتمانى كە ناسىۋۇنالىزىمى ئەرمەننېيە. لەبەرىيەك ھەلوەشانەوەي لىيەتى، ھەندىكى ھەمان پلانى جىيمەبەستى ناسىۋۇنالىزىمى ئەرمەننېيە. لەبەرىيەك ھەلوەشانەوەي يوگۇسلافياو ئەو كىشىمەكىشەي كەلەسەر مىللى كردىنى ھەرتىرىكى چوارگۇشە لە بۆسىنى ھىزەگۇشىن لەئارادايە، چەند نمۇونەيەكى زىندۇو و حەيوحازرى ترى بەدەستەوە داوه. معىارى نىشتمان بەتايىھەت لەپەيوھەست بە نمۇونەي يەھودىيەكانەوە لەسەردەمى ستالىندا، كە نىشتمانىكى ھاوبەشيان بەناوى خۆيانەوە نەبۇو، ناكۆك دىتەوە. بە معىارى ستالىن يەھودىيەكان لەبەرئەوەي

نیشتمانیکی هاوبهشیان نییه، میلله‌ت نهبوون. بـ هـندـیـکـیـ تـرـ لـهـ تـیـئـورـیـسـیـوـنـهـ کـانـ نـمـوـنـهـیـ "ـمـیـلـلـهـتـیـ یـهـهـودـ"ـ بـهـلـگـهـیـهـکـهـ بـقـ رـهـتـکـرـدـنـهـ وـهـ مـعـیـارـیـ نـیـشـتـمـانـ (ـوـهـ هـلـبـهـتـهـ زـمـانـیـشـ)ـ لـهـ پـیـنـاسـهـکـرـدـنـیـ مـیـلـلـهـتـداـ.

لـیـکـدانـهـ وـهـ سـتـالـیـنـ بـقـ پـیـوـدـانـگـیـ ژـیـانـیـ ئـابـوـورـیـ هـاوـبـهـشـ وـ پـهـیـوـهـنـدـیـ ئـابـوـورـیـ نـیـوـخـوـبـیـ،ـ زـورـ نـارـوـشـنـ وـ بـهـتـایـبـهـتـ زـورـ نـامـارـکـسـیـسـتـیـیـهـ.ـ لـهـلـایـهـکـهـ وـهـ لـهـ باـسـیـ بـزـوـوـتـنـهـ وـهـ مـیـلـلـیـیـهـکـانـداـ،ـ سـهـرـهـلـدـانـیـ مـیـلـلـهـتـ بـهـ بـهـرـئـهـنـجـامـیـکـیـ سـهـرـدـهـمـیـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـ نـاـوـدـهـبـاتـ وـ لـهـلـایـهـکـیـ تـرـهـ وـهـ پـیـوـدـانـگـیـ پـهـیـوـهـنـدـیـ ئـابـوـورـیـ دـهـگـیـرـیـتـهـ وـهـ بـقـ دـهـوـرـانـیـ پـیـشـ سـهـرـهـلـدـانـیـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـ وـ بـهـمـ پـیـوـدـانـگـانـانـهـ وـهـ لـهـدـنـیـاـیـ پـیـشـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـشـداـ دـهـکـهـوـیـتـهـ رـهـتـکـرـدـنـهـ وـهـ قـبـوـلـاـ کـرـدـنـیـ بـرـوـانـاـمـهـیـ مـیـلـلـیـ گـهـلـهـ جـیـاـجـیـاـکـانـ.ـ بـقـ نـمـوـنـهـ بـقـ رـهـتـکـرـدـنـهـ وـهـ مـیـلـلـهـتـ بـوـوـنـیـ گـورـجـیـیـهـکـانـ (ـسـهـرـبـارـیـ ئـهـ وـهـیـ کـهـزـمـانـ وـ نـیـشـتـمـانـیـ هـاوـبـهـشـیـانـ هـهـیـهـ)ـ بـهـلـگـهـیـ ئـهـ وـهـ دـیـنـیـتـهـ وـهـ کـهـ لـهـسـهـرـدـهـمـیـ دـهـرـهـبـهـگـایـهـتـیدـاـ هـاوـپـیـشـتـیـوـ پـهـیـوـهـنـدـیـیـهـکـیـ ئـابـوـورـیـ لـهـنـیـوـ خـلـکـیـ گـورـجـسـتـانـداـ نـهـبـوـهـ.ـ ئـهـگـهـرـ بـکـرـیـتـ مـهـقـولـهـیـ باـزـارـیـ نـاـوـخـ نـهـسـهـرـدـهـمـیـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـداـ وـهـکـوـ بـنـچـینـهـیـهـکـ بـقـ ژـیـانـیـ ئـابـوـورـیـ هـاوـبـهـشـ وـ دـابـرـاـوـ لـهـ مـیـلـلـهـتـانـیـ تـرـ پـیـنـاسـهـ بـکـرـیـتـ (ـکـهـخـوـیـ جـیـگـایـ بـاسـهـ)ـ "ـژـیـانـیـ ئـابـوـورـیـ هـاوـبـهـشـ"ـ وـ "ـپـهـیـوـهـنـدـیـیـ ئـابـوـورـیـ نـاـوـخـوـبـیـ"ـ لـهـ سـهـرـدـهـمـیـ دـهـرـهـبـهـگـایـهـتـیدـاـ کـهـ باـزـنـهـیـهـکـیـ ئـالـوـگـوـرـیـ کـالـاـیـ پـهـرـسـهـنـدـوـیـ تـیدـاـ نـهـبـیـ،ـ ئـیـتـرـ هـرـگـیـزـ قـابـیـلـیـ دـهـرـکـ کـرـدـنـ نـیـیـهـ.

تاـ ئـهـ وـ جـیـگـایـهـیـ کـهـ بـقـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـ دـهـگـهـرـیـتـهـ وـهـ،ـ ئـابـوـورـیـ هـاوـبـهـشـ وـ،ـ باـزـارـیـ نـاـوـخـ،ـ بـهـدـابـرـاـوـیـ لـهـ مـهـقـولـهـیـ دـهـوـلـهـتـیـکـیـ یـهـکـپـارـچـهـ نـاـکـرـیـ باـسـیـانـ لـیـ بـکـرـیـتـ.ـ ئـهـگـهـرـ دـهـوـلـهـتـیـکـیـ بـهـمـ جـوـرـهـ وـجـوـدـیـ هـهـبـیـتـ،ـ ئـهـگـهـرـ خـلـکـانـیـکـ بـهـوـاقـعـیـ پـیـکـهـیـنـانـیـ دـهـوـلـهـتـیـ "ـخـوـیـانـ"ـ لـهـ پـهـیـوـهـنـدـیـیـهـکـیـ ئـابـوـورـیـ کـاـپـیـتـالـیـسـتـیـدـاـ بـهـدـهـسـتـ هـیـنـابـیـ،ـ ئـهـوـکـاتـهـ وـ هـرـ بـهـمـ ئـیـعـتـبـارـهـ،ـ مـیـلـلـهـتـ بـوـوـنـیـ خـوـیـانـ یـهـکـسـهـرـ سـهـلـمـانـدـوـوـهـ وـ ئـیـتـرـ گـهـرـانـهـ وـهـ بـقـ هـرـ پـیـوـدـانـگـیـکـیـ تـرـ لـهـرـوـوـیـ مـهـبـدـهـنـیـیـهـ وـهـ زـهـرـوـرـهـتـیـکـیـ نـامـیـنـیـ.ـ بـهـمـ جـوـرـهـ پـیـوـدـانـگـیـ ئـابـوـورـیـ هـاوـبـهـشـ پـیـوـدـانـگـیـکـیـ زـیـادـهـ وـ لـهـرـوـوـیـ تـیـوـرـیـیـهـ وـهـ رـیـلـیـوـنـکـهـرـ کـهـ بـهـکـرـدـهـوـهـ سـهـرـتـاـپـاـیـ مـهـسـهـلـهـیـ پـیـنـاسـهـکـرـدـنـیـ مـیـلـلـهـتـ تـورـ هـلـئـهـدـاتـ.

وـهـسـهـرـنـجـامـ دـوـاـ فـاـکـتـهـرـیـ سـتـالـیـنـ،ـ مـهـقـولـهـیـ کـارـاـکـتـهـرـیـ تـایـیـهـتـمـهـنـدـیـ دـهـرـوـوـنـیـ هـاوـبـهـشـ (ـفـهـرـهـنـگـیـ هـاوـبـهـشـ)ـ ۵ـ.ـ رـهـنـگـهـ ئـمـهـ ئـارـهـزـوـوـمـهـنـدـانـهـتـرـینـ وـ نـازـانـسـتـیـتـرـینـ بـهـشـیـ پـیـنـاسـهـکـهـ بـیـتـ کـهـ هـهـرـلـهـ بـنـهـرـهـتـهـ وـهـ تـیـکـرـایـ مـهـسـهـلـهـیـ پـیـنـاسـهـکـرـدـنـیـ بـاـبـهـتـیـانـهـیـ مـیـلـلـهـتـ لـهـکـهـدارـ دـهـکـاتـ.ـ سـتـالـیـنـ دـهـلـیـ:

"ـهـلـبـهـتـهـ تـایـیـهـتـمـهـنـدـیـ دـهـرـوـوـنـیـ يـانـ بـهـ دـهـرـبـرـیـنـیـیـکـیـ تـرـ "ـکـارـاـکـتـهـرـیـ مـیـلـلـیـ"ـ بـقـ چـاـوـدـیـرـیـ خـارـجـیـ نـاـکـرـیـ پـیـنـاسـهـ بـکـرـیـتـ.ـ بـهـلـامـ تـائـهـ وـ جـیـگـایـهـیـ کـهـ خـوـیـ لـهـ فـهـرـهـنـگـیـکـیـ هـاوـبـهـشـ وـ تـایـیـهـتـیـ ئـهـ وـ مـیـلـلـهـتـداـ دـهـنـوـیـنـیـ،ـ مـهـقـولـهـیـکـهـ کـهـ دـهـکـرـیـ پـیـنـاسـهـ بـکـرـیـتـ وـ حـاشـاـهـهـلـنـهـ گـرـهـ.

نهم مه قوله يه دهروازه يه که بۆ هاتنه ناووه‌هی هه‌رمه‌کی ترین دهسته به‌ندییه‌کان. نه‌ژاد، قه‌وم، دین، سه‌رله‌نوی لەم دهروازه‌یه وە دینه ناو باسەکه‌و، چونکه هه‌ریه‌که‌یان بەئاشکرا فاکته‌ریکی له‌قالب‌دانی زهین و دهروونتاسیی ئه‌فراده‌کانه. رازی بوون به وجودی "فرهه‌نگیکی میالی" سه‌ررو چینایه‌تی که زهین و مه‌وقعيیه‌تی دهروونیی ئینسانه‌کانی سه‌ربه میله‌تیک بە‌تەواوی له‌وانی تر جیا ده‌کاته‌و، زور نا مارکسیستیو، ناواقعیو خه‌یالییه. ستالین بە‌دیاریکراوی باس له جیاوازیی کاراکتەری میالی ئه‌مرکایییه‌کان له‌گه لا ئینگلیزه‌کان ده‌کات، سه‌رباری زمانی هاوبه‌شیان. بە‌قسەی ستالین، دنیای زهینی کریکاری ئه‌مریکی لە دنیای زهینی خاوهن کاره‌کانی ئه‌م ولاتەو نزیکتره وەک له کریکارانی تیرله‌ندیو ئىنگلیزی.

دان نان به جو ریک له معنویاتی هاوبهش له نیو تاکه کانی یهک میله‌تا، هندی فورموله‌ی تریشی ههبووه. "میژووی هاوبهش"، "هوشیاری میلای"، "ناسنامه‌ی میلای"، کومه‌له مهقولاتیکن که که  
تازور ئاماژه بۆ ههمان دهروون ناسی هاوبهشی ستالین دهکەن. ئەوهی له ههموو ئەم فورمولانه دا  
پوون و ئاشکراي، خهسله‌تى لەراده‌بەدەر پرۆبلاماتیکى خودى ئەم مهقولانه و پىكىنەرەكانيانه.  
ھەروهک ئەرنست پەنان دەلی شیواندنی میژووی خو (وھیان دەبى بووتى میژوو دروستکردن  
بۆ خو) خۆی بەشىكە له تايىەتمەندىيەکانی میله‌ت بۇون. رۇونكىرىنەوەي میله‌ت له سەر بناگەي  
معنویاتی هاوبهش، میژووی هاوبهش، ياده‌وەرى میژووپىو كاراكتەری میلای هاوبهش، ليڭانەوەي  
ئەفسانەيە بە ئەفسانە. مەفاهىمی وەك میژوو، فەرھەنگ، دەرونناسى و شتى لهم بابەتە خۆيان  
پېۋىستىان بەوەيە كە له بىشدا ماددىيەت و راست و دروستىيان بىسەلمىتىرى.

میلہ تو میر وو

گرفتی سهره کیتری لیکدانه و هکهی ستالین و لیکدانه و هکانی تری له بابه تی ئه و هی ستالین بو  
مه قوله هی میله هت، خه سله ته غهیره میژوویی و جامده که یانه. هله به ته ستالین میله هت به مه قوله یه ک  
داده نی که "له میژوو دا پیکه ات ووه". جامدی ئه م فورموله، سه رباری ئاماژه کردن بق رفی میژوو  
له بنیاتنای مه قوله هی میله تدا، له و لیکدانه وه "ته کامولی" و نیمچه با یولوژیکیه دایه که له میله هت و  
شیوه هی سه رهه لدانی میژوویی ئه و به دهسته وه دهد ری. میله هت و هکو بونه و هریکی ئاویت هه سه ره  
ده کریت (که خاوه نی زمانی هاو به ش، نیشتمانی هاو به ش و ...) که میژوو هنگاو به هنگاو  
به شه کانی به دهسته وه ده دات و که رهسته کانی دروست کردنی فه راهه م ده کات. کاتیک ئه م خولقاند نه  
پو و ده دات، کاتیک میژوو به رهه می نیهائی خوی له شیوه هی میله تیک حازرو ئاما ده کات، ئیتر  
میله هت له ده رهه هی میژوو، و هکو ئاپارتمانیک، یان جانه و هریک که له میژوو دا پیک هات ووه، ژیان و  
بونی سه رهه خوی تایب هت به خوی په یدا ده کات. میله ته کان له میژوو دا ده خولقین و هر روا به  
خولقاوی" ده منته هه و. به حوریک که چاود بیری خارجی ده تواني هه لیان سه نگنیتو

تاییه‌تمه‌ندیه‌کانیان بژمیری. هرودک چون دهکری مراوییه‌ک، ودکو بهره‌میکی میزهوی سروشتب، به پیش تاییه‌تمه‌ندیه‌کانی و هسف بکریت.

میلله‌تیک که به م شیوه‌یه دخولتی و تایبه‌تمه‌ندیه‌کانی له میزوه‌وه و هرده‌گری، ئیتر و هک بلیک پیوستیبه پرسه‌ی میزوه‌ی نامینیو دهکه‌ویته دهرده‌وه سووری "گه‌شنه‌ندن". دهرکیکی له م چه‌شنه به‌ته‌واوی میکانیکیو به‌تایبه‌ت له‌پیشه‌وه نامارکسیستیه. میلله‌ت به‌هه‌ر شیوه‌یه ک له میزوه‌ودا پیکه‌تیت، ده‌بی له‌ژیانی هاوچه‌رخی کومه‌لگاکاندا به‌برده‌وامی سه‌رله‌نوی به‌ره‌هم بیت‌وه. ده‌بی بمینیت‌وه له‌نیو نه‌چیت. ئه‌وه چ میکانیزمیکه که هه‌ستی میالیو تیگه‌یشتی هاوبه‌ش له میزوه‌ی خو، زمانی هاوبه‌ش، نیشتمانی هاوبه‌ش، ئابووری هاوبه‌ش و معیاره‌کانی تری میلله‌ت بعون ده‌پاریزیو ده‌مه‌زه‌ردیان ده‌کاته‌وه؟ له لیکدانه‌وهی میکانیکیانی میلله‌تدا ئاماژه‌بؤئه‌م پرسه‌یه ناکریت، بؤ مارکسیزم، بؤ نموونه، چین مه‌قوله‌یه کی بنه‌رپتیه له لیکدانه‌وهی کومه‌لگادا. هردوو چینی کریکارو بورژواش به‌ره‌هه میزوهون. به‌لام له هیچ سه‌رده‌میکدا کاری میزوه‌ه له‌گه‌لأ ئه‌وان کوتایی پی نایات. هه‌موو داستانی کومه‌لگای سه‌رمایه‌داری داستانی به‌هه‌رم هینانه‌وهو خولقاندنه‌وهی کریکارو سه‌رمایه‌داره و هکو کریکارو سه‌رمایه‌دار له‌جه‌رگه‌ی په‌یوه‌ندیه کومه‌لایه‌تیه‌کان و ره‌وتی رپژانه‌ی میزوه‌ودا. میلله‌تیش هه‌وايه. هه‌لومه‌رجی میلله‌ت بعون و به‌میلله‌ت ناوبردنی جه‌ماوه‌ری جیاجیای خله‌کیی هه‌موو رپژیک له‌جه‌رگه‌ی میزوه‌ی هاوچه‌رخ، نه‌ک راپردوودا، به‌ره‌هه دیت‌وه. پرسه‌ی "پیناسه کردنی میلله‌تیک" پرسه‌یه کی زانستی نییه، رووداویکی ماددیه که له قله‌مره‌وهی ئابووریو سیاسه‌ت و ئايدولوژیدا هه‌موو رپژیک سه‌رله‌نوی رپوده‌داته‌وه. ریک هه‌رله‌به‌ر ئه‌مه‌شه که میلله‌ت سه‌رها تو کوتایییه کی هه‌یه.

له هیچ شوینیکی ئەم باسەدا ئىمە حاشامان لەم واقعیيەتە نەکردوووه كە خەلکىي كۆمهلە تايىبەتمەندىيەكى نەژادىيو زمانه وانىو قەومىيان ھەيە كەدەكىرى پىناسە بىرىن، لەنىشتمانى جياجيادا دەزىن، جموجۇلى ئابورىيۇ كۆمەلايەتىو معنوى نىوان ئىنسانەكان لەجىهاندا ئەوانى لەشىۋەئە و كۆمەل و چەق بەستە محلە ناوچەيىيانەدا لەدەورى يەكتەر كۆكىردىتەوە، كە لەھەريەكەياندا زمان و داب و نەرىتىكى تايىبەت رەواجى زىاترى ھەيە. ئەوهى جىڭگەي رەخنەيە مەقولەي مىللەتە. ئەگەر لە ئىمە بېرسن ئايا ھەر نەژادىك، يان ھەر قەومىك يان قىسەكەرانى زمانىكى تايىبەت، يان دانىشتووانى ھەر نىشتمانىكى دىاريىكراو "ماف" يان ھەيە دەولەتى خۇيان پىك بەھىن، بىشك وەلامى ئىمە سلىبىيە. ئەم مەقولانە نابىتە بناغەو بىانوویەك بۇ پىناسە كەردىنى كۆمەل و مە وجودىيەتىكى جياوازى ئىنسانىي كە لە خەلکانى ترى جىا بکاتەوە. گرنگىي مەقولەي مىللەت لەودايە كە ئەم دابرانە دروست دەكات، بەرھواى لەقەلەم ئەدات و شرعىيەتى پىئەدات. بەم پىتىيە ئىنتىمائى مىلى ناوىكى ترى قەومو نەزادو زمانى ھاوبەش نىيە. ناوئىشانىكى تر نىيە بۇ لىك ھەلپىكانى ھەموو ئەم تايىبەتمەندىييانە لە كۆمەلەتكى دىاريىكراوى ئىنسانىدا. بەلكو چەمكىكى ناواقعىيۇ ئىختىارىيە، ئالايەكى سىاسىيە بۇ بەكارھىتىانى ئەم تايىبەتمەندىييانە، وە لە زۆربەي حالەتە كاندا تەنها يەكىكىيان، بۇ دروست كەردىنى قەوارەريەكى سىاسىي جياوازو بەدەستھىتىانى مافى سىاسىيۇ ولاتىتى جياواز لەوانى تر.

نه‌ته‌نها میله‌ت، به‌لکو خشته به‌ندییه کانی له‌چه‌شنی پیناسه کانی ستالینیش به‌هرمی می‌ژوون. له نووسینه که‌ی ستالیندا ئه و واقعییه‌ت به‌تەوای فەراموش دەکریت که لیسته که‌ی ئه و له‌وادا کۆگایه که له و پیکنەرو تایبەتمەندییه میلیانەی که له بىرگە جیاجیا کانی می‌ژوودا، له لایەن رەوتە کۆمەلايەتییه جیاجیا کان و له زوربەی حالەتە کاندا دژ بەیەکتريو له بەرامبەر کى له‌گەلأ يەکترا هینراوهنەتە گۇر. ئه و رەوتە کۆمەلايەتییانەی که له می‌ژوودا میله‌تیان به زمانی ھاوېش پیناسه کردووھو خوازیاری ئه و بۇون که میله‌تە کان له خەلکى ھاوزمان پىك بىن، خۆيان لە بەرامبەر لايەنگرانی تىورى میله‌ت لە سەربناغە نىشتىمان وەيان بەتايىبەت میله‌ت وەکو پىکهاتە يەکى ئابورى، بىنیووھتەوھ. ئەمانه ئالاى ناسیونالیزمە جیاجیا کان و بەشە جیاجیا کانی کۆمەلگا جۆراوجۆرە کان کە له پرۆسە می‌ژووبى واقعىدا بەپراتىكى خۆيان ئه و میله‌تانە دروست دەکەن كەھەن وھ پاسەوانىيان لىئەکەن. ئەم پرۆسە يەو ئەم پراتىكە له ھىچ شوينىك تەواو نەبووھو نابىت. ئەم پراتىكە ھەميشە درىزھى ھەيە، میله‌تە کۆنە کان سەرلەنۈي بەرهەم دىنىتەوھ، بۇ سەرھەلدانى میله‌تە تازە کان تىدەکوشى، لىكدانە وھ جیاوازە کان بۇ پىودانگە کانى رەسەنایەتىو بەرتى و حقوقى مىللى لە بەرامبەر يەکترا دادەنیو له زەينى جەماوەردە دەيچىتى.

معيارە کانی ستالین ئالاى ناسیونالیزمە جیاجیا کان و كىشىمە كىشە کۆمەلايەتىو سیاسىيە جۆراوجۆرە کان بۇوھو ھەيە. بۇ نموونە شۇرۇشى فەرەنسا، له پیناسە کردنى ئىنسانى فەرەنسىدا، "ئەندامى میله‌تى فەرەنسا"، ھەرگىز معىاري قەومىيەت و کاراكتەرى مىللىيۇ تەنانەت فەرەنسى بۇونى زمانى نەکرده بناغە. قبۇللاً كردنى ئەركو ماۋە کانى ھاولاتىي فەرەنسا، تەنها معىار بۇو. قىسە کردن بەزمانى فەرەنسى، واتە زمانى رەسمىي ولات، ياسايدىك بۇو کە ھەر فەرەنسىيەك و ھەر ئەندامىيەكى میله‌تى فەرەنسا سەربەخۇ لە وەى كەزمانى دايىكى چىيە، دەبۇوايە دواتر رەچاوى بکردايە. بەستە وەى ئىنتىمائى مىللى بە زمان و قەومىيەت و دواترىش بنو بىنچە وھ، دەكە وىتە ناكۆكىيە وھ لەگەلأ ئه و جۆرە میله‌ت سازىيە شۇرۇشى فەرەنسادا. پیناسە کردنى میله‌تى ئەلمان لە سەر بناغە نىشتىمان، وەيان زمان، کۆمەلگە لقى جیاجىيا لە ناسیونالیزمى ئەلمانىي پیناسە دەكات و کۆمەللى جیاجىيا وەکو میله‌تى ئەلمان بە رەسمى دەناسى. ھەروەها پىداگرتىن لە سەر فاكتەرى ئابورى لە پیناسە کردنى میله‌تىكدا، لە بنەرەت دەلائى بزووتنە وەيەكى ناسیونال-لیبرالى بۇوھ کە بە كەمترىن سەنجدان لە ئىنتىمائى قەومىي زمانىيۇ نەزادى، ئه و میله‌تانى بە رەسمى ناسىيۇوھ کە تواناي ئەوەيان ھەبىت بىنە بىنە مايدىك بۇ ئابورىيەكى مىللى بۇرۇوايىو ئامرازىك بۇ سەقامگىر كردنى دەولەتىكى تاقانە و گەشە سەرمایەدارى. لەم پىبازەدا کە لەنیوھى سەددى ۱۹ تا نیوھى سەددى بىستەم بە كرده و بە نفۇز ترین رەوتى ناسیونالىستى بۇو، ھاوزمانىي، ھاوبەشىي لە قەومىيەت و می‌ژوو ناسنامە مىللىدا، پۇلۇكى ئەوتۇ ناگىرلى. بەلکو بە پىچەوانە وھ، زۆر جار مەبەست ئه و بۇوھ کە خەلکى قەوم و نەزادو زمانه جیاجیا کان لە کۆمەللى مىللى دەولەتىي بە ئەندازە كافى گەورەدا يەكبىخەن کە بتوانى بىتە چوارچىوھىيەكى سیاسىي ئىدارى بۇ گەشە سەرمایەداريو كەلەكەي سەرمایە. بە پىچەوانە ناسیونالىزمى قەومىيە وھ، واتە

ناسیونالیزمیک که یه کیک له وشتانه‌ی پی له سهر دائه‌گری هاوبه‌شیبه له زماندا، ناسیونالیزمی لیبرالی یه کخه رو ئاویته‌که‌ری قهومه جیاجیاکان بوروه.

به‌هه‌مان شیوه دهکریت له شیعارو کارکرده‌کانی لقه‌کانی تری ناسیونالیزم وورد ببینه‌وه. ناسیونالیزم له ئه‌وروپای رۆژئاوا له‌گه‌لأ ناسیونالیزم له ئه‌وروپای جنوبیو پۆژه‌لاتدا گریو گولاؤ کارکردو پیچکه‌یه‌کی یه‌کسانیان نه‌بوروه. ناسیونالیزمی دژی ئیستعماریی و لاتانی دواکه‌تورو موسته‌عمه‌ره‌کانی پیشوو که له‌نیوه‌ی دووه‌می ئه‌م سه‌دیه‌دا به‌مه‌به‌ستی ئاوهدان کردن‌وه‌و مودیرنیزه‌کردنی و لاتی خۆی هاته مه‌یدان، وه ناسیونالیزمیکی وورده بورژواپیو دژی ئیمپریالیستی کونه‌په‌رس‌ت و ته‌قلیدی که به‌تايبة‌تی له‌م دوو ده‌یه‌ی دواییدا له هه‌ندیک له‌ولاتانی گیرۆد به‌ئیسلامدا سه‌ری ه‌لدا، هه‌ریه‌که‌یان به‌شوین ئامانجیکی تایبه‌تە‌وەن وه معیاریکی تایبه‌تیان هه‌یه بۆ پیتناسە‌کردنی ناسنامه‌ی "میللەتی خۆیان". هه‌لکه‌ندنی ئه‌م معیارانه له دلی بزووتنه‌وه‌و جولانه‌وه‌و میژووییه‌کانی لایه‌نگریان و لیست کردن و له‌وەش خراپتر کوکردن‌وه‌و لیکدانیان وه‌کو کومه‌لیک تایبه‌تمه‌ندیی میللەتان که‌له‌میژوودا گه‌شە‌یان سه‌ندووه‌و جیگیر بون، پشت کردن‌له هه‌موو مفهومیکی جدی له میژووو شیکردن‌وه‌و میژوویی کومه‌لگا.

## میللەت و پراتیکی کۆمۆنیستی

ئه‌گه‌ر ئه‌وهمان قبولاً بیت که میللەت به‌ره‌می پروسەی میژوویی "میللەت سازی" یه، که ئه‌م پروسە میژووییه‌رە‌وتیکی پراتیکیه که تیاییدا چینه‌کان و ھیزه سیاسییه‌کانی چینه‌کان به‌پی ئاواتو سیاسەت و ئامانجە کۆمە‌لایه‌تییه‌کانیان بە‌شداری ده‌کەن، که میللەت و تایبە‌تمه‌ندییه بە‌رواله‌ت ئه‌بجه‌کتیقە‌کانی له‌واقعدا ماددیه‌ت بونه‌وه‌ی شیعارو شە‌کاندن‌وه‌ی ئالای بزووتنه‌وه‌ میللییه جۆراوجۆرە‌کانه له میژووی دوو سەد سالی ئه‌خیردا، ئه‌وکاته ده‌رک کردنی ئه‌م مەسەلە‌یه دژوار ناییت که له‌میژووی سه‌رە‌لدان و په‌وتی پیکه‌اتنى میللەتاندا، کریکارو کۆمۆنیزم چاودیریکی خارجیی نین. داوه‌رانیک نین که ئه‌رکى گیزانه‌وه‌ی مافی میللەتان له‌ئەستوی خۆیان ببین. میللەت و میللەتسازییو پاراستن و ھیشتتنه‌وه‌ی ناسنامه میللییه‌کان له جیهاندا، پروسە‌یه‌که که ئیمەش ده‌گریتە‌وه‌و له‌پراتیکی ئیمەش کاریگە‌ری و هرده‌گری. میژووی سه‌رە‌لدانی میللەتان ته‌ناها میژووی ناسیونالیزم و ناسیونالیستە‌کان نییه، میژووی ئه‌نته‌رناسیونالیزمیشە. میژووی خه‌باتی چینایه‌تییه له لایه‌نه جیاجیاکانیدا.

قبولاً کردنی ئه‌م حۆكمە، باسى هه‌لويستی کۆمۆنیستی له‌بەرامبەر میللەتان و خه‌باتی میللیدا له‌بناغه‌وه ده‌گوییزتە‌وه بۆ لایه‌رە‌یه‌کی جیاوان. ئه‌گه‌ر پراتیکی کۆمۆنیستی و کریکاریی ئیمە لە‌پروسەی پیکه‌اتنى میللەتاندا کاریگە‌ری خۆی ھه‌یه، ئه‌وکاته بە‌رامبەرکی کۆمۆنیزم و ناسیونالیزم ده‌توانی شیوه‌ی بە‌رامبەرکی کۆمۆنیزم له‌گه‌لأ خودی پیکه‌اتن وه‌یان بە‌ھیزکردنی ناسنامه‌یه‌کی میلای تایبەت بگریتە خۆی. کۆمۆنیستە‌کان حەقیانه‌و بگرە له‌سەریانه که ئیدعای

میلله‌ت کردن‌کان و حق داواکردن‌کان میللييکان يه‌کس‌ه بخنه ژير وورديينه‌و هو بيدنه به‌ره‌خنه. مه‌بده‌ئي پوچه‌لاً كردن‌وه‌ي نفوذی ناسيوناليزم به‌سهر ميلله‌ت‌اندا، ده‌گوري بو مه‌بده‌ئيکي ئنه‌نته‌ر ناسيوناليستي فراوانتر كه له‌سهر بناغه‌ي هولدان بو له‌نيو بردني سنوره ميللييکان له‌نيوان خه‌لکي، سست كردنی ناسنامه ميللييکان، وه پيش گرتن به دروست بعونی سنوره جياوازیي ميلليي تازه‌کان بنيات نزاوه. خه‌باتي دفاعي لهدزى ناسيوناليزم جيگاي خوي ده‌دات به بزوقته‌وه‌يکي هيرش به‌رانه و ره‌خنه‌گرانه له‌پياناوي ئنه‌نته‌ر ناسيوناليزمدا. كومونيسته‌کان ده‌بى ئه‌وه پوشن بکنه‌وه كه له‌کويو له کام چوارچيوه ميژوبي و له‌ساييچي ج ه‌لومه‌رجيکي دياريکراودا مه‌شروعييه‌تی ناسنامه‌يکي ميلليو مه‌بده‌ئي مافی دياري كردنی چاره‌نووس بو ميلله‌ت‌ان به‌ره‌سمی ده‌ناسن. فورمولويکي گشتی وجودی نابت كه هه‌موو داواکه‌رانی حقوقی ميللى ده‌كاته مووه‌كيلی ئوتوماتيکي كومونيسته‌کان.

كليانيکي سه‌ره‌كوي لاباسی كومونيستي لاباره‌ي مه‌سه‌له‌ي ميلليي و، ستاه‌مي ميلليي. و‌ستانه‌وه به‌رووي ناسيوناليزمي ميلله‌ت‌تی ستاه‌مگه، و‌هيان ستاه‌مېيکي چينايه‌تی كه به‌ناوي ميلله‌ت و ميلله‌ت چيتيي‌وه مه‌شروعييه‌ت ده‌داته خوي، شتيكى به‌لگنه‌ويستى هه‌ميشه‌ي بزوقته‌وه‌ي ناوبراو به كومونيزم بووه. به‌لام ده‌ركي ره‌خنه‌گرانه و ميژوبي له مه‌قوله‌ي ميلله‌ت، ده‌ركي ئه‌ركه پراتيكيه‌کانى كومونيزمى كريكارى نه‌ته‌نها له‌برامبه‌ر ناسيوناليزمدا، به‌لكو له‌برامبه‌ر ناسنامه و خوناسينى ميللى به‌شيوه‌يکي گشتى، ده‌روازه‌ي تازه به‌رووي كومونيزمى كريكارى ده‌كاته‌وه له خه‌بات له‌دزى نفوذی ناسيوناليزم له‌نيو هه‌ردوو خه‌لکي ميلله‌ت‌اناي بالاده‌ست و ژير ده‌ستدا. مادام ناسنامه‌ي ميللى و‌هکو خه‌سله‌ت‌تىكى ئوبجه‌كتيقى گروپه‌کانى خه‌لکي چاو لى بکرى، مادام كريكاران و كومونيسته‌کان ره‌خنه‌ي خويان له ناسيوناليزم تىنې‌په‌راندې بو ره‌خنه له ناسنامه‌ي ميللى به‌شيوه‌يکي گشتى، پراتيكي رقزانه‌ي ناسيوناليزم باو بو سه‌رلنه‌نوي به‌ره‌هم هيئانه‌وه خولقاندنه‌وه‌ي خه‌سله‌ت‌ه ميلليي‌کان و هه‌ربه‌م پييشه‌ش ده‌مارگيريyo راي‌لې ميللى خه‌لک ناكه‌ويتى به‌ر تيغى ره‌خنه‌ي تيورى و پراتيكي كومونيزمى كريكارى. ناسيوناليزم ته‌نها له سيمما سياسيو حزبيي‌که‌ي ده‌بىنرى. له‌كاتيکدا ئه‌م رهوو ته‌نها گوشە‌يکي بچووكه له وجودو كاري سياسي ئه‌م ره‌وته كومه‌لاي‌تىي. ئه‌بعادي فه‌لسه‌فى، فه‌ره‌نگى، هونه‌ر، فيرکارى، ئيدارى، وه ته‌نانه‌ت "زانستى" بـهـيـزـكـرـدـنـ و سـهـرـلـهـنـوـيـ بـهـرـهـمـ هيـئـانـهـ وـهـيـ مـيـلـلـهـ تـانـ وـ نـاسـنـامـهـ مـيـلـلـىـ لـهـلاـيـنـ نـاسـيـونـالـيـزمـ، وهـهـرـوـهـاـ ئـهـ وـ دـامـودـهـزـگـاـ جـوـراـجـوـرـوـ ئـالـقـزـانـهـ كـهـ كـارـىـ نـاسـيـونـالـيـزمـ لهـهـموـ كـومـهـلـگـاـكـانـداـ رـائـهـپـهـرـيـنـ، نـاكـهـويـتـهـ بـهـرـپـهـلامـارـ سـتـهـمـ مـيـلـلـىـ درـيـزـكـراـوـهـيـ چـارـهـهـلـنـهـگـرـىـ نـاسـنـامـهـ مـيـلـلـيـيـ، نـهـكـ تـهـنـهاـ شـيـوـهـيـكـيـ تـايـيـهـتـوـ مـوـبـالـهـغاـوـىـ لـهـ نـاسـيـونـالـيـزمـ وـ شـوقـيـنـزـمـ. وـستـانـهـ وـهـ بـهـرـوـيـ سـتـهـمـ مـيـلـلـىـ، بـهـنـاـچـارـىـ، جـيـاـواـزـ نـيـيـهـ لـهـ وـستـانـهـ وـهـ بـهـرـوـيـ نـاسـنـامـهـ مـيـلـلـىـ لـهـهـرـدوـوـ سـهـرـىـ ئـهـمـ پـهـيـونـدـيـيـهـداـ.

لـهـشـىـ دـاهـاتـوـودـاـ بـهـشـيـوـهـيـكـيـ موـشـهـخـهـسـتـرـ دـهـچـمـهـ سـهـرـ ئـهـ وـ ئـهـنـجـامـگـيـرـيـيـهـ سـيـاسـيـيـانـهـ لـهـمـ باـسـهـوـهـ سـهـرـچـاـوـهـ دـهـگـرـنـ. تـاـ ئـهـ وـ جـيـگـايـهـيـ كـهـ پـهـيـونـدـيـ بـهـ تـيـرـوـانـيـنـيـ بـهـرـنـامـهـيـيـ حـزـبـهـ وـهـيـهـ

بۇ مەسەلەی مىللى، بېپرواي من ئىمە پىويىستان بە تىپوانىنىك ھەيە كە مەسەلەی "مەلەتىن و مافەكانىيان" دەنئىتە لاوھو لابىدى سىتەمى مەللىيۇ پەلامارى ئەنتەرناسىيونالىستىي بۇ سەر ناسىيونالىزىم، دەكاتە بناغە. تىپوانىنىك كە ھەرئەو لايەنە تاكتىكىو مەرجدارە دەبەخشىتە پشتىوانى كۆمۆنيستەكان لە "مەلەتىن" ئىزىزىدەستە كە خەسلەتى ئەنتەرناسىيونالىستىي بىزۇوتتە وەكەي ئىمە دەخوازىي لەجىگايدا دژايەتىي بەپەتىي كۆمۆنیزم لەگەلأ ناسىيونالىزىم و نەزادو ناسىنامە مەللى دەباتە سەر بۇ ئاستى مەبدەئىك كە ناكىرى لىرى لابدىت.

## مەلەت و ناسىيونالىزىم و بەرnamە كۆمۆنیزم كەرىكاري

### بەشىسىيەم: ئەنتەرناسىيونالىزىم و مەسەلەي مەللى

لەبەشەكانى پىشىودا تەئكىدمان لەسەر ئەو خالى كرددەوە كە ئەو مەقولات و فۇرمۇلەندىييانە كە بەشىوهىكى باو لە بەرnamە كۆمۆنیستىيەكاندا لەبەرامبەر مەلەت و مەسەلە مەللىدا بەكارھىنراون، نەتهنها وەلامدەرەوەي مەسەلەكە نىن بەلكو بەشىوهىكى جدى رى لىونكەر و مايەي خۆشباورەپىن. "مافي مەلەتىن لەديارىكىرنى چارەنۇرسى خۆياندا" نەتهنها مەبدەئىكى قابىلى تەعمىمى كۆمۆنیستى نىيە، نەتهنها مەرج نىيە ئازادىخوازانە بىت، بەلكو بەماناى پەرأوپىرى ووشەكە خوراقيو نامەفھومە. مەقولەي تەۋەرەيى لەم فۇرمۇلەيدا، واتە مە قولەي مەلەت، لەبەپەتە وە دلخوازانەيە، ئايىدۇلۇزىيانە ئەفسانەيىيە. مەرجى رۇشىن بۇونەوەي ھەلوىستى كۆمۆنیستى لەبەرامبەر مەلەتىن و مەسەلە مەللىدا، لەپەلى يەكەمدا ئەوەي كە خۆمان لەم فۇرمۇلەيە رىزگار بکەين.

لەئاستى تىپريدا گرفتى سەرەكى ئەم فۇرمۇلە ئەمەيە كە يەكەم، مەلەت وەكۇ مە قولەيەكى موعىتەبەر و بابهەتىو دراو وەردەگىرى، ناسىنامە مەللى وەكۇ تايىبەتمەندىيەكى ئۆبجەكتىقى خەلک بەفەرەز وەردەگىرى. دووھم، مەسەلەكە وەكۇ زەرورەتى بەپەسمىيەت ناسىن يان گىرمانەوەي مافە بەپەلاەت سروشىتىو زاتىيەكانى ئەم بۇونەوەر (مەلەت) نىشان دەدات. "مافي مەلەتىن لەديارىكىرنى چارەنۇرسدا" بەم جۆرە بەھەلە بەرەز ئەبىتە وە بۇ ئاستى پەرەنسىپىكى ئىنسانىو ئازادىخوازانەي حاشا ھەلەنگرو جىهانگىر. تىكەيشتنى سەرەتايى ھەر كۆمۆنیستىك كە بەم

فۆرمۆلەیه بارهاتبى ئەوهىيە كە مافى مىللەتان لەدياريكردىن چارەنۇوسدا، واتە پىكھېيانى دەولەتى سەرەبەخۆ لەلايەن "مىللەتان"ى جياجياوە، مەبدەئىكى موعته بەرە هەروەكۈ يەكسانى ژن و پىاو، ئازادى بەيان و پىخراوبۇون و مانگرتىن يان مافى تەلاق. ئەمە بەدحالىبۇونىكى بىنەپەتىيە كە بەلگەي پىشەرەويىيەكى عەقىدەيى گرنگە بۆ ناسىيونالىزم. لەئاستى عملىدا، عەيىي ئەم فۆرمۆلە لەوەدایە كە يەكەم، سەرەراي ھەموو ھەۋلاؤ تەقەلاكانى تائىستا پىناسەيەكى كارساز لە مىللەت بەدەستەوە نەدرابو تا بىرى بەپشت بەستن پىنى خاوهنانى ئەم "ماف" لە دەورانە جياجياكانى كۆمەلگەي ھاواچەرخدا بناسرىت، وە دۇوھم، ھىچ يەكىن لە رەھوت و مەكتەبەكانى لايەنگرى ئەم فۆرمۆلەيە، چى سۆسيالىيەت و چى ناسىيونالىيەت، تاكۇ ئىيىستا ئامادە نەبووھ ئەم باسە تا ئەنجامە عملىيە مەنتقىيەكەي درىز بکاتەوە بەرگرى لە دەولەتدار بۇونى ھەموو مىللەتان بکات، بەپىيى ھەر ئەو پىناسەيەكى كە خۆى بۆ مىللەتى بەدەستەوە دەدات. ئەدەبىياتى لايەنگرانى فۆرمۆلەي مافى مىللەتان لەدياري كردىن چارەنۇوسدا پېرە لەوەتە بىسەرەو تىبىتىيانەكى كە بە بەھانەي جۆراوجۆر "مىللەتان"ى جياجيا دەكەنە دەرەھەي بازنهى شمولى ئەم "ماف" دوھ.

به‌رنامه‌ی کومونیستی لب‌هارامبه‌ر مه‌سه‌له‌ی میل‌لیدا ده‌بی له‌ئه‌ساره‌تی ئه‌م تیروانینه ناسیونالیستیه رزگار ببیت و راسته‌و خوو بیپیچ‌و په‌ناو ته‌مومژ بچی به‌شوین گرفته‌که‌دا، به‌و شیوه‌یه‌ی که له‌و اقعدا هه‌یه. به‌رنامه‌ی کومونیستی به‌رله هه‌رشتیک ده‌بی رپوی مه‌سه‌له‌که به‌دروستی ته‌رح بکات. ده‌بی ئه‌وه رپوشن بیت که بوقچی ده‌چیتت سه‌ر مه‌قوله‌ی میل‌له‌ت و میل‌له‌ت گه‌راییو مه‌سه‌له‌ی میل‌لیو ده‌یه‌وه و هلامی چ شتیک بداته‌وه. به‌رنامه ده‌بی له لیکانه‌وه‌ی خویدا پشت به مه‌قولات و مه‌فاهیمیک ببه‌ستی که واقعیو قابیلی پیناسه‌کردن بن، هاوتابیه‌کی قابیلی ته‌شخیصیان له‌جیهانی ماددیدا هه‌بیت. به‌رنامه ده‌بی ئه‌وه رپوشن بکاته‌وه که ئیستن‌اجه‌کانی له‌باره‌ی مه‌سه‌له‌یه‌که‌وه که باسی له‌سه‌ره، تا چ راده‌یه‌ک مه‌بده‌ئیو جیهانگیره‌و تا چ راده‌یه‌ک سیاسیو په‌یوه‌سته به‌و کات و شوین و هه‌لومه‌رجه دیاریکراوه‌وه.

سہرہ تاکان و ستراتیج

بهشی هه ره زوری باسی میله‌ت و مه‌سه‌له‌ی میلای له ئه ده بیاتی کومونیستیدا تیکه‌له‌یه کی جوش خواردووه له مه‌بادئه عه قیده‌تییه کان له لایه کو تیبینیه تاکتیکیو ستراتیجیه کان له لایه کی تره‌وه. ئه‌مانه له نووسراوه جیاجیا کاندا هه میشه به‌وردی لیکتر جیانه کراونه‌ته‌وه. به‌لام ئه‌م جیاکردن‌وه‌یه مه‌سه‌له‌یه کی زور گرنگه. ده‌بی ئه‌وه پوشن بکریت‌وه که له‌نیو حوكمه مارکسیستیه کانی په‌یوه‌ست به میله‌ت و ناسیونالیزم و مه‌سه‌له‌ی میلایو مافی جیابوونه‌وه‌و... تاد، ئه‌حکامیک که جاروبار به‌پوشنی ده‌کهونه ناکوکیه کی شکلیه‌وه له‌گه‌لأیه کتریدا، کامه‌یان نیشانده‌ری مه‌بادئه له‌شکان نه‌هاتووه کومونیستیو پروليتیریه کانه و کامه‌یان ره‌نگانه‌وه‌ی به‌رژه‌وه‌ندیه تاکتیکه کان و به‌رژه‌وه‌ندیه مه‌رحه‌لیه کانی خه‌باتم، بزو و تنه و دکه‌به؟

بۆ مارکسیزم و کومونیزمی کریکاری لە مامەلەکردن لەگەلأ تیکرای پرۆبیلماتیکی میلەت و مەسەلەی میلییدا، چەند مەبدەئیکی عەقیدەبىی بىنەرەتى ھەيە كە جىهانگىرن و ناكرى لىنى لابدىت و هىچ پەيوەندىيان بە كات و شوين و سەردەمی مىژۇوپىيۇ قۇناغى گەشەی كۆمەلگاو بزووتنەوهى چىنایا تىيە و نىيە. كە بىرىتىن لەمانە:

۱- كريکاران نىشتمانىان نىيە. ناسىيونالىزم و ئەنتەرناسىيونالىزمى كريکارى ناكۆكىيەكى ئاشكارا و موتلەقىان لەگەلأ يەكتريدا ھەيە، ناكرى تىيەلکىش بىرىن يان پىكەوه سازش بىكەن. ناسىيونالىزم ئايىلۇزىيەكى بۆرژوايىيە كە رېڭرە لەبەرەت خۆوشيارى چىنایەتىو ئەنتەرناسىيونالىستى چىنى كريکاردا.

۲- كومونىزم بۆ لەناوبردن و سرىنەوهى سنورە مىللىيەكان و ھەلۋەشاندەوهى ناسنامە مىللىيەكان تىيدەكوشى. كۆمەلگاى كومونىستى كۆمەلگاىيە كە تىايىدا دابەش كردنى ئىنسانەكان بەسەر میلەت و ولاتاندا وجودى نىيە.

۳- ستهمى مىللى، واتە ھەلۋاردىن لەسەر بناغەي ئىنسانەكان بۆ میلەتە جىاجىاكان، يەكىكە لە سىماو شىوە گىرنگەكانى نايەكسانى ئىنسانەكان لەكۆمەلگاى چىنایەتىداو دەبى رابمالرىت. لەنیوبىردىنى ستهمى مىللىيۇ زەمانەت كردنى يەكسانىي ھەموو ئىنسانەكان سەربەخۆ لە ئىنتماپ مىللىيان ئامانجىكى راستەوخۆى بزووتنەوهى كومونىستى چىنى كريکارە.

ئەوه بەلگە نەويىستە كە دەبى بەتەئىكىدىي ھەموو ئەم مەبادئانە لەبەرnamە كومونىستىدا بىنۇوسرىن. ئەمانە بنچىنەي ھەلۋىستى كومونىزم لەبەرامبەر میلەت و میلەت چىتى و ستهمى مىللى پىكىددەھىن.

ھەر لەسەرنجданى يەكەمەوه ئەوه رۆشن دەبىتەوه كە حوكىمى مافى جىابۇونەوه، يان وەك پىيى دەلىن مافى مىلەتان لەديارىكىرىنى چارەنۇوسدا، بۆ كومونىزم لەپىزى ئەم ئەحکامە بنچىنەبىياندا نىيە. نەتنەها ئەمە، بەلکو لەگەلأ ئەم مەبادئانەدا ناكۆكىشە. لىرەدا قسە لەسەر پىكەنەنلى سۇوربەندىيەكى مىللىيۇ جىابۇونەوه و پىكەنەنلىنى ولاتىكى تازەيە، سنوربەندىيۇ جىاكردىنەوهى كە كومونىزم و ئەنتەرناسىيونالىزمى كريکارى وەكى مەبدەئىكى بىنەرەتى خوازىيارى ھەلۋەشاندەوهى ھەمەلايەنەيەتى. گەر وايە ئىتىر بېچى كومونىستەكان قسە لە بەرسەمىيەت ناسىنى مافى جىابۇونەوه و جاروبار تەنانەت زەرورەتە سىاسىيەكەشى دەكەن لەم يان لەو ھەلۇمەرجى دىاريکاردا؟ ئەم ھەلۋىستە چۈن ئەگۈنچىتىرى لەگەلأ ئەو مەبادئانەدا؟

وەلام ئەوهى كە مافى جىابۇونەوه بۆ كومونىستەكان نەك مەبدەئىكى تىورى بەلکو وەسىلەيە كە لە قەلەمەرەوى سىاسەتدا. بەرسەمىيەت ناسىنى مافى جىابۇونەوهى مىلەتان، كە ھەلۇمەرج و محدوديەتەكانى لەدىدگاى مارکسیستىيەوه دواتر باس ئەكەم، لە مەبادئەكانەوه سەرچاوه ناگىرى،

بەلکو بەرنجامی ناچارییە کانی قەلەم‌رەوی سیاستە، ئەمە يەکیکە لە ئامرازە عملیيە کان بۆ بردە پیشەوەی ستراتیجی شورشی کریکارى لە بارودقۇخ و ھەلومەرجى تایبەتىي سەرمایەدارىي ھاواچەرخدا.

تهنانەت لە قەلەم‌رەوی کارو خەباتى سیاسىشدا ھېشتا يەكسەر و بى پیشەكى ناگەينە مەقولەی مافى دیاريکردنى چارەنۋوس. مەبىدەئىكى عملیو تاكتىكىي ماركسىزم لەجيھانىكدا كە لەئىستادا دابەش بۇوه بۆ ولاتان و مىللەتان، بەباشتىر دانانى چوارچىوھ ولاتىيە گەورەتەرەكانە لە بچووكتەرەكان و دژايەتىكىردىنى وورد كردىن و دابەش كردىنى چوارچىوھ ولاتىيە گەورەتەرەكانە بۆ بەش بەشى بچووكتر، چ قەومى بىت يان غەيرە قەومى. بەواتايەكى تر ((مافى جىابۇنەوە)) لە خودى قەلەم‌رەوی تاكتىكىشدا دەكەويتە ناكۈكىيەوە لەگەلأ مەبادئىكى گشتىتىرو بىنەرەتىردا. ھەموو ئەمانە بەو مانايىيە كە مافى مىللەتان لە دیاريکردنى چارەنۋوسى خۆياندا، يان بەمانايىكى دەقيقى تر مافى جىابۇنەوە مىللەتان و پىتكەتىنانى دەولەتى سەربەخۇ، نەك ھەلىنجاوى مەبادئە ماركىسىتىيەكانو ھەلبەتە نەك بەشىك لەم مەبادئانە، بەلکو لە ناوهپۇكدا ئىستىنسىيەكە لەم مەبادئانە، بەرنجامى ئەو ھەلومەرجە تايىبەتە سیاسىيۇ كۆمەلایەتىيەيە كە كۆمۆنىستەكان ناچار بە پاشەكشى دەكات لە مەبادئە تىۋرى و پىوانە سیاسىيە گشتىيەكانى خۆيان. رەتكىردنەوە مەسەلەي مافى دیاريکردنى چارەنۋوس وەكى مەبىدەئىكى كۆمۆنىستى لەلایەكە قبۇلأ كردىنى مەرجدارى وەكى ناچارىيەكى تاكتىكى لە ھەلومەرجى دیاريکراودا، ئەمە بەپرواي من خالى دەست پىكىردىنى ھەلوىستىيەكى مەبىدەئىي كۆمۆنىستىيە. باسى جىيگاۋ شوينى مافى دیاريکردنى چارەنۋوس لە تىپوانىن و بەرنامەي ماركسىستىدا بەم پىتىيە، بەپىچەوانە تىپوانىنى باوهوھ كە ئەمە بە مەبىدەئىكى ئىجابىي ماركسىزم لە قەلەم دەدات، دەبى رېك لە سەر ئەم خالە چەق بېبەستى كە ئەو ھەلومەرجو محدوديەت و مەوقعييەتە استپانائىيانە كامانەن كە دىفاع كردىن لەم مافە و جاروبار تەنانەت پىشىنيازكىرنىشى دەخوارن.

جىھە لەو رېبىازانەي كە دواتر لە ئەنتە رناسىيونالىزمى دوووهەم بەتايىبەتى لە بەرامبەر جەنگى يەكەمدا، ناسىيونالىزميان كرده ناو بنەماكانى سۆسيالىزمى خۆيانەوە، وە يان كۆمۆنىزمى پۇرسىي پاش ستالىن كە مىللەتان و گەلانى لەپالا چىنەكاندا بەرز كردهو بۆ ئاستى شەخسىيەتىكى موعەتە بەرۋو رەھاى رەوتى مىژۇو، سەرتاپاى تەقلىدى ماركسىستى لە بەرامبەر مەسەلەي مىلىدا مەسەلەي بەرەسمىيەت ناسىنى مافى دیاريکردنى چارەنۋوس وەكى شىۋازا زىكى سیاسى لە ستراتیجى عملىي بزووتنەوەي سۆسيالىستى سەير دەكات، نەك وەكى مەبىدەئىكى تىۋرى. سەربارى ھەموو ئەو رۇشنىو تەنانەت نارۇشنىو لىلىيانەي كە دەكرى لەشىۋە ھەلوىستى خودى ماركس يان لىنىن بەدى بىرىت، ئەم مەسەلەيە لە مامەلەيى هىچ كامياندا جىيگاى گومان نىيە كە دژايەتى لە ئاشتى نەھاتۇوی ناسىيونالىزم و ئەنتە رناسىيونالىزم مەبىدەئىكى عەقىدەيىيە، لەكتىكدا كە بەرەسمىيەت ناسىنى مافى مىللەتان لە دیاريکردنى چارەنۋوسى خۆياندا خشتىكە لە ستراتیجى عملىي بزووتنەوەكە.

فۆرمۇلەکەی ئىمە لەپۇرى مىتىۋە دەكەۋىتە چوارچىۋە ئەم تەقلىدە، بەلام بەكاربرىنىڭى عملىي مەودا يەكى شمولىي لەو بەرتەسک ترى ھەيە كە چ ماركس و چ لىنин لەسەر دەمى خۆياندا مەبەستىان بۇوە. لە بەرئەوەي كە يەكەم، رۇخسارى مىللەي جىهان و جىڭاو شوينى مىللەت و مىللەت سازىي لە سەر دەمى ماركسدا لەگەلە سەر دەمى لىنин و ھەر دووكىشىان لەگەلە سەر دەمى ئىمەدا زۆر جىاوازن. دووھم، مەوقۇيەتى ناسىيونالىزم و جىڭاو شوينى لە پرۇسەي مىژۇو يىدا لەھەرىيەكتىك لەم سەر دەمانەدا زۆر جىاواز، سىيەم، پەيوەندى ھەرىيەك لە سۇسىالىزم و ناسىيونالىزم لەگەلە يەكتىدا، ھىز ھاوسەنگى نىوانىان و شىۋەي بەيەك دادانىان لە مەيدانى كۆمەلایەتى ئەمرۇدا زۆر جىاوازەو ئىلتىزاماتى تاكتىكىي ئەمرۇ ئىمە جىاواز بىيەكى زۆرى لەگەلە ھەر دوو سەر دەمى پېشۈرۈدا ھەيەو سەر دەن جام چوارەم، بەبروائى من بەلۇتفى ئەوەي كە ئىمە لە دواي ئەوان ھاتووين، ئىمە ئەو ئىمكانەمان ھەيە كە ھەندى مەقولات و لېكانە و بخەينە سەر باسەكە كە دېقەت و زەرافەتىكى زىاتر دەبەخشىتە ھەلۋىستى كۆمۇنىستىو پەنگە ھەندىك لە نارقۇشنىيەكان بىرەويىتەوە. بەشىۋەيەكى دىاريکراو شىۋازىك كە ئىمە مەوداي شمولى ئەم فۆرمۇلەيەي پىنناسە ئەكەين جىاوازىي ھەيە لەگەلە ھەر دوو شىۋازى ماركس و لىنин.

## گۆشەنىڭى مىژۇوی

ماركس لەسەرەتاي سەر دەمى ناسىيونالىزمدا دەژىيا. بەلام ئەم ناسىيونالىزم، ناسىيونالىزمى ئەم رۇ وەيان ناسىيونالىزمى سەر دەمى لىنин نەبوو. شارپىي سەرەكى ناسىيونالىزم لەو سەر دەمەدا نەتەنها قەومى نەبوو، بەلكو ناوه رۇكەكەي برىتى بۇو لە ئاوىتە كەرنى قەومە جىاجىاكان لە يەك چوارچىۋە مىللە ھاوبەشدا. رەوتى مىللەت سازىي ولات سازىي سەر دەمى ماركس پەوتىك نەبوو بۇئەوەي ھەموو قەومە كان بىنە خاوهنى ولاتى خۆيان، بەلكو پېكھاتى ئابوورىيە مىللەي كاپىتالىستىيە تەمن درىزەكان بۇو لە ئەورۇپا توپىكىو پېك دانى سىستىمى كۆن بۇو. لىرەو لەوئى ھەندى بەلگە نامە ھەيە كە تىياناندا ماركس و ئەنگلس "مەبدەئى ئىنتىماي مىللە" وەيان بەو عىبارەتى كە دواتر پەواجى پەيدا كرد، "مافى دىاريکردنى چارەنۇوس" يان، بە مافى "ھەموو مىللەتان" زانىوە. بەلام ھەلۋىستى لەمە بەرجەستەترو مەلمۇسترى ماركس و ئەنگلس جىاكردىنەوەي "مىللەت" لە "ئىنتىماي مىللە" و مىللەتانى ((مىژۇوی)) لە مىللەتانى ((نامىژۇوی)), واتە ئەو مىللەتانەي كە بە حۆكمى ھەلۇمەرجى بابەتىي لە پرۇسە سەرەلەنلىنى پەيتاپەيتاي كۆمەلگا پېشە سازىيەكانى سەرمایەدارىدا بە واقعى شانسى پېكھىنانى ولاتى خۆيان ھەيە. مەوداي شمولىي ھەلۋىستى ماركس و ئەنگلس لە واقعا مەسەلەيەكى زۆر بەرتەسکترە لە "ھەموو مىللەتان". قىسە لەسەر رەوتى بابەتىي پېكھاتىن و خۆگىتنى تەركىبەي مىللە - ولاتىي دەۋام دارى كاپىتالىستىيە لە ئەورۇپادا نەك مافى ھەموو پېكھاتە مىللىيۇ قەومىيەكانى جىهان بۇ پېكھىنانى ولاتى خۆيان. ماركس و ئەنگلس پېكھىنانى دەولەتى سەر بەخۇ لەسەر بناگە ئىنتىماي مىللە - قەومى بەراشقاوى

رەت دەکەنەوە. لەچەند حالەتىكى كەمدا كە ماركس بەدياريکراوى هەستاوه بە بەرگرى كردن لە سەبەرخۆيى مىللەتاني بچۇوكترو لاوهەكتىرو ((غەيرە مىژۇويى)) وەك ئىرلەنداو پۆلەنداء خاسىيەتى سىياسى ئەم ھەلوىستگىرىييانە بۇ بەرەوبىشەوە چۈونى بزووتنەوەي سۆسىيالىستى چىنى كريكار زۆر رۆشن بۇوە. سەربەخۆيى پۆلەندادا گورز لە كۆنەپەرسىتى تزارى دەوەشىنیو سەربەخۆيى ئىرلەنداش زەمىندارىتى گەورەي بىرتانيا لە ئەلقة زەعىفەكەيدا دەكوتىو ھەروەها عاملىكى مىژۇويى نىفاق لەنیوان چىنى كريكار لە ئىنگلستان و ئەمریكا لەنیو دەبات.

سەردەمى لىينىن سەردەمىكى ترە. كاتىك لىينىن قىسە لە مافى جىابۇونەوەي مىللەتان دەكات، لەبنەرەتدا مىللەتاني سەتملىچۇو لە ئىمپراتورىيەتى تزاريو موسىتەعمەرەكان و ولاٽانى ژىر دەسەلاتى ئىمپerializm دىئنە بەرچاوى. لىينىن رۆلى پۆزەتىقى خەباتە دېرى ئىستۇمارىيەكانى مىللەتاني بچۇوكى لەبەرچاوه لە گورز وەشاندىن لە دەسەلاتى بۆرۇوازى جىهانى. لىرەشدا بەمانايەكى تر لەگەلأ رەوتىكى ئۆبىزەكتىقى مىللەت سازىيى لەجەرگەي نىزامىكى كۆنەو كۆنەپەرسىتەن بەرەو پۇوين، لەپىتناوى گۈرپىنى پەيوەندىيە ئابۇورىيەكان و گەشەي سەرمایەدارى لەئاستى جىهانىدا. لەگەلأ جۆرىك لەناسىيونالىزم بەرەوپۇوين كە نەك تەنها لەبەرامبەر پرۆلىتارياو بزووتنەوەي كريكارى، بەلكو لەھەمان كاتدا لەبەرامبەر ئىستۇمار، كۆنەپەرسىتى سىياسىو فيۋىدىلىزمدا مانا پەيدا دەكات. لىينىن سەيرى توانانى سىياسى ئەم رەوتەو جۆرۇ شىۋەي بەيەكدادان و بەرامبەركىكەي دەكات لەگەلأ بزووتنەوەي سۆسىيالىستى چىنى كريكاردا. مەسەلەي مافى دىاريكردىن چارەنۇوس بۇ لىينىن لەم چوارچىيە سىياسىيەدا مانا پەيدا دەكات. لىينىش مەوداي شمولى ئەم مافە بەرتەسک دەكاتەوە. فۇرمۇلەي مافى دىاريكردىن چارەنۇوس لە لىتكانەوەي لىينىدا لە فۇرمۇلەي ماركس و ئەنگلەس عام ترە، بەلام لەپۇوى عملىيەوە جىاوازىيەك كە لەنیوان ((مافى جىابۇونەوە)) و ((ئىجابى بۇونى جىابۇونەوە))دا دايى دەنیت، بەكردەوە پشتىوانى بزووتنەوەي كۆمۇنىستى لە جىابۇونەوەي مىللەتان بەرتەسک دەكاتەوە بۇ چەند حالەتىكى دىاريكردا. دەستتىشان كردىن زەرورەتى جىابۇونەوە وەيان پېشىنازىردن يان نەكردىن جىابۇونەوە لە فۇرمۇلەبەندىيەكەي لىينىدا بەتەواوى سېپىرەداوە بە شىكىردىنەوە ئەو ھەلۇمەرجە دىاريكردا.

سەردەمى ئىمە سەردەمىكى تەواو جىاوازە. تا بەرلە دارۇخانى بلۇكى رۇڭەلات ھىچ رەوتىكى گشتىگىر وەيان بەرچاوى مىللەت سازىيى لەئاستى جىهانى وەيان لەئاستى ناوجەيىدا لەئارادا نەبۇو. ئەو چەند حالەتە پەراكەندهيە كە ھەبۇو، ئەپەرەكەي ئەيتوانى ئارايىشتى مىللىي جىهانى ھاوجەرخ لە جزئىياتىكى كەم بايەخدا بگۇرۇت. لەمە گرنگەر، بزووتنەوە مىللىيەكان ناوجەرۇكىكى ئابۇورى تايىبەتىان نەبۇو. ئەو ئالۇگۇرەكانى جىتمەبەستى بزووتنەوە مىللىيەكان بۇو لەبنەرەتدا سىياسىو فەرەنگى بۇو. سەرچاوهى ئەم بزووتنەوانە بەپىچەوانە سەردەمى ماركس و لىينىنەوە نەئەگەرایەوە بۇ ئالۇگۇرەكانى ئابۇورى سىياسى جىهانى، بەلكو لەبنەرەتدا سەرچاوهكەيان سەتەمى مىللىيە فەرەنگى وەيان دۇزمىنایەتى ناسىيونالىستى بۇوە لەسەر دەسەلات. ئابۇورى سىياسى جىهان و جەمسەربەندىيە ئابۇورىي سىياسىيەكانى بچۇوكترين كارىگەرى لەم كىشىمەكىشانەوە

وهرناگریت. ئەوهى لەبنەرەتدا لهم سەردەمەدا له قەلەمەرىدە باسى مافى دىيارىكىرىدىنى چارەنۋوس لەئارادىيە، چەند مەسەلەيەكى مىللى چارەسەر نەكراوه، وەكۇ مەسەلەي فەلەستىن، مەسەلەي كورد، مەسەلەي ئىرلەنداو... تاد كە بەپلەي جياجيا پېڭەن لەبەرەدم پەوتى رۆتىنىي ئابورى كاپيتالىستى لەناوچەكەي خۆياندا وەيان بۇونەتە عاملى نائىستقرا里يو ئالۋازىي سىاسى لەئاستى ناواچەبىو جىهانىدا. ئەم مەسەلانە ھەندى جار ببۇونە مەيدانى كىشىمەكىشىكى فراوانتر لەنىوان رۆزئاواو رۆژھەلاتداو بەم پىيە ناوهەرۆكىكى لىلتىريان لە حالتە رۆتىنىيەكانى كىشىمەكىشى مىللى پەيدا كىردووه.

هه رس هينانى بلوكى رۇزھەلات بەمانىيەكى تازە بۇوه مايەى دەست پىكىرىدىنى رەوتىكى مىللەت سازىيى، كە تەنائەت لەرروو ئابورىشەوە ناوه رۇكىكى چارەنۇوس سازى ھە يە. سەرمايەدارى بازار لەبەشىكى گەورە لەجيھانى پىشەسازىيۇ نيوھ پىشەسازىدا، لەجەرگەى لەبەرييەك ھەلۋەشانە وەي ھەموو پىكەتە سىاسىيەكانى نىزامى پىشۇوو نەبوونى قالبىكى پەسەند بۇ فەرمانپەوايى، بەرەو ئەوە ئەپراتورات كە جىڭگى مۆدىلى بە بنبەست گەيشتۈرى سەرمايەدارى دەولەتى بىگرىتە وە. جۆرىيەك لە ناسىيونالىزم، بەشىوھەكى سەرەكى ناسىيونالىزمى قەومى، وە كە ماتریالىك بۇ بىناكىرىنى شادەمارى ئايىدۇلۇزىكى حکومەت و بەدەستەيىنانى مەشروعىيەتى سىاسى بۇ دەولەتە بۇرۇۋايىيە تازە كان لە پارچە و پېشىكى ئىمپراتورىيە پۇكاؤەكە خۆى ئەنۋىنى. ھەموو رۇزىك مەسىلەيەكى مىللەتى تازە دروست ئەكىرىت. باسى مافى ديارىكىرىدىنى چارەنۇوس بەفراوانى دەچىتە دەستورە وە. سەير لە وەدایە ھەر ئەو رەوتەي كە مەسىلەي مىللەتى تازە دىننەتە نىوانە وە، ئەگەرى چارەسەرگەرنى مەسىلە مىللەيە كۈنەكان زىاتر دەكەت.

نه له لومه رجه زهوي تا ئاسمان جياوازى هه يه له گه لا سه رده مه كانى تردا. مه سه له كه به ته و اوی له جه رگه ي پاشه و پاش گه رانه و هي يه كى گه وره كۆمه لا يه تى سياسيو فه ره نگيدا له ئارادايه. ناسيوناليزمى قهومى له سووكترىن و بۆگەن ترىن شىوه كانىدا ئالا هەلگرى مه سه له ي ميللييە. بې پىچەوانە ي سه رده مى ماركس و لينينه وە، ميللهت سازىي ئەم رفۇ ئەو ناسنامە ميللييانە لە دەمە زەردكىردىن، هىچ پەيوەندىيە كيان بە چۈونە پىشە وەي ماددىيانە مىژۇو بەھىچ ئاراستە يە كى ئىجابىدا نىيە. نۇوكى تىزى ئەم ناسيوناليزمە راستە خۇ رووى لە كريكارو كۆمۈنىزم و تەنانەت ريفورم و ليبراليزمىشە. دووبارە كردىنە وە سووكو سادەي فورمۇلە كەيلىين لە بەرامبەر سەربەخويي موستەعمەرات و فورمۇلە كەي ماركس لە بەرامبەر ميللهت سازىي بۇرۇوابىي سەدەي نۆزدەھە مدا وەلامى مه سه له كانى ئەم رفۇ نىيە. كۆمۈنىست و كريكارى ئەم رفۇ دەبى وەلامى مه سه له ي مىلى ئەم رفۇ، بەو شىوه يە كە هە يە، بدانە وە. لەم كۆششەدا بە بىرۋايى من دەكىرى بگەيت بە ليكىدانە وە يە كە بشى بە سەر سەر رەدە كانى رابردووشدا تە عميم بکريت و ناوه رۇكى شۇرۇشكىرانە و مونسەجىمى هەلويىستى ماركس و لينينيش بە روونىيە كى زياترە وە نىشان مىدات.

## له میلله‌ته و تا "مه‌سه‌له‌ی میلله"

خودی بعونی میلله‌ت، یان به‌فرز و درگرتنی بعونی میلله‌تیک، نابیته بنه‌مایه‌ک بـو هیچ حه‌قی حاکمییه‌تیک. ئه‌وه‌ی که هر میلله‌تیک، به‌هه‌ر پیناسه‌یه‌که‌وه، مافی هه‌یه ولاطی "خوی" پیک بهینی، نه‌بنچینه‌یه‌کی زانستیی هه‌یه، نه حقوقیو نه میژووی. مارکس و لینین نه‌ته‌نها له‌پرووی عه‌مه‌لییه‌وه تیروانیکی له‌م چه‌شنه‌یان بـو مه‌سه‌له‌که نه‌بwoo، به‌لکو ئه‌وه‌یان لا به‌لگه‌نه‌ویست بـو که له‌جیهانی واقدیاو له‌جه‌رگه‌ی پـیوه‌ندییه ئابووریو سیاسیو فـه‌ره‌نگییه‌کانی نیوان قـه‌وم و میلله‌ته جیاجیاکاندا، "هه‌موو میلله‌تان"، به‌شوین پـیکه‌ینانی ولاطی خـویانه‌وه نابن و جیهان هیچ کاتیک نابیته سه‌به‌ته‌یه‌کی پـپ له ولاطانی ووردو درشتی به‌قـه‌د ژماره‌ی میلله‌تان، چ واقعییه‌کان و چ ساخته‌کان. وه هه‌ر ئه‌م دلـنیا بـوونه عه‌مه‌لییه، هـهـنـدـیـ جـارـ دـهـورـیـ هـهـبـوـوـهـ لـهـ جـدـیـ نـهـگـرـتـنـیـ زـانـسـتـیـانـهـیـ ئهـوانـ بـوـ دـیـارـیـ کـرـدـنـیـ وـوـرـدـتـرـیـ مـعـیـارـهـکـانـ وـمـهـوـدـایـ شـمـولـیـ "مـافـیـ مـیـلـلـهـتـانـ"ـ، یـانـ لـهـ هـهـنـگـاـوـ نـهـهـاـوـیـشـتـنـیـ ئـهـوـانـ بـوـ نـاوـ رـهـخـنـهـیـ حـقـوقـیـ لـهـ مـهـقـولـهـیـ مـیـلـلـهـتـ.

بـوـونـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـشـ خـوـیـ لـهـ خـوـیـداـ بـنـچـینـهـیـهـکـ نـیـیـهـ بـوـ بـهـرـهـسـمـیـیـتـ نـاسـیـنـیـ مـافـیـ جـیـاـبـوـونـهـوـهـ پـیـکـهـیـنـانـیـ ولاـتـیـ سـهـرـبـهـخـوـ. وـهـلـامـیـ کـوـمـؤـنـیـسـتـیـ بـهـ بـوـونـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ، خـهـبـاتـهـ بـوـ لـاـبـرـدـنـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ. ئـهـمـهـ شـیـوـازـیـکـهـ کـهـ بـزوـوـتـنـهـوـهـ چـیـنـیـ کـرـیـکـارـوـ گـشتـ بـزوـوـتـنـهـوـهـ یـهـکـسـانـیـخـواـزـانـهـ لـهـ ۹۹%ـ کـوـمـهـلـگـاـ مـهـوـجـوـدـهـکـانـداـ لـهـبـهـرـامـبـهـرـ سـتـهـمـیـکـ کـهـ لـهـ مـیـلـلـهـتـ کـهـمـینـهـکـانـ دـهـکـرـیـتـ گـرـتـوـوـیـانـهـتـ بـهـرـ. وـهـلـامـیـ یـهـکـجـارـهـکـیـ کـوـمـؤـنـیـزـمـیـشـ کـوـتـایـیـ هـیـنـانـیـ یـهـکـجـارـیـیـ بـهـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ لـهـرـیـگـهـیـ لـهـنـیـوـبـرـدـنـیـ سـهـرـمـایـهـدـارـیـوـ چـهـوـسـانـهـوـهـ دـاـبـهـشـبـوـونـیـ چـیـنـایـهـتـیـیـهـوـهـ بـهـشـیـوـهـیـهـکـیـ گـشتـیـ.

بـهـرـهـسـمـیـیـتـ نـاسـیـنـیـ مـافـیـ دـیـارـیـکـرـدـنـیـ چـارـهـنـوـوسـ، یـانـ مـافـیـ جـیـاـبـوـونـهـوـهـ، وـهـسـیـلـهـیـهـکـیـ سـیـاسـیـوـ شـیـعـارـیـکـیـ تـاـکـتـیـکـیـ نـیـیـهـ لـهـبـهـرـ بـوـونـیـ مـیـلـلـهـتـانـ وـئـنـتـمـاـوـ خـوـشـبـاـوـهـرـیـ مـیـلـلـیدـاـ وـهـیـانـ تـهـنـاـتـ بـوـونـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـشـداـ. ئـامـرـازـیـکـهـ بـقـ وـهـلـامـدـانـهـوـهـ بـهـ ((مـهـسـهـلـهـیـهـکـیـ مـیـلـلـیـ)). بـوـونـیـ مـیـلـلـهـتـ وـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ، خـوـبـهـخـوـ بـهـمـانـایـ بـوـونـیـ ((مـهـسـهـلـهـیـهـکـیـ مـیـلـلـیـ))ـ نـیـیـهـ. ئـهـمـهـ مـهـقـولـهـیـهـکـیـ بـنـهـرـهـتـیـیـهـ لـهـ باـسـهـکـهـیـ ئـیـمـهـداـ. هـهـلـبـهـتـ بـهـبـنـ نـاسـنـامـهـیـ مـیـلـلـیـ مـهـسـهـلـهـیـ مـیـلـلـیـ نـاـقـوـانـیـ بـوـونـیـ هـهـبـیـتـ. هـهـرـوـهـکـ چـوـنـ بـهـبـنـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـشـ، یـانـ تـهـسـهـوـرـیـ بـوـونـیـ سـتـهـمـیـ مـیـلـلـیـ، وـهـیـانـ لـانـیـ کـهـمـ کـیـیـهـرـکـیـیـ مـیـلـلـیـ، مـهـسـهـلـهـیـ مـیـلـلـیـ وـجـوـدـیـ مـادـدـیـ نـابـیـتـ. ئـهـمانـهـ مـهـرـجـیـ پـیـوـیـسـتـیـ سـهـرـهـلـدـانـیـ مـهـسـهـلـهـیـ مـیـلـلـیـنـ لـهـ کـوـمـهـلـگـادـاـ، بـهـلـامـ مـهـرـجـیـ کـافـیـ نـیـنـ. کـاتـیـکـ ئـهـتوـانـینـ باـسـ لـهـ بـوـونـیـ مـهـسـهـلـهـیـ مـیـلـلـیـ بـکـهـینـ کـهـ ئـهـمـ نـاسـنـامـهـ مـیـلـلـیـیـهـ نـاـکـوـکـانـهـ وـ کـیـشـمـهـکـیـشـ وـ کـیـیـهـرـکـیـوـ دـوـژـمـنـایـهـتـیـیـانـ گـهـیـشـتـیـیـهـ ئـاستـیـکـ لـهـ خـهـتـ بـوـونـهـوـهـ توـنـدـ بـوـونـهـوـهـ، وـهـ پـیـشـینـهـ وـ مـیـژـوـوـیـهـکـیـانـ هـهـبـیـتـ وـ حـهـسـاسـیـیـهـتـیـکـیـانـ لـهـ گـشتـ کـوـمـهـلـگـادـاـ درـوـسـتـ کـرـدـبـیـ کـهـ ئـهـوـیـ خـسـتـیـیـتـ رـیـزـیـ مـهـسـهـلـهـ مـیـحـوـهـرـیـیـهـکـانـیـ کـوـمـهـلـگـاوـهـ. مـهـسـهـلـهـیـهـکـ کـهـ لـهـرـوـانـگـهـیـ جـهـمـاـوـهـرـیـ فـراـوـانـیـ خـهـلـکـوـ لـهـپـروـوـیـ ژـیـانـیـ ئـابـوـورـیـوـ سـیـاسـیـ کـوـمـهـلـگـاوـهـ وـهـلـامـ ئـهـخـواـزـیـ. بـهـرـهـسـمـیـ نـاسـیـنـیـ مـافـیـ جـیـاـبـوـونـهـوـهـ یـهـکـیـکـهـ لـهـ شـیـوـازـهـکـانـیـ تـیـمـارـکـرـدنـ،

نه شته رگه رییه کی کومه لایه تیه، که له هله مه رجیکی وادا به دهست چینی کریکاره ودیه. به لام له پیشدا ده بی مه سه له یه ک هاتبیتله ئاراوه تا ودها ریگا چاره یه ک له بنه ره توه مه وزو عییه تی په یدا کرد بی. ده بی ده ردیک وجودی هه بیت تا ده رمانیکی لهم چه شنه، که به شایه تی میز ووی سه دو په نجا سالی را بردوو له زوربه کانه کاندا بو کومونیسته کان "قابلی پیشنياز کردن" نیه، بخريته ده ستوری چاره مسه رکردن وه.

کاتیک وورد تر سه رنچ ئەدەین ئەبىنин مارکس و لىينىش تائەو جىگا يەى كە پەيوەستە بەما فى جىابۇونەوە لە واقعەدا نەك ھەموو چەشىنەكانى مىللاھت يان حاھتە بىشۇمارەكانى سته مى مىلى، بەلگو ((مەسىھە مىلىلىيە)) ئاواھ لە كانى جىھانى ھاوچەرخى خۆيان مەبەست بۇوە. فۇرمۇلې بەندىيەكانى ئەوانىش دەبى ھەر لەم چوارچىپەيدا دەرك بىرىتى قەزاوەتى لەسەر بىرىت.

برنامه‌ی کۆمۆنیستی سنه‌دی دلاراگرتنی میللەتان نییه. بپیار نییه چینی کریکار بۆ دابهش کردنی هر ولاتیک بۆ کوماره سهربه خوکانی دانه دانه‌ی میللەتان بخروشی. لە روانگەی چینی کریکاره‌و هر سکالاو ناپهزا یه تییه‌ک له سته‌می میلای یه کسەر به ریفارندوم بۆ جیابوونه‌و وەلام وەرنانگریتەو، سه‌رکەوت‌تى کریکاری، جەژنی ناسیونالیزم نییه. چینی کریکارو بەرنامه‌ی کۆمۆنیستی له سه‌ریتی کوتایی بەسته‌می میلای بھینیت و بۆ ئەو مەسەله میللیيانه‌ی کە بۇونەتە مەسائیلیکی واقعی له ژیانی جەماوەری خەلکدا پیگاچاره دابنی. ئەم پیگاچاره‌ی دەتوانی بەره‌سمییەت ناسیئنی مافی جیابوونه‌و دی میللەتی سته‌م لى چووو ژییر دەسته بیت.

له بارهی ئیرانه وه به دیاریکراوی، مەسەلەی کورد مەسەلەیە کی میلای کراوەو مەترەحە. مەسەلەی لور یان مەسەلەی ئازھری یان هەر ناسنامەیە کی میلای تر کەدەتوانى لەم یان لهو بىرگەدا خۆی قووت بکاتەوە، ئەمۇق بەئەندازەی مەسەلەی کورد له ئیران یان له ناوچەکەدا مەترەح نىيە. ئىمە فۆرمۇلېكمان نىيە بەناوى مافى "مېلەتان" له ولاتى "فرە میلای" ئیراندا بۇ "دیاریکردنى چارەنۇوسى خۆيان". شىعارىكى روشنمان لە بەرامبەر مەسەلەی کورىدا ھەيە: بەرسىمىيەت ناسىنى مافى چىاپۇونە وەي خەلکى كوردىستان و پىكەيتانى دەولەتىكى سەربەخۇ.

کاتیک بوونی مهسهلهی میالی دهکهینه معیار بو مهوزوعییت پهیداکردنی ماافی جیابونهوه، کومهلهک دژواریو تیکهولنکهی تیوری گرنگ وهلائهنین. یهکه، لهجاتی قهلهمرهه و سهجههکتیف و دلخوازانهی پیناسهکردنی میالهه تو دواتریش دایهش کردنیان بق میالهه تانی گهوره و بچووک، موعلته بهرو ناموعلته بهر، میژوویو نامیژوویی، شایسته و ناشایسته، مهسهلهی ئوبجههکتیف و مهلموسی بوون و نهبوونی ((مهسهلهی میالی)) دهبیته بناغهه تویزینهوهمان. ئیمه ئیتر ناچار نابین پیناسه رهنگاوارهنه کانی ناسیونالیسته کان بق میالهه قبولاً بکهین، ناچار نین بهقبولاً کردنی ناسنامه میالیهه کان له خولقادن و مانهوهیاندا بهشداری بکهین، ناچار نین بچینه ناو باسی رهتکردنوه یان قبولاً کردنی بروانامه میالیهه کانهوه وه وهیان تهنانهت بچین بهشوین

دوزینه‌وهی خهتاباری میژوویی بۆ پیکدادان و کیشمه‌کیشە میالییەکان، ناچار نین ناسیونالیزم و ناسیونالیستەکان بۆ باش و خراپ، پیشکەوتتخوازو کونه‌پەرستو... تاد دابەش بکەین. ئىمە لەسەرمانه بۇونى ئۆبجە‌کتىقى مەسەلەيەکى مىالى لە کۆمەلگا کە خەلکى بەشىوھىيەکى جدى بەدەورىا قوتى بۇونەتەوە داواى وەلامى ئەكەن بەرەسمى بناسىن. ئەمە خۆى مەوداي شمولى مافى جىابۇونەوە ئەو مىللەتانەى كەتوانن كاندىد بن بۇى دىيارى دەكتات و سىنوردارى دەكتاتەوە وەئىتر پىويىستان بەوە نابى كە معىارە سەبجە‌کتىقەکان، كە هەرچۈنىك بىت لەسەر پىناسە مەقولاتە ناسیونالیستىيەکان بىنا دەكرين، بىتىن و بىاندەن بەسەرييەكدا. مەوداي شمولى مافى جىابۇونەوە لانى زۆر بەئەندازەى ژمارەى مەسەلە میالیيە واقعىيەکانە لەکۆمەلگا لەھەر بىرگەيەكى دىاريکراودا، وەنەك بەئەندازەى ژمارەى مىللەتانى ئىستا يان داھاتوو وەيان بەئەندازەى سىتەمگەرەيە میالیيەکان لەدژى مىللەتانى كەمینە. دووھم، ئەم تىروانىنە رېك ئەو بارە سلىبيي دەبەخشىتە مەسەلەي بەرەسمى ناسىنى مافى جىابۇونەوە كە ئەم جىابۇونەوانە لەۋەقۇدا بۆ چىنى كرىكارى ئەنتەرناسیونالیست ھەيانە. دانى مافى جىابۇونەوە، گىزانەوهى مافە زەوت كراوهەكانى مىللەتان نىيە، قبۇلأ كردنى لىك ترازانىكى تازەيە لە ناو كۆمەلگا ئىنسانىداو تەسلیم بۇونە بەو واقعىيەتە دەردىناكە كە ژيانىكى ھاوبەش بەبىلە بەرچاوجۇرتىنى ئىنتىماي مىللىيۇ قەومى لەنيوان زۇرىك لەئىنسانەكاندا مەيسەر نەبووھ. بەرەسمىيەت ناسىنى مافى جىابۇونەوە لەپەرانگەي كۆمۇنىستىكەوە وەدىيەتىنى بەنەمايەكى "موقەددەس" و "رېزگارى بەخش" نىيە، كە "بە رېكەوت" كەمىك" ناكۆكى ھەيە لەگەلأ ئەنتەرناسیونالیزمى كرىكارىدا، بەلکو تەسلیم بۇونە بە واقعىيەتىكى تالاً كە لەجيھانى واقعىداو بەپىچەوانە ئامانجەكانى ئەنتەرناسیونالیزمى كرىكارىيەوە ھاتوتە ئاراوه. ئىستا دەكريت بەرۇشىيو بەبىن ھىچ سەرزمان گرتىك وەلامى مىللەتان و ئەدىبان و شاعيرانيان بەدەينەوە، ئەوھ بۇون بکەينەوە كە بۆچى ئىمە وەكى كرىكارو كۆمۇنىست مافى جىابۇونەوە بەمافيك دەزانىن كە بەكارھيتانى سىنوردارەو تەنانەت لەوجىڭايەشدا كە ئەم مافە بەرەسمى دەناسىن بەشىوھىيەكى گشتى رېگاى جىابۇونەوە بۆ ئەو مىللەتە پىشنىاز ناكەين. سىيەم، ئەم لىكدانەوەيە دەستى ئىمە ئاوه لە ئەكتات بۆ وەلامدانەوە بەو مەسەلە میالىيەنە كە ناوهەرۇكى ئابوروپىو سىياسى جۇراوجۇرۇ تايىبەتمەندىي میژوویي جىاجىيايان ھەيە. ئىمە ئىتىر لە ھەلۋىست گرتن لە بەرامبەر مەسەلە میالىيەكانى مەترەح لەکۆمەلگادا ناچار بە داوهەرى كردنى ئەخلاقى وەيان ناوبىزىوانىيەكى میژوویي تايىبەت نابىن لەبارەي "رەسەنیو شايىستەي" مىللەتانى جىڭاى باس، يان بۇون و نەبوونى سەتمى مىللىيۇ ئەبعادەكانى وەيان دەورى چارەسەر كردنى مەسەلەكە لە رەوتى گەشەي میژووی بەشەردا. ئىمە تەنانەت ناخواستە ناكەوينە پالاً ناسیونالیزمىك لە بەرامبەر يەكىكى تردا. مەبەستى ئىمە چارەسەر كردنى مەسەلەي مىللىيۇ رېزگار كردنى كۆمەلگاو چىنى كرىكارە لە ھەردۇو دىيۇ قىشتە میالىيەكەدا لە ئاكامە زيانبارەكانى، نەك دانەوهى مافە میالىيەكانى ئەم يان ئەو مىللەت. پۇچتىن، بىناؤھەرۇكتىرىن و ساختەتىن كىشەكىش و ناكۆكىيە میالىيەكانىش، ئەگەر بەراسلى كۆمەلگايان بەرھو قوتى بەندىي بىردىت، دەتوانن وەلامىكى رۇشىن لەكۆمۇنىستەكانەوە وەر بگرنەوە. ئەم لايەنهى باسەكە بەتايىبەت لەسەر دەمى ئىمەدا بە رەوتىكى

کونه په رستانه و پوچی میلله‌سازیه و که له ئارادیه و ئه و ده ده سه‌های ریانه که به سه‌ر خەلکیدا ده سه‌پینی، زور گرنگه.

بەلام گرنگترین لایه‌نی ئەم شیوه لیکدانه و ھیئی مەسەلە کە ئەمەیی کە کیشمه‌کیشی کۆمۆنیزم و ناسیونالیزم له سه‌ر مەسەلەی میلليو جیابوونه و ھی میلله‌تان دەخاتە سەر پیچکە واقعیه‌کەی خۆی. قەلە مرەوی هەلسوروپانی دزی ناسیونالیستی کۆمۆنیزمی کریکاری بەتاو پەره پىدەدات و دەیگۆری. دەبى ئەمە زیاتر شىبکەيىنەوە.

## ناسیونالیزم و مەسەلەی میللى

مەسەلەی میللى، و ھکو بەرامبەر کییە کی کۆمەلایه‌تى له سه‌ر بناغەی ناسنامە میللييە کان کە ئەندە پەرەئەگرى کە جیابوونه و ھی سیاسى و ھکو پیگاچاره‌یە ک دىنیتە گۇر، چۈن سەرەلائەدات؟ خودى بۇونى ناسنامە میللييە جیاجیاکان نايىتە مايىھى سەرەلەدەنی حەتمى مەسەلەیە کى میللى لە کۆمەلگادا. نموونە کانى پىكە و ۋىيانى بىگىروگرفتۇ بىپېكىدادانى میلله‌تە جیاجیاکان لە يەک چوارچىتوھىيە کى ولاتىدا زۇرن. بۇونى سەتمەو هەلاؤاردىنى میللىش ھىشتا بەماناي سەرەلەدەنی مەسەلەی میللى نىيە له ئاستىكى کۆمەلایه‌تىدا. لە زۇرىك لە ولاتاندا هەلاؤادنە میللييە کان لەھەمان كاتدا کە واقعیه‌تىكى ھەست پىكراوو مەينە تبارى ۋىيانى میلله‌تە ژىردەستە کان، لە گەل ئەمە شدا لە جەرگەی ئە و پەيوەندىيە جىكە و تۈوه ئابۇورىي سیاسىيەنە کە لە کۆمەلگادا ھەن، بۇ خودى تاكە کانى میلله‌تى ژىردەست لە وە لا وە كىتەر دەرئەكەون کە کیشمه‌کیشىكى سیاسى توندو تىز بخوازن. خەبات بۇ لابردىنى ئەم هەلاؤاردىنانە لە زۇربەی زۇرى حالتە کاندا نايىتە مايىھى سەرەلەدەنی مەسەلەیە کى میللى بۇ ئە و کۆمەلگايدا.

راستىيەکى ئەوھىيە کە بۇ سەرەلەدەنی مەسەلەی میللى دەبى ناسیونالیزم و ھکو ئايدۇلۇزىو بزووتنە و ھىئى کۆمەلایه‌تى بە تەواوى ھاتىتە مەيدان. جیاوازىيە میلليو قەومىيە کان و نايەكسانىيە ئابۇورىي کۆمەلایه‌تىو فەرەنگىيە کان له سه‌ر بناغە ئىنتىمائى میللى، ئە و واقعیه‌تانەن کە بە دەستى بزووتنە و کۆمەلایه‌تىيە جیاجیا کان و بە سەرەنjamى جیاجىا دەگەن. لېبرالىزم و کۆمۆنیزم و سۆسىال ديموکراسىي ناسیونالیزم لە گەلائەم واقعیيات و پۇتانسىلانەدا و ھکو يەك رەفتار ناكەن. ناسیونالیزم ئە و رەوتەيە کە دەيە و ئى تەبەلورى سیاسى بېھخشىتە ئەم قاشقىدا و ھکو يەك جیاوازىيەن. ناسیونالیزم ئە و رەوتەيە کە ئەم جیاوازىيە ئىستاو داھاتوو راستە و خۆ بە مەسەلەی دەسەلاتى سیاسىي ئايدۇلۇزىي حوكىمەنیيە و گرىيەدات.

پىشتر و تم کە ناسیونالیزم بەرھەمى خۆپە رستانەی میلله‌تان نىيە. بە پىچەوانە و ھ، میلله‌تان و خۆپە رستىي دەمارگىريي میللييان بەرھەمى ناسیونالیزمە. ناسیونالیزم، سەرەخۆ لە و ھى کە لە چ سەرەدەمەنگادا لە جەرگەيى كام رەوتى پايىھى لە قەلە مرەوی ئابۇورى سیاسىدا پىئەننەتە مەيدان،

ئایدولوژییه کی بورژوازییه بۆ بەرپاکردنی دەسەلاتی چینایەتی. ئایدولوژییه کە کە ھەولأ دەدات حکومەتی چینایەتی بورژوا بەجوریک بەرپا بکات کە وەکو بەرھەمو تەجەسومى سیاسى خاسیيەت و تاييەتمەندىيە زاتييە ھاوېشەكانى نیوان ئەتاباعەکەی نىشان بدریت. ناسنامە مىللى بەردى بناغەی ستراتيچى ناسیونالىزمە لە بەرپاکردنی دەولەتى چینایەتی بورژوازىدا. دەولەتى چىنى دەسەلاتدار، بە تەجەسومى خارجىي زات و ناسنامە مىللى ھاوېش و سەرووچىنایەتى ئەتاباعەکەی لەقەلەم ئەدریت، لە كاتىكدا لە واقعا دەوە ناسنامە مىللى ئەتاباعى كۆمەلگايمى کە تەجەسومى دەررونىو رەنگدانەوە ئایدولوژى ناسیونالىستى دەسەلاتە لەزەينى ئەواندا. ئەوە پىداویستىيەكانى بەرپاکردنی دەسەلاتى بورژوازىيە کە بۆ ناسیونالىزم داهىنانى مەقولە مىلله تو ناسنامە مىللى دەكاتە شتىكى پىويست.

مەسەلەت و دەسەلاتى سیاسىي پەيوەندىيان بە مىلله تو ناسنامە مىللىيەوە، مەسەلەتى بنه پەتىي ناسیونالىزم. پۇلى ناسیونالىزم لە خولقاندى مەسەلەتى مىللىدا، گواستنەوە مىشت و مەرپۇ جياوازىيە مىللىيەكانە لە قەلەمەرەتى ئابورى يان فەرەنگىوھ بۆ قەلەمەرەتى سیاسەت و مەسەلەتى دەسەلات. تائەتكاتەي کە جياوازى و نايەكسانىو كىشىمەكىش و مىشت و مەرپۇ مىللىيۇ قەومىيەكان راشكاوانە نەبەسترابىتنەوە بە مەسەلەتى دەولەت و حاكمىيەتەوە، ھىشتا مەسەلەتى مىللى بەماناي تايىەتى ووشەكە سەرى ھەلنى داوه. كارى ناسیونالىزم ئەوەيە کە ئەم گوزارە بۇناو قەلەمەرەتى دەسەلاتى دەولەتىي زامن بکات.

مەسەلەتى مىللى زىاتر لە هەر شتىك ئاكامى مىللى بۇونى فەلسەفەتى دەسەلاتى دەولەتىيە لە كۆمەلگادا. ناسیونالىزمى مىلله تى بالادەست و ھىنانە مەيدانى دەولەت وەکو ئامرازىك بۆ زامن كردنى بەرتىرى مىللىيۇ قانۇونىيەت دان بە ھەلۋاردنە مىللىيەكان سەرچاوهەيەكى سەرەتكىي سەرەلدىنى مەسەلەتى مىللىيە لە چوارگوشە جىهاندا. سەتەمى مىللى بەماناي تايىەتىي ووشەكە دانەمەزرابى، ئەو نايەكسانىيەكانە کە لەئىمكانتە ئابورىيۇ فەرەنگىيەكانى نیوان مىلله تە جياجياكاندا ھەيە، شانسىكى كەمترى ھەيە بۇئەوەي بىيىتە مايەي كىشىمەكىشىكى سیاسىيۇ شكلادان بە مەسەلەتىيەكى مىللى لە كۆمەلگادا.

بەلام سەركوتگەرەيى ناسیونالىزمى بالادەست تەنها سەرچاوهە زەمینەي سەرەلدىنى مەسەلەتى مىللى نىيە. واقعىيەتەكانى ھەرئەم چەند سالەتى يەكەمى دەيەي نەوە ئەوە بەرۋىشنى نىشان دەدات کە جموجۇلە ناسیونالىستىيەكان دەتوانن لەسايەتى ھەلۈمەرجى تايىەتىدا لەسەر بچووكتىرين و لاوهكىتىرين قىشتى مىللىيۇ قەومى گەورەتىرين كىشىمەكىشى مىللى بىنیت بىنین. ئەگەر بىرىت فۇرمۇلەتىيەكى گشتى لەبارە سەرەلدىنى مەسەلەتى مىللىيەوە بەدەستەو بدرىت ئەوەيە كە بۇونى مەسەلەتى مىللى بەماناي تايىەتى ووشەكە بەرھەمى كاركىرى ناسیونالىزمە و رۇوبەر وو بۇونەوە بەرامبەر كىيى تۇندوتىزى ناسیونالىزمە جياجياكان تايىەتمەندىي ھەموو حالەتەكانى

مهسهلهی میلیلیه. کاتیک ئەم رپوبله‌رپو و بونه‌وهی به کردەوە رپوئەدات و مشتومر لەسەر دەسەلات لەزىر ئالای ناسنامە میلیلیه جیاجیاکان لەنیوان بەشە جیاجیاکانی بۆرژوازیدا ھەلئەگىرسى، ئىتر سەرچاوهى كۆمەلایەتىو فەرەنگىي پىكەلپىزانەكانى يەكەم شتىك لەبارەي ناوه‌رپوكو بناغەي ئەمروقى مەسەله‌كەوە رپون ناكاتەوە.

مهسهلهی میلای برهه‌می ناسیونالیزم. به لام چاره‌سه رکردن کهی زور جار ئه که ویته ئه ستوى سوسياليزمی كريکاري. باسى به پرسى ناسينى مافى جيابونه وه ئامر ازىكى گرنگى كومونيزم و چىنى كريکاره له به رامبه ر بن به ست و قهيرانىكى كه ناسیونالیزم و بورژوازى خولقاندو ويانه. بهم پىشىه هاتته ناوه‌وهى باسى مافى جيابونه وه بوناوه برنامه كومونىستى به ماناي به پرسى ميهىت ناسينى تواناي تىكده رانه ناسیونالیزم له دنیاى بورژوازىدا. به پرسى ناسينى مافى جيابونه وه چەكىكە بوخه بات له دىرى ناسیونالیزم. وه ئەمەش ئە و لايه‌نهى دەركى ماركسىستىي له به رامبه ر مهسهلهی ميلليدا كه به شيوه‌يىكى تايىبەتى قەرزاربارى لينىنە. ((كومونيزمىكى پراتىك)) كە سپىنه‌وهى هەلواردن و ناسنامه درؤىينه ميللىيە كان تەنها شىعاريکى سەرئالاكەيى ئارەزو و يەك نېيە له دلىدا، به لکو ئەركىكە كە به كرده و خستو و يەتىيە ئەستوى خۆى. كومونيزمىكى پراتىكى كە دەيە وى مەبادىئه كانى له جىهانى واقعىيۇ له به رامبه ر هيىزى مەزنى پەوتە بورژوايىه كاندا پيادە بكت. به پرسى ميهىت ناسينى مافى جيابونه وه ميلله تانى ستم لى چوو وەكى رېگاچارە كە مهسهلهى ميللى، شىوازىكە بو چەك كردى ناسیونالیزم و بورژوازىيۇ رېگا خوش كردن بو رېگار بونى جەما و هرى كريکارو زەممە تكىش لە كار كردد زيانبارە كانى ناسیونالیزم لە سەر زەين و ژيانيان.

فورمولا بهندیه که‌ی ئیمه کله سه‌ر بناغه‌ی گریدانی باسی مافی جیابوونه‌وه به بونی مه‌سه‌له‌ی میلاییه‌وه، بهمانای سیاسی ووشکه، بنیات نراوه، کومه‌کمان پیده‌کات که بتوانین تئکیدیکی زیاتر له سه‌ر ئه رکه دژی ناسیونالیستیه کانی کومونیزم بکه‌ین برهله سره‌هه‌لدانی مه‌سه‌له‌ی میلای. خه‌باتی چالاکانه له دژی سته‌مو هه‌لاردنی میلای، بانگه‌واز بۆ خه‌باتیکی سه‌راسه‌ری له پیناو کومه‌لگایه‌کی یه‌کسان و دوور له هه‌لاردن، په‌ردە هه‌لمالین له‌پرووی ناسیونالیزم و به‌رژه‌هندیو ناوه‌رۆکه بۆرژواییه‌که‌ی له‌هه‌ردوو به‌ری کیشمەکیشە میلاییه‌کاندا، ته‌بلیغ کردنی ناسنامه‌ی چینایه‌تی هاوبه‌شی کریکاران و ناسنامه‌ی ئینسانی ھاوبه‌شی هه‌موو خه‌لکو رهخنگرتن له تیروانینی ده‌مارگیرانه‌ی ناسیونالیستی، ئه‌مانه ئه رکه سه‌ره‌کیو حه‌یاتیه‌کانی کومونیزم له دژی جموجولی ناسیونالیستیو ئاسوی میلای. فورمولا بهندیه که‌ی ئیمه به دانانی باسی "ماfy میلله‌تان" له چوارچیوه‌یه کی دیاریکراوو مه‌ودا شمولیه سنوردارو واقعیه‌که‌ی خویدا، بزووتنه‌وهی کومونیستی به‌وجوره‌ی که پیویسته له دژایه‌تیه‌کی له ئاشتى نه‌هاتوو له‌گه‌لأ ناسیونالیزمدا پیناسه ده‌کاتو له زوربه‌ی حاله‌تەکاندا بۆ هیزش کردنە سه‌ری بانگه‌وازی ده‌کات، بیئه‌وهی که‌ی ئیمه له ئامرازه سیاسیه واقعیه‌کان بۆ ده‌حاله‌تی واقعی له قهیرانه میلاییه‌کانی کومه‌لگادا مه‌حروم بکات.

### بەکورتى:

- ١- بناغه‌ی بەرنامە کومونیزمی کریکارى له‌بەرامبەر میلله‌ت و میلله‌ت چىتىدا، مه‌بدەئه ئەنتەرناسیونالیستیه کانی مارکسیزمە که کومونیزمی کریکارى له دژی ناسیونالیزم و سته‌مگەری میلای پیناسه ده‌کاتو سپىنه‌وهی سنوره‌کان و ناسنامه درؤىيىنە میلاییه‌کان دەخاتە دەستورى بزووتنه‌وهی نیونەتە وهی چىنى کریکاره‌وه.
- ٢- هەروه‌ها بەرنامە دەبى حىساب بۆ هېزى ماددیو تىكىدەرانەی ناسیونالیزم بکات لە دنیاي ھاواچه‌رخداو رېگاچاره‌ی چىنى کریکار بۆ قهیران و مه‌سەلە میلاییه‌کانی دنیاي ھاواچه‌رخ بخاتە رپوو. بەرنامە دەبى مافی جیابوونه‌وهی میلله‌تاني ژىرددەست وەکو رېگاچاره‌یه کی رەوابى مه‌سەلەی میللى بەرەسمى بناسى.
- ٣- بەرنامە دەبى لە چوارچیوه‌ی ئە و لاتەدا که قەلەمراهى سه‌ره‌کىي هەلسۇورانى حزبه، واتە ئىران، پەنجە بخاتە سه‌ر ئە و مه‌سەلە میلایيانە که لەم بىرگە دیاریکراوەدا چارەسەرکردىيان بە دیاریکراوى پىادە‌کردى مه‌بدەئى مافی جیابوونه‌وه دەخوازى. بەبپوای من لە چوارچیوه‌ی ئە وزاعى سیاسى ئىرانى ئەمروقدا، تەنها حالەتى كوردىستان ئەم حوكىم ئەيگىتىه‌وه.

\* \* \*

بهرلە کۆتاپی هاتنی ئەم زنجیرە ووتارە دەبى تاوتۇی بکرى. يەكەم، ئایا مەقولاتى خودموختارىو ئۆتونوميي... تاد لەوەلامدانەوەي كۆمۆنيستى بەمەسەلەي مىلىيدا چەندە ئىعتبار يان ھېيە يان نىيە. بەپرواي من ئىدەي خودموختارى، واتە پاراستنى چوارچىوھى ولاتىكى پىادەكىدىنى دەسەلاتە مىلىيو قەومىيە خودموختارەكان تىايىدا، نەخشەيەكە بۆ ھەتاتايى كردىنى ناسىونالىزم و ناسنامەي مىلىيو چاندىنى تۇوى قىشتۇ كىشىمەكىشە مىلىيەكان لەكرقى كىسىكى كۆمەلگادا. ئەمە دەبى پەت بکريتەوە. خالى دووهەم لىكۆلىنەوەيەكى موشەخەسەترى مەسەلەي كوردو رىگاچارەي پىشىيارىي حزبى كۆمۆنيستى كريتارىيە لەبەرامبەر ئەم مەسەلەيەدا. دەبى لەبەشى داهاتوودا بچىنه سەر ئەم خالانە.

#### مەنسۇرە حىكىمەت

\* رۇونكىرىدەوە: ئەم ووتارە لىرەدا بەعەمەلى كۆتاپىي پېھات. ھىچ بەشىكى تر لەدرىزەت ئەم زنجيرە ووتارەدا بلاو نەبووھوھ.

ئەم ووتارە يەكەم جار لە مانگى فيبرەوەرى تا نۆفەمبەرى ۱۹۹۴، لە زماھكانى ۱۱ تا ۱۶ ئەنتەرناسىونالدا بلاو بۇوھەوە.

سەعىد ئەحمدە لە فارسیيەوە كردووھەتى بە كوردى

انتشارات ستاد تبلیغ حزب کمونیست کارگری ایران. حکمتیست



۱۰ زبانه  
فلسفی و کردی

ملت، ناسونا لسیم  
و برنامه کمونیسم کارگری